Rahe Tudeh
راه توده
بهمن ماه 1381
دوره دوم شماره «122»

مصاحبه سردبیر راه توده

روحانیون عرب-ایرانی در نقش ستون پنجم

(ص 17)

جبهه وسیع میهنی در افغانستان

(ص 21)

جوانشیر

آنکه غبار از چهره سیاسی فردوسی‌روبید

(ص 13)

24 سال پس از انقلاب مردمي 57 به لحظات قطعي تعيين سرنوشت حاكميت در جمهوري اسلامي رسيده ايم

3 گزينه اي كه در برابر جنبش و توده ايها قراردارد

در آستانه بيست و چهارمين سالگرد انقلابي كه ميليون‌ها ايراني با اميد دستيابي به آزادي، بهروزي، عدالت و بازگرداندن استقلال ملي به كشور در آن شركت كردند، آن تصوير واقعي و انكارناپذيري كه از ايران در برابر ما قرار دارد و تمامي نيروهاي ميهن دوست داخل و خارج كشور بر سر آن توافق دارند چنين است:

200 هزار كودك و نوجوان كشور، بدون هيچ سرپناهي در خيابان‌ها سرگردانند و در كنار يک ميليون و 700 هزار زن بي‌خانمان شب را به صبح مي رسانند. تنها در تهران و به اعتراف شهرداري آن شب‌ها 20 هزار جوان و نوجوان در پارک هاي شهر مي‌خوابند و در كارخانه تبديل زباله‌هاي تهران به كود در كهريزک، سالي 168 جنين و كودک نورس در زباله‌ها پيدا مي‌شود. رقم شرم آور 300 هزار زن خودفروش كه در تاريخ ايران سابقه نداشته از دل اين يک ميليون و 900 هزار زن و كودک سرگردان بيرون آمده است.

شمار بيكاران به 3 ميليون و 200 هزار نفر رسيده است و اين درحالي است كه هر سال يک ميليون و 800 هزار نفر بر اين رقم افزوده مي‌شود و همگان بر اين عقيده‌اند كه در سال‌هاي آينده اين شمار به 7 تا 8 ميليون خواهد رسيد. زندان هاي ايران چنان مملو از زنداني است كه رئيس قوه قضائيه رسما از دادگاه‌ها خواسته است حكم زندان ديگر صادر نكنند.

شمار معتادان به مواد مخدر بيش از 5 ميليون تخمين زده مي‌شود و مقامات رسمي كشور 2 ميليون آن را رسما پذيرفته اند. شصت درصد جناياتي كه به زندان ختم مي شود به اين اعتياد وسيع و رو به گسترش وابسته است.

90 درصد ثروت كشور از راه غارت در دست يک هزار فاميل وابسته به سرمايه‌داران بزرگ تجاري و روحانيون متحد آنها متمركز شده و از دل همين 90 درصد ثروت 85 درصد قدرت سياسي حاكميتي در جمهوري اسلامي سر برآورده كه با تبديل بسيج به ابزار سركوب و قوه قضائيه به فرمانداري نظامي- قضائي در برابر مردم ايستاده است. مردمي كه مي خواهند از طريق اصلاحات و پرهيز از رفتن به سوي جنگ داخلي بر سرنوشت خويش حاكم شده و از آخرين امكانات ممكن براي نجات انقلاب سال 57 استفاده كنند.

همين سرمايه‌داري بنادر جنوب كشور را به بندرگاه كالاي قاچاق تبديل كرده و از دل نابودي جنگل و معدن و تاراج نفت ايران پول بيرون مي آورد. يكي سلطان كچ و ديگري سلطان سنگ، و يكي سلطان زعفران و آن ديگري سلطان زيره و گاز است و دست در دست هم صنعت و توليد كشور را از صنايع پارچه بافي و نساجي گرفته تا توليد نيشكر كشور نابود كرده‌اند. (بقيه را در ص 2 بخوانيد)

شش دهه خیانت ملي با شعار "مرگ‌برتوده‌اي"

(ص 33)

یگانه امکان مردمي شدن انتخابات شوراها

(ص40)

ناصر واعظ طبسي دادگاه من محاکمه رهبر اس

(ص5)

این شکر از زهر تلخ‌تر است!

(ص 11)

گریه کن جنگل سبز

(ص 31)

کنگره چین

(ص 27)

(بقيه سه گزينه‌اي كه ... از ص اول)

از 12 ميليون و 400 هزار هكتار جنگل هاي ايران 7 ميليون و 499 هزار هكتار باقي مانده است و به همين جهت در شمال كشور هر بارندگي تندي به سيلي بنيانكن تبديل مي شود. دامپروري ايران با واردات يك ميليون تن گوشت از سال 62 به اينسو رو به انقراض است.

ميليون ها ايراني خود به چشم خويش شاهد اين وضع فاجعه بار و بر باد رفتن اميدهاي انقلاب 57 هستند، با عزم تغيير اين شرايط و جلوگيري از اين فاجعه ملي به پاي صندوق‌هاي راي رفتند و به اصلاحات راي دادند. جبهه متحد ثروت و قدرت در جمهوري اسلامي همچنان با اميد ادامه غارتگري بر امنيتي كردن و نظامي كردن جامعه و بر مشي گسترش زندان هاي سياسي، دستگيري‌ها، شكنجه و اعتراف‌گيري و نمايش هاي تلويزيوني ميهن دوستان مذهبي و غير مذهبي پا فشاري مي‌كند. شيوه‌اي كه در آغاز خيانت به انقلاب 57، بزرگترين ميهن دوستان و چهره هاي فرهيخته و انقلابي كشور ما (از جمله رهبران و كادرهاي حزب توده ايران و ديگر نيروهاي انقلابي) را به كام مرگ و اعدام كشيد. اين شيوه ديگر نه تنها كاربرد ندارد، بلكه ادامه آن نيز ديگر ممكن نيست. همچنان كه ادامه غارتگري و فريب مردم با پنهان شدن در پشت نقاب مذهب و سخن گفتن بنام انقلاب و عمل ضدانقلاب ديگـر ممكن نيست. چنان ممكن نيست، كه حتي راه يافتن اخبار جسته و گريخته اين غارتگري‌ها به مطبوعات، نقش انفجار مين‌هاي جنگي در زير پاي فرماندهان شكسته خورده و در حال فرار از ميادين مين‌گذاري شده را دارد. يورش به چند موسسه نظر سنجي كه سقوط اعتبار روحانيت در جامعه و بي اعتمادي عمومي نسبت به چند شخصيت حكومتي، از جمله رهبر و رئيس مجمع تشخيص مصلحت را در آمار و ازقام ارائه كرده بودند و دستگيري مديران اين موسسات، نمونه‌اي از پافشاري بر انكار حقيقت به ضرب زندان و اعتراف است. ترفيندي كه بي اعتنائي افكار عمومي نسبت به آن و شكست در بهره گيري تبليغاتي از آن خود نمايانگر شكست آن و نا كارآمدي ادامه آنست. همچنان كه وحشت از انتشار خبر معاملات روحانيون بلند پايه حكومتي در بورس تهران و تاسيس بنيادهاي عظيم مالي از سوي آنها در مطبوعات نقش انفجار مين در زير پاي آقايان را بازي كرد. (روزنامه بهار به دليل انتشار خبر معامله 40 ميليون تومانی بنياد الزهرا در بورس تهران توقيف شد)

حاصل دو دهه مقاومت در برابر خواست هاي اساسي انقلاب 57 و شش سال مقاومت در برابر خواست و اراده مردم براي اصلاحات و نجات آن انقلاب از نابودي كامل به كجا انجاميده است؟

شش سال مقاومت در برابر اصلاحات و توطئه عليه جمهوريت و آراء مردم، عملا اميدها را از امكان تحولات در جمهوري اسلامي بطرز مشهودي كاهش داده است. اگر تحولي اساسي در حاكميت جمهوري اسلامي رخ ندهد (كه اميد آن هنوز باقي است) و همچنان خودي‌هائي كه عامل چنين فاجعه‌اي در جامعه و برباد دهنده اميدهاي مردم هستند بر ادامه حاكميت خود به ضرب گلوله و شكنجه و زندان بخواهند ادامه دهند و گزينه ديگري يافت نشود، همگان شاهد گسترده‌ترين تحريم انتخابات نه به فرمان اين و يا آن سازمان سياسي، بلكه به فرمان جنبش و درك و اراده خود مردم خواهيم بود.

از آنجا كه انتخابات در ايران و بويژه در شرايط كنوني، با انتخابات نظامي‌ها در پاكستان و يا هر كجاي جهان متفاوت است و نمايش سقوط مشروعيت حاكميت بزرگترين دستآوز براي دخالت خارجي در امور داخلي ايران خواهد شد، مخالفان جمهوريت عملا در خدمت امريكا عمل خواهند كرد!

به اين ترتيب، انفجار عمومي امر غافلگيركننده و غير قابل انتظاري نيست، بلكه غافلگير شدن تمام نيروهاي ملي و طرفدار تحولات مثبت در ايران از يكسو و سوار شدن امريكا بر گرده اين انفجار از سوي ديگر فاجعه‌اي غافلگيركننده است. فاجعه‌اي كه نه تنها نقطه پايان بر انقلاب 57 خواهد گذاشت، نه تنها آزادي به يغما رفته از سوي غارتگران حاكم در جمهوري اسلامي را كامل خواهد كرد، نه تنها جمهوريت و حاكميت اراده مردم، بلكه استقلال كشور را، در حد چند پارچه شدن ايران و فرو بردن آن در يك جنگ داخلي به همراه خواهد داشت. استقرار امريكا در عراق، - چه با حمله نظامي و چه با خروج صدام حسين از عراق- و روي برگرداندن مردم از صندوق هاي راي و پشت كردن آنها به مجموعه حاكميت تمام زمينه هاي لازم جهت اين مداخله مستقيم را فراهم خواهد ساخت.

نه انفجار عمومي امري تخيلي و دور از ذهن است و نه مداخله امريكا در امور داخلي ايران غير قابل پيش بيني. حتي در تفسيرهائي كه از هم اكنون درباره برقراري سلطه امريكا بر نفت عراق منتشر مي شود اشاره به همين واقعيت ديده مي شود. اين واقعيت را مفسر نشريه اقتصادي-سياسي انگلستان "اكونوميست" چنين بيان مي كند:

"پس از تصرف عراق از سوي ارتش امريكا و سقوط قيمت نفت در سطح جهان، بايد "منتظر يک انفجار عظيم اجتماعي در ايران بود".

طرح تصرف عراق بدون شليك گلوله، -در صورت تبعيد صدام حسين و سلطه امريكا بر اين كشور- ، همانقدر خطر سلطه امريكا بر ايران را ممكن و نزديك مي كند كه حمله نظامي امريكا به عراق، همراه با پيامدهاي نظامي آن. در هر دو حالت هم جدائي بخش هايي از خاك ايران و هم محاصره تبليغاتي- نظامي ايران و تحميل يك انتخابات و يا رفراندوم امريكائي به ايران، تحت نظارت سازمان ملل محتمل ترين گزينه‌هاست. اين همان گزينه ايست كه اكنون در ونـزوئلا تمرين مي‌شود. همچنان كه طرح سلطه بر عراق بدون شليك گلوله و به تبعيد فرستادن صدام حسين تمرين مي شود و در اين ميان حاكميت جمهوري اسلامي همانند توپي سر گردان در ميدان بازي، ميان اروپا و امريكا و حتي كشورهاي كوچك و بزرگ عربي اينسو و آنسو مي شود!

سه گزينه محتمل

بدين ترتيب، نبرد بر سر حاكميت در جمهوري اسلامي كه از فرداي پيروزي اين انقلاب آغاز شد، پس طي مسيري خونين و پر هزينه به لحظات عريان و تعيين كننده كنوني رسيده و وارد آخرين مراحل خود شده است. انقلابي كه تنها به دليل حضور ميليون ها مردم ايران در صحنه سياسي و در خيابان ها به پيروزي سريع در سرنگوني نظام استبداد شاهنشاهي انجاميد و ضعف در انسجام و درك، بينش، شناخت طبقاتي و گرايش‌هاي ديني نيروهاي مذهبي رهبري‌كننده آن نقش بزرگي در بوجود آمدن فاجعه كنوني داشت.

ضعفي كه با حضور معنوي حزب توده ايران در صحنه سياسي سال هاي نخست پيروزي انقلاب تا حدود زيادي جبران مي شد و با اطمينان مي توان گفت كه با ادامه اين حضور، خيانت به انقلاب و رفتن به سوي چنين سرنوشتي كه اكنون براي انقلاب 57 و ايران رقم زده‌اند امري بسيار دور از ذهن مي نمايد. به همين دليل، حذف حزب توده ايران از صحنه سياسي و پيكار علني در كشور، از

همان آغاز پيروزي انقلاب در دستور كار مخالفان تثبيت دستآوردهاي انقلاب در داخل كشور و دشمنان استقلال ملي و برقراري عدالت و آزادي در ايران در سطح جهاني – بويژه از سوي امريكا و انگلستان- قرار گرفت. سرمايه داري تجاري ايران در پيوند با روحانيت مرتجع و مخالف آرمان‌هاي واقعي انقلاب 57 كه در حاكميت بعد از انقلاب براي خويش سكوهاي پرش برپا كرده بود، در طول سال هاي جنگ و پس از عبور از گردنه دشوار خارج ساختن حزب توده ايران از مدار فعاليت علني و قانوني در كشور و سپس قتل عام آنها در زندان‌هاي جمهوري اسلامي وزنه نبرد كه بر كه در حاكميت جمهوري اسلامي را به سود خود تغيير داد. پس از درگذشت آيت الله خميني، آنچه را در حاكميت نصيب خود ساخته بود نه تنها تثبيت كرد، بلكه با گام‌هاي بلند گسترش داد. ابعاد اين گسترش را اكنون با حضور نمايندگان اين روحانيت و اين بخش از سرمايه‌داري ايران، كه در عين حال عقب ماندهترين قشر سرمايه‌داري است در تمامي ارگان هاي غير انتخابي حاكميت شاهديم. يعني در قبضه 85 درصد از قدرت حاكميت در جمهوري اسلامي.

بيان اين واقعيات، ديگر بيان نكاتي بكر و ناگفته در جمهوري اسلامي نيست. بسياري از نيروهاي كنوني طرفدار اصلاحات در حاكميت جمهوري اسلامي كه در سالهاي نخست پيروزي انقلاب نتوانستند اين واقعيات را كه پيوسته از سوي حزب توده ايران و بعنوان نگرشي علمي و طبقاتي پيرامون حاكميت و نبرد در درون آن بيان مي شد درك كنند، اكنون خود با زبان و قلم خويش بيان مي‌كنند. حتي اگر فراموش كرده باشند حزب توده ايران در آن سال هاي پرمخاطره و براي نجات انقلاب از سقوط در ورطه كنوني چه گفت و چرا بر ضرورت تشكيل جبهه متحدي از نيروهاي طرفدار انقلاب، به دور از مرزبندي‌هاي مذهبي و خودي و غير خودي پيوسته پاي فشرد. آنها امروز خود- مطلع و غير مطلع از گذشته- به همان نتيجه‌اي رسيده اند كه حزب توده ايران مي گفت: اتحاد و تشكيل جبهه!

اگر اين اتحاد در ابتداي پيروزي انقلاب براي دفاع از دستآوردهاي انقلاب و بازشناسي طبقاتي نيروهاي مذهبي و نه هم انديشي‌هاي ظاهري مذهبي ضرورت داشت، امروز براي اصلاحات و مقاومت در برابر مخالفان آرمانها و اهداف اصلي انقلاب 57 كه 85 درصد قدرت حاكميت را در اختيار دارند ضروري است. نه تنها ضروري است بلكه حياتي است. آنچنان حياتي كه آخرين اميد ها براي نجات انقلاب 57 بدان بستگي دار.

امروز وقتي برخي شخصيت‌هائي نظير آقايان علوي‌تبار و يا تاجزاده و يا روحانيوني نظير محتشمي‌پور و موسوي تبريزي و يا برخي رهبران جبهه مشاركت ايران اسلامي با صراحت از اين ضرورت سخن مي‌گويند و عليرغم همه حملات تبليغاتي و فشارهاي قضائي كه بر آنها وارد مي آيد از تشكيل اين جبهه و پشت سر گذاشتن مرزبندي مصنوعي خودي و غير خودي (به درجات مختلف) دفاع مي كنند و يا تشكيل جبهه‌اي گسترده از همه تفكرات و انديشه‌ها براي اصلاحات مورد تائيد و تاكيد نيروهاي ملي و ملي مذهبي است، ما نمي‌توانيم خرسندي خود را از اين درك علمي و واقع بيني ميهن دوستانه بيان نكنيم و ياد انديشه ورزان سياسي بزرگي را كه در راه تلاش براي چنين جبهه اي جان خويش را در كف نهادند و سر خويش را به دار سپردند زنده نگه نداريم.

اين شناخت به قيمتي بس گران بدست آمده و به همين جهت بايد با تمام توان نه تنها در راه حفظ آن كوشيد، بلكه در جهت گسترش آن گام عملي نيز برداشت.

با اين عزم و اراده مي‌توان و بايد به نجات انقلاب 57 همت گماشت و اين در شرايطي است كه شكست پاياني انقلاب مي تواند، حتي در صورت تكه پاره نشدن ايران، به بازگشت نظام گذشته و پيش از انقلاب بيانجامد. نجات انقلاب 57 با جنبش اصلاحي گره خورده است و به همين جهت ما اين جنبش را جنبش اصلاحات انقلابي مي دانيم. در عين حال اعتقاد داريم اگر جبهه‌اي گسترده و فارغ از مرزبندهاي فاشيستي و خانمان برانداز دو دهه گذشته براي رهبري آن بوجود نيآيد اين خطر بصورت بسيار جدي وجود دارد كه با استفاده از خلاء رهبري جمعي اصلاحات، امريكا بر موج نارضائي و بحراني كه در ابتداي اين مطلب گوشه اي از آن تشريح شد سوار شده و از دل انفجار اجتماعي حاكميت خود را بر ايران تحميل كند. اين خطر جدي است و كوچكترين پروائي در بيان آن نبايد به خود راه داد. خطري كه حتي مي تواند با آراء مردم ناامید از تحول در داخل كشور و نفرت از حاكميت حادث شود.

از نظر ما سه گزينه براي آينده ايران و جنبش اصلاحات و حتي سرانجام انقلاب 57 محتمل است:

1- خيانت آشكار ملي بخشي از حاكميت كه اكنون ثروت و قدرت را در اختيار دارد و براي حفظ آن با خود شيطان هم زدوبند مي كند چه رسد به امريكا. اين بخش از حاكميت خود را داري ظرفيت هر نوع جنايت و قتل عام و معامله اي با امريكا نشان داده و حاضر است بي‌پرده ختم انقلاب 57 را اعلام كند و حتي پايگاه نظامي و جاسوسي در اختيار امريكا بگذارد. با كمال تاسف و حيرت امروز در ميان اين بخش از حاكميت روحانيون و غير روحانيوني حضور دارند كه از نظر ما پيوندهاي ملي آنها با ايران بسيار ضعيف است. آنها عمدتا زاده و يا بزرگ شده شهرهاي مذهبي عراق اند و به معاود شهرت دارند.

2- نارضائي و بحران عمومي و نااميدي از تحولات دروني، اميد به خارج را چنان تقويت كند كه امريكا با توجه به موقعيتي كه در اطراف ايران و در سطح جهان يافته يك انتخابات و يا رفراندوم را از طريق مجامع بين‌المللي به ايران تحميل كند و آلترناتيو خود را از دل اين انتخابات بيرون آود. حاصل اين رفراندوم با آنچه كه گزينه اول است تفاوت چنداني ندارد.

3- گزينه سوم پيروزي اصلاحات بر ضد اصلاحات و تغييرات اساسي در ساختار حاكميت و اصلاح قانون اساسي بر اساس خواست و نياز جنبش و اراده ملي است. اين گزينه داراي چنان كيفيتي است كه واكنش‌هاي سنگين را مي تواند از سوي مخالفان همراه داشته باشد، اما هيچ گريزي از آن نيست و براي تحقق آن همه توان و امكانات را بايد به خدمت گرفت. بي شك بخشي از اين توان و امكان در نيروهاي نظامي كشور - اعم از سپاهي، ارتشي و انتظامي– نهفته است. بموجب اين ارزيابي و شناخت است كه ما با شعار و سياست دور كردن اين نيروها از عرصه سياسي كشور نمي‌توانيم موافق باشيم، زيرا اين سياست و شعار تنها بدنه اين نيروها را از حضور در صحنه سياسي محروم مي كند و فرماندهان آن‌ها در كنار قدرتي كه حاكميت و ثروت را دراختيار دارد باقي مي ماند.

توده اي‌ها، در آستانه پيروزي انقلاب 57 كه خود در آن نقش انكار ناپذير داشته اند و براي آن هزينه اي بزرگ پرداخت كرده اند، گزينه سوم را، گرينه‌اي ملي ارزيابي كرده و از هيچ تلاشي براي تحقق آن فروگزار نخواهند كرد.

پایان یک توهم آغاز یک فاجعه

سپاه بدر در رکاب ارتش امریکا

با حضور رهبر حزب الدعوه عراق در واشنگتن و ملاقات وي با زلماي خليل زاد، مشاور عالي رئيس جمهور امريكا در امور افغانستان، ايران و عراق تركيب هيات حكومت جانشين صدام حسين از نظر امريكا تكميل شد. در اين ملاقات بر سر دو مسئله مورد نظر امريكا تفاهم حاصل شد:

1- استفاده از سپاه بدر در كنار امريكا و در حمله زميني از جنوب به عراق؛

2- پذيرش يک ژنرال مقيم امريكا بعنوان جانشين صدام در بغداد.

به اين ترتيب دو جوجه اي كه زير پر و بال شوراي تبليغات اسلامي و واحد نهضت هاي آزاديبخش اسلامي سپاه پاسداران بزرگ شده بودند با خدم و حشم نظامي خود در خدمت امريكا قرار گرفتند: مجلس اعلاي انقلاب اسلامي عراق و حزب الدعوه عراق كه سپاه بدر عصاي دستشان بود! نوباوه اي كه طي 20 سال بجاي شير، بخشي از درآمد نفت ايران را به گلويش ريخته بودند. آنها كه چفيه به گردن، جهاد اكبر را مي خواستند رهبري كنند و از بي محتوا ساختن مبارزه با امپرياليسم امريكا خسته نشده اند، سكوت را بدرقه راه سپاه بدر كردند! سپاهي كه عمدتا معاودين عراقي در آن به صف شده اند و چندان دور از ذهن نيست كه پس از استقرار در نجف و كربلا لوله هاي تفنگ خويش را به سوي اهواز و آبادان بر گردانند!

تفاهم روساي مجلس اعلاي انقلاب اسلامي و حزب الدعوه عراق با امريكا مي تواند چنين مفهومي داشته باشد و آغاز حمله نظامي امريكا به عراق به اين مفهوم، مفاهيم ديگري را هم اضافه كند و نقشه جغرافياي منطقه را چنان دگرگون سازد كه اسرائيل به نفت خليج فارس و تركيه به نفت كركوک دست يابد و براي كردهاي منطقه نيز سرنوشتي مشترک رقم زده شود. همه چيز به درايت حاكميت و همبستگي ملي در ايران بستگي دارد. آيا بخش پرقدرت حاكميت جمهوري اسلامي داراي چنين درايتي است؟ همبستگي ملي ايران تامين است؟ روحانيت ايران عموما و روحانيت نيمه عراقي و نيمه ايراني كه در حوزه هاي ديني نجف و كربلا عمامه بر سر گذاشته آنچنان نگران وحدت ملي و حفظ تماميت ارضي كشور هستند كه جائي براي نگراني نباشد؟ آن صاحبان شركت هاي بزرگ نفتي امريكا كه با ياري گرفتن از كارگزاران عراقي اين شركت ها اكنون براي آينده عراق تصميم مي گيرند، فردا دركنار كارگزاران ايراني نخواهند توانست براي ايراني كه همبستگي ملي آن از هم گسسته و حكومت مركزي آن نه اعتبار سياسي دارد و نه مشروعيت مردمي حكومت جايگزين تعيين كنند؟ سرنوشت عراق عبرت آموز است:

واشنگتن پست از قول سخنگوي كاخ سفيد مي‌گويد: "كميته آزاد سازي عراق" متشكل از صاحبان شركت هاي صنعتي- نظامي است كه منافع آنها در راه اندازي جنگ است. اين كميته به رياست "بروس جانسون" مدير سابق توسعه بين المللي كمپاني "لاكهيد مارتين" تشكيل شده است و ديگر اعضاي آن عبارتند از : جورج شولتز، وزير امور خارجه سابق، سناتور جان مک كين (نماينده آريزونا)؛ سناتور سابق باب كري و كندوليزا رايس، مشاور امنيت ملي دولت بوش و استيفن هاولي معاون وي.

فرد هاليدي، مفسر واشنگتن پست، متاثر از جنبش ضد جنگ در امريكا مي‌نويسد: هر روز كه مي‌گذرد امريكايي‌هاي بيشتري خطر برنامه‌هاي جنگي بوش را احساس مي‌كنند و در نتيجه با آن مخالفت مي‌كنند. تهديدي از سوي عراق متوجه امريكا نيست و واضح است كه اين جنگ تنها بخاطر كنترل نفت عراق صورت مي‌گيرد و هيچ ربطي به سلاح‌هاي كشتار جمعي ندارد.

هاليدي از مردم صلح طلب امريكا خواست تا براي صلح بپاخيزند و صداي خود را به گوش نمايندگان مجلس و سنا برسانند. او گفت: "دولت بوش بايد درک كند كه مردم امريكا جنگ ديگري بخاطر نفت و گاز را تحمل نخواهند كرد."

با آغاز جنگ تبليغاتي در ماه هاي آينده

آشكارا از اشغال مناطق نفتي ايران مي گويند

ترجمه از نشريه Toronto Sun – چاپ كانادا

"شائول مافز"، وزير جديد دفاع اسرائيل كه در ايران بدنيا آمده است، تاكنون چند بار طرح بمباران نيروگاههاي اتمي ايران را مطرح كرده است. در واقع نيز اسرائيل با در اختيار داشتن موشك‌هاي بالستيك وكروز كه امريكا در اختيار اين كشور قرار داده قادر به تدارك حمله نظامي به هر هدف، در هر نقطه از خاك ايران است. آيا اين تصميم يك برنامه جديد است؟ دلائلي در دست است كه نشان مي دهد چنين حمله‌اي از پيش تدارك ديده شده و از اين نظر تصميم جديدي در امريكا و يا اسرائيل گرفته نشده است. اين استراتژي (حمله نظامي به ايران) با صراحت بيشتري در روزهاي گذشته توسط آريل شارون، نخست وزير اسرائيل اعلام شد. خبري كه در شمال امريكا چندان منعكس نشد. آنچه شارون گفت چنين بود: ما خواستار حمله نظامي به ايران، بعد از روز حمله به عراق هستيم!

اگر در انتخابات پايان ژانويه كه در پيش است آريل شارون در قدرت باقي بماند، سياست مشت آهنين او روزنه‌اي براي صلح در منطقه باقي خواهد گذاشت؟ براي اين سئوال زماني مي‌توان پاسخ واقعي يافت كه توجه داشته باشيم در امريكا راست گرايان حاكم بر شوراي عالي دفاع امريكا و رهبري وزارت دفاع اين كشور در حال حاضر سرگرم طرح نقشه اشغال ايران پس از عراق و آزاد سازي ذخائـر (بخوانيد اشغال) نفتي هستند. آنها اميدوارند جنگ داخلي در ايران آغاز شود تا در نهايت امر يك رژيم امريكائي قدرت را بدست بگيرد. امريكا در انتظار اين لحظه در آن زماني است كه نيروهاي نظامي اين كشور در عراق مستقر شده باشند. از هم اكنون پنهان نمي‌كنند كه ورود ارتش امريكا به ايران ممكن است از غرب عراق صورت گيرد و همزمان با آن ارتش اسرائيل معضل هميشگي خود با سوريه و لبنان را حل كند. ريچارد پرل، معاون وزارت دفاع امريكا از تهاجم وسيع در برنامه **TVO** سخن مي گويد كه بموجب آن "آمريكا در حال آماده شدن براي حمله نظامي (بقيه در ص 12)

ناصر واعظ طبسي:

محاکمه من محاکمه رهبر است!

آقازاده آيت الله واعظ طبسي همچنان بين ايران، دوبي و امريکا در پرواز است و پرونده اش باز نشده نيمه بسته شده است. ناصر واعظ طبسي در يک قلم 120 ميليارد تومان سر بانک ملي ايران کلاه گذاشته و آنچه را به جيب زده به بانک هاي دوبي منتقل کرده است.

اگر معناي توسعه اقتصادي، توسعه مالکيت و پروار شدن حساب هاي بانکي باشد، اين توسعه در جمهوري اسلامي ادامه دارد و اگر منظور از مبارزه با اختلاس و ثروت اندوزي، همانا بستن مطبوعات و دوختن دهان روزنامه نگاران باشد، اين توسعه نيز با شدت دنبال مي شود. براي توصيف و درک قدرت بي پرسش آيت الله واعظ طبسي، که او را برگمار کننده اصلي رهبر، بعد از درگذشت آيت الله خميني مي دانند، اگر تنها يک قلم کافي باشد، همين قلم 120 ميليارد تومانی براي پشت قباله اقتصادي و سياسي ناصر واعظ طبسي کافي است.

پرونده "المکاسب" را منتظرند تا پس از يورش همه جانبه به جنبش اصلاحات به بايگاني جمهوري اسلامي بسپارند و به همين دليل هفته به هفته و ماه به ماه اين رسيدگي را به عقب مي اندازند تا بلکه در اين فاصله کار تمام شده و مردم آن را در انبوه حوادث خونين کودتائي فراموش کنند!

المکاسب از جمله بنيادهاي مخفي در جمهوري اسلامي بود و ناصر واعظ طبسي تا زماني که با چند فرمانده سپاه پاسداران يقه به يقه نشده بود نامش بعنوان متهم به يکي از بزرگترين اختلاس ها مطرح نبود.

در يکي از روزهاي گرم تابستان گذشته، چند فرمانده سپاه که شعارهاي رهبر براي مبارزه با مفاسد اقتصادي را جدي گرفته و حمايل جانشين ساختن توسعه اقتصادي بجاي توسعه سياسي را به گردن آويخته بودند سري هم به مشهد زدند تا از سلطان نشين خراسان هم ديداري کرده باشند. به هر کجاي شهر که سر کشيدند مهر آستانقدس رضوي داشت و با هر کس گفتگو کردند از آيت الله طبسي و آقازاده اش ناليد. در پايان ديدارها و بازديد ها به اداره مرکزي آستانقدس رفتند تا با آيت الله طبسي ديدار کنند. در همين ساختمان برخوردي بين اين فرماندهان و ناصر واعظ طبسي پيش آمد که طي آن نطفه پرونده المکاسب بسته شد. فرماندهان سپاه که در جستجوي مفاسد اقتصادي به آستانقدس رسيده بودند، بدليل ورود سرزده به اتاق هاي مرکزي با اعتراض تند جواني روبرو شدند که زنجيري ضخيم از طلا بر گردن و دستبندي طلا بر دست داشت. او خواهان خروج فوري اين فرماندهان از ساختمان مرکزي آستانقدس بود و وقتي کار به تند خوئي انجاميد يکي از فرماندهان سپاه با سيلي آن جوان و زور گاردهاي محافظ وي از ساختمان بيرون انداخته شد.

آنها روز بعد و با توصيه اي که از تهران به آستانقدس رسيد بود توانستند واعظ طبسي را ببينند تا ماجرا خاتمه يابد. در اين ديدار واعظ به فرماندهان معترض به سر و وضع ناصر طبسي گفت: "هرکس در آن دنيا پاسخگوي اعمال خود در اين دنياست. شما در آن دنيا بجاي ناصر مؤاخذه نخواهيد شد!"

اين پايان ديداري بود که به قصد رسيدگي به مفاسد اقتصادي صورت گرفته بود. بقيه ماجرا در شوراي فرماندهي سپاه دنبال شد و با فشار اين فرماندهان به رهبر، قرار شد پرونده المکاسب باز شود و با ترتيب دادن يک دادگاه نمايشي فرماندهان معترض آرام گرفته و کار به شورش در ميان آنها نيانجامد و طشت رسوائي طرح "رسيدگي به مفاسد اقتصادي و توسعه اقتصادي مورد نظر رهبر" از بام نيافتد!

چند بار ناصر واعظ طبسي به دادگاه خواسته شد اما او يا در سفر امريکا بود و يا در دفتر کارش در دوبي. غيابا برايش يک وثيقه 5 ميليارد تومانی صادر کردند که بلافاصله خانه اي بعنوان اين وثيقه در اختيار قوه قضائيه گذاشته شد. بعدها شناسائي صاحب اين خانه به سوژه اي تازه در پرونده المکاسب و ناصر واعظ طبسي اضافه شد. دفتر علي اکبر ناطق نوري با صدور اطلاعيه اي مالکيت وي بر اين خانه را تکذيب کرد، اما اگر باور و اطلاع عمومي چنين نبود، چه نيازي به چنين تکذيبي بود؟

بستن چند روزنامه، راه انداختن جنجال دادگاه شهرام جزايری، اعلام حکم اعدام هاشم آغاجري، يورش به مؤسسات نظر سنجي و دستگيري عباس عبدي و اکنون جنجال پيرامون چاپ طرحي در روزنامه حيات نو که گويا شباهت به آيت الله خميني دارد، همه و همه براي رفتن به سوي اعلام حالت فوق العاده و بستن کليه مطبوعات و شکستن بقيه قلم هاي نيمه شکسته ادامه تلاش هائي است که بموجب آن بايد بر اين غارتگري پرده سانسور کشيده شود. همه اين جنجال ها بايد جانشين رسيدگي به غارت افسانه اي آقازاده هائي نظير آقازاده آيت الله واعظ طبسي شود.

با همين جنجال هاي جديد است که ناصر واعظ طبسي آسوده از خطر پيگيري پرونده اش مصاحبه مطبوعاتي با روزنامه و نشريه ارگان پدرش "حريم" و "قدس" کرده و طلبکار هم شده است. اين گفتگو که در آن ناصر واعظ طبسي مدعی سياسي شدن پرونده المکاسب شده را در زير مي خوانيد.

غارت مظلومانه و غير سياسي

ناصر واعظ طبسي در باره سياسي شدن پرونده اش گفت: " قاضي القضات (حجت الاسلام عليزاده رئيس کل دادگستري تهران) در جلسه اي که مدت ها پيش با دانشجويان داشتند، در مورد المکاسب گفتند: «بهتر است بگويم پرونده فرزند تولیت آستان قدس رضوي» همين جمله نشانگر برخورد سياسي آنها با پرونده من است."

علي القاعده ناصر واعظ طبسي بايد بداند فرزند کيست و از آن مهم تر، اين را بداند که بدون حمايت و قدرت پدرش در جمهوري اسلامي شايد کاسب بازار مي شد و يا در حجره يکي از بازاري ها جنس جابجا مي کرد و دفتر مي نوشت، اما يقينا "المکاسب" را نمي توانست راه انداخته و يک تراست اقتصادي تشکيل دهد که يکسرش به سرخس و گاز وصل باشد و سر ديگرش به بانک هاي دوبي!

ناصر واعظ طبسي در بخش ديگري از مصاحبه اش گفت: " بعضي ها قصد دارند با تلاش در جهت محکوم کردن من، آيت الله طبسي را بد نام کنند و بعد بگويند جناحي که وابسته به مقام رهبري هستند، خودشان مشکل دارند. "

ناصر واعظ طبسي که در آستانه برگزاري جلسات علني دادگاه پرونده المکاسب، (که تشکيل نشد و تا در بر اين پاشنه مي چرخد تشکيل هم نخواهد شد) موارد اتهامي خود را (بقيه در ص 7)

بندر نشينان در ساحل تجارت

تقسيم جهان به كشورهاي شمال و كشورهاي جنوب، راه حلي بود كه كارشناسان تبليغاتي جهان سرمايه داري براي از اذهان دور ساختن دو اصطلاح مهم در مطبوعات جهان جا انداختند: "كشورهاي غارت شده و نيمه مستعمره" و " جهان سوم". اين اصطلاحات از دل دوران پس از پيروزي انقلاب اكتبر بيرون آمده بود و جنبش هاي رهائي بخش و دمكراتيك جهان را، تا مرزهاي "راه رشد غير سرمايه داري" در بطن خود داشت. اين اصطلاح جديد بايد جاي غارتگر و غارت شده را در فرهنگ انقلابي جهان مي گرفت.

اگر شمال و جنوب را با همين معنا و مفهوم آخر، يعني غارتگر و غارت شده برابر بگيريم، آنوقت مي توان براي زندگي در شمال و جنوب خليج فارس اين اصطلاح را به خدمت گرفت.

شمال خليج فارس با مسافتي حدود 2400 كيلومتر سرزميني است با مردمي زحمتكش كه ثروت را براي شمال خليج فارس فراهم مي كنند.

از شمال شرقي خليج فارس به غرب آن برويم تا قصه اين غصه را از يكجا شروع كرده باشيم، از چابهار شروع كنيم. جائيكه مردم ساكن آن وقتي خبر تاسيس منطقه آزاد تجاري را شنيدند با اين تصور كه نان به سفره شان افزوده خواهد شد در پوست نگنجيدند. آغاز دوران رياست جمهوري هاشمي رفسنجاني و وعده هاي بزرگ و باغ هاي دلگشا. اگر باغي هم بود، ميوه چينش مردم محلي نبودند.

كارگاه هاي لنج سازي كه با وسواس و رقابت لنج هاي ماهيگيري مي ساختند، به كارگاه هاي ساختن لنج هاي باري تبديل شدند. ماهيگيران به ملواناني تبديل شدند كه بجاي ماهي انواع كالاها را با اين لنج ها نقل و انتقال مي دادند: آغاز تك سواري تجاري كه بر اسب مراد در جمهوري اسلامي سوار شده و راه صد شبه را يك شبه مي پيمودند.

غرفه ها و حجره ها يكي بعد از ديگري، ابتدا در همان بازار سنتي چابهار و اطراف گمرك اين بندر و سپس در ساختمان هاي نوساز استقرار يافتند. در اين غرفه ها مردم محلي نه سهمي داشتند و نه حضوري، چرا كه نه آه در بساط داشتند كه با آن سودا كنند و نه قدرت حكومتي را پشت سر كه حمايتشان كند. آنها كه آمده بودند اين هر دو را يكجا داشتند. "آقا" ياني آمدند و در چابهار لنگر انداختند، بادبان تجارت و ارتباط با آنسوي خليج فارس به فرمان آنها بالا و پائين شد و مردم محلي همچنان ملواناني باقي ماندند كه هر گاه سر به شورش برداشتند مقامات محلي با وعده به آينده ساكتشان كردند. ماهيگيري و لنج سازي سنتي جاي خود را به عضويت در شبكه پيچ در پيچ تجارت و باربري با لنج هاي باري داد. آنچه وارد شد، فارغ از گمرك و ماليات به تهران سرازير شد و آنچه به خانه مردم رفت ناني بود كه از باربري نصيب ماهيگيران قديم و باربران جديد شد.

سالها از اعلام چابهار بعنوان بندر آزاد مي گذرد. هاشمي رفسنجاني از رياست جمهوري به مجمع تشخيص مصلحت رفته و تجار بزرگ در بالاترين طبقه برج هاي تجاري به رتق و فتق امور مشغولند. مسافراني كه از چابهار عبور مي كنند، آن را بندري مي يابند كه مي توان از آن كالاهايي را بنام "كالاي همراه مسافر" ترخيص كرد. بلوچ هاي بندري اين كالاها را با لنج ها از آنسوي خليج فارس در شمال، به اينسو در جنوب آورده اند. محموله هاي بزرگ همچنان بدست مردم محل ترخيص مي شوند. در طبقه بندي كالاها، همچنان برخي اقلام غير مجاز چنانچه همراه مسافر وارد شود مهر مجاز بر پيشاني اش مي نشيند و كالاهايي كه تعرفه گمركي بالائي دارند از گمرك معاف مي شوند. نه آن مهر و نه اين معافيت، هيچكدام براي ساكنين چابهار و بلوچ هاي زحمتكش و باربر آن نان نمي شود. چابهار آزاد شد اما ساكنينش نه! آنكه مسافر عبوري و مردم محلي را در چنگ دارد، همان است كه حكومت را در تهران در چنگ دارد: تجار!

قصه اي تكراري در هرمزگان

در استان هرمزگان نيز داستان به همين گونه، اما با شكلي ديگر تكرار مي شود. كالاهاي پلمب شده، مشهورترين كالا در اين استان اند.آقايان در آنسوي آب، در دوبي مستقرند و دلالان آنهادر شهر پرسه مي‌زنند. آنها مبلغ قابل توجهي مي گيرند و كانتينرها را تا تهران بدرقه مي‌كنند. اين كالاها بنام ترانزيت به تهران فرستاده و تخليه مي شوند. در اين مسير پولساز هم مردم زحمتكش بندرعباس اسرائي اند كه همه چيز بنام آنها تمام مي شود و در نهايت هم فقر را در چشمان معتاداني كه در سواحل بندرعباس پرسه مي زنند و به نقطه هاي دور دريا خيره مي شوند باقي مي گذارند. جوانان معتاد مي شوند، در شبكه قاچاق سيگار و مشروب حل مي شوند و سرانجام نيز نامشان در دفتر "چتربازان" ثبت مي شود. به اين ترتيب واردات ادامه مي يابد و عمر يك نسل را به كام مي كشد. بندرعباس همچنان متروك، عروس پير جنوب باقي مانده و شمال حجله آقازاده هائي كه جانشين آقايان شده اند.

بندرلنگه

نبض واردات و فقر در بندر لنگه مي زند و ساكنين آن بيش از هر شهر و بندري در سواحل جنوب ايران اسير و بنده تجارت و باربري اند. چشم مردم محلي پيوسته به درهاي اداره بندر است. شخصيت، فرهنگ و اعتبار محلي در پشت اين درها، كه بندرت به روي كالاها باز مي شود معنا پيدا مي كند. مردم محلي در اين اداره پيله ور و يا مرزنشين ناميده مي شوند. هرگاه ورود كالائي از بنادر ديگر مقرون به صرفه نباشد، از بندر لنگه وارد مي شود و اين بندر هم جاني مي گيرد. بيست و سه سال از انقلاب مي گذرد اما هنوز مردم بندر لنگه در حسرت آب شيرين بسر مي‌برند.

از بندر لنگه تا بنادر استان بوشهر روستاهاي ديگري هنوز بر سر راهند كه هر كدام به نحوي در حاشيه واردات زندگي خود را مي گذرانند و هر اندازه كه از باراندازها و سواحل بندري دورند بيشتر به اسارت شبكه هاي قاچاق درآمده اند. گشت هاي نيروي انتظامي چه در آب هاي خليج فارس و چه در گلوگاههاي ورود كالا نه تنها از واردات بهره مي‌برند و به درآمد آن گره خورده اند، بلكه از دل شبكه هاي قاچاق نيز براي خود پول بيرون مي كشند.

داستان گشت هاي ساحلي هرمزگان و زد و بند آنها با دادگاه انقلاب بندرلنگه براي اخاذي از لنج ها و شناورها، هر دم نو مي شود. حركت اين لنج ها و شناورها از مبداء تا بنادر ايران، خود حركتي است در دايره مافياي واردات.

بوشهر داراي يكي از بزرگترين پالايشگاه هاي گاز جهان است. نيروگاه اتمي آن شناسنامه 30 ساله دارد، اما ترس از بمباران آن بيشتر از خرسندي استقرار اين تاسيسات در اين بندر است. بهترين ميگوي جهان از بوشهر صادر مي شد و بزرگترين

سكوهاي صادرات نفتي در خارك برپا شده اند و بزرگترين ايستگاه نيروي هوايي كشور و مركز بزرگ نيروي دريائي نيز در بوشهر مستقر است، اما همه آنها در پاي واردات ذبح شده اند واعتباري در حد كار و معيشت براي مردم محلي ندارند.

در بنادر كنگان، ديّر، بوالخير، دلوار، بوشهر، ريگ و گناوه چرخه زندگي با واردات و شبكه هاي مافيائي تجارت پيوند خورده است. در دوبي گاهي مرداني از بنادر ايران ديده مي شوند كه هنوز رنگ پوست سرشان حكايت از ساليان دراز كشاورزي در زاد و بومشان دارد و اكنون سالهاست با زمين و كشاورزي وداع كرده و اگر جاني داشته باشند بارانداز ند و اگر تواني برايشان باقي مانده باشد در حاشيه شبكه لنج ها و شناورها پادويي مي كنند.

(بقيه محاكمه من محاكمه ... از ص 5)

يك تهمت و دروغ بسيار بزرگ خوانده كه قوه قضاييه از زمان اعلام اين پرونده تا به حال به آن دامن زده است. وي با تاكيد بر سياسي بودن پرونده المكاسب گفت: "چون ديگر عدالتي وجود ندارد و همه چيز به جوسازي هاي سياسي موجود سپرده شده، پرونده ما هم چنين روندي را طي كرده است. مگر المكاسب مال شخصي من است؟ و مگر المكاسب را فقط من خريده ام؟ كساني كه جوسازي مي كنند با من مشكل ندارند بلكه با توليت آستان قدس مشكل دارند، چرا كه وقتي مقام معظم رهبري بر مبارزه با مفاسد اقتصادي تاكيد مي كنند و از طرفي آيت الله طبسي نماينده ولي فقيه در استان خراسان است به طور مسلم اگر بتوانند بنده را محكوم كنند خواهند گفت آقاي طبسي را بدنام كرديم كه نتيجه اين امر هم مستقيما مي رسد به آقا و مي گويند جناح وابسته به آقا خودشان داراي اين نقيصه هستند. رقم چهارده ميليون و چهارصد براي چك دروغ است، من يك چك سفيد امضا به بانك ملي دوبي داده ام و هيچ رقمي روي آن ننوشتم حالا چه كسي چك را نوشته و چرا بانك شكايت كرده و چه كسي به بانك گفته شكايت كن بايد معلوم شود. در ضمن اگر من خلافي هم كرده باشم بايد در دادگاه دوبي رسيدگي شود، همانطور كه مسوولان بانك ملي شكايت كردند و آنجا هم دادگاه تشكيل شد. مسأله اين چك را هم كيفري كرده اند. اصلا معلوم نيست مقصود اينها از دادگاه چيست. ظاهرا كه دادگاه اعلاني ايست، يعني فقط رسالت اطلاع رساني دارد نه تحقيق و قضاوت. "

به اين ترتيب ناصر واعظ طبسي اعلام كرد:

1- محاكمه من يعني محاكمه رهبر!

2- اگر عليه سياسيون قوه قضائيه اعلاميه بدهد ايرادي به آن وارد نيست اما در باره غارتگري نبايد چنين كند!

3- من در اينجا به كسي حساب نبايد پس بدهم، بلكه كشور من دوبي است!

4- از شكم مادر هم كه بدنيا آمدم با چك سفيد بدنيا آمدم و هر رقمي كه روي اين چك نوشته شود معتبر است!

5- اينكه از كجا در عرض 10-12 سال ميلياردها تومان پول بـه جيب زده ام نيز به كسي مربوط نيست، چون نهادهاي زير نظر رهبري نبايد به كسي پاسخ بدهند؛ اگر بدهند ولايت و رهبـري را زيـر علامت سئوال برده اند.

بچرخ تا بچرخيم!

چک سفيد ناصر واعظ طبسي و مهر محرمانه

بنياد الزهرا به هيچ ضمانتي نياز ندارند

سلاطين تجارت در لوكزامبورک خليج فارس

دوبي

در آنسوي امواج، آنجا كه زندگي تماما به نفت آلوده است و موي مردان قدرتمندش زير چفيه سفيد نمي شود، تجاري مستقرند كه دستشان تا اينسوي خليج و كوچه هائي كه هنوز بوي تند ماهي تازه مي دهد دراز است. تبارشان عرب نيست، اگر اهل اصفهان نباشد در قم زاده اما در بازار سنتي تهران بزرگ شده اند!

دوبي زير ركاب آنهاست وثروت افسانه اي كه از ايران منتقل كرده‌اند هم شناسنامه و هم گذرنامه آنها. چشم حسرت بندرنشينان اينسوي خليج هم بدرقه راهشان است و هم در انتظار باري كه به اينسو مي فرستند.

يك طبقه از برج بلند وتازه ساز "اميرات تاور" در ابتداي خيابان شيخ زايد دوبي بزرگترين دفتر اين مردان چک سفيد است. برجي كه در مقايسه با برج هاي دوقلو و ويران شده نيويورک به بچه فيلي مي ماند كه پا به پاي والدينش راه مي پيمايد. اينجا قلب تجارت ايران است و آنها كه بارشان را در تهران بسته اند در اين بارانداز تخته پوست پهن كرده اند.

دفتر مركزي بنياد الزهرا كه سه امام جمعه تهران (هاشمي- جنتي- يزدي) بنيان گذارده اند اينجاست. هيات امناي هر چند گاه يكبار بصورت ناشناس وارد دوبي شده و در اين دفتر جلسه تشكيل مي دهند. تنها، هزينه دكور بندي آن در سال گذشته ميليون درهم، يعني معادل يك ميليون و صد هزار دلار خرج برداشت.

مركز تجاري "بورجمان" دوبي، اين پايتخت تجار بزرگ منطقه با پول و ثروت آنها مي چرخد، همانگونه كه بانک هاي دوبي. شايد دوبي را بتوان با "لوكزامبورک" و "موناكو" در اروپا مقايسه كرد. در اولي هيچ قانوني اجازه بازرسي حساب هاي بانكي، اين امن ترين گاوصندوق ها براي ثروت هاي باد آورده را نمي دهد و در دومي هتل هايش امن ترين محل براي ديدارهاي محرمانه عاشقانه و سياسي است. دوبي، مجموعه از هر دو پادشاهي نشين كوچک اروپاست: لوكزامبورک و موناكوي خليج فارس است!

نفس رهبران موتلفه اسلامي ازكدام تنور گرم در مي آيد!

زنجيري كه كميته امداد به پاي مردم بسته

پيرامون توان جبهه راست براي به خيابان كشاندن چند صد هزار نفر در تهران و چند ده هزار نفر در شهرهاي بزرگ ديگر ايران حدس و گمان هاي مختلفي زده مي شود. شايد هنوز توهم توان به خيابان كشاندن مردم با شعارهاي مذهبي و باصطلاح دفاع از ارزش هاي ديني در ميان برخي از رهبران روحاني و غير روحاني اين جبهه وجود داشته باشد، اما حقيقت در جاي ديگري نهفته است؛ در امكان اقتصادي جبهه راست و بندهاي مالي كه تا دورافتاده ترين روستاهاي ايران به دست و پاي مردم بسته شده است. در خراسان انبوه جيره بگيران و اجاره نشينان آستانقدس رضوي، در قم خانواده و بستگان روحانيوني كه به نوعي زندگي شان با حوزه علميه پيوند خورد ه است. در اصفهان وابستگان به كارخانه ها و زمين هاي مصادره اي كه دراختيار حوزه علميه اين شهر قرار گرفته، در تبريز، شيراز و ديگر شهرها به همين سبک و سياق جمع زيادي جيره بگير و حقوق بگير اين نهادها هستند. بسيج جديدي كه موتلفه اسلامي آن را هدايت مي كند، بازماندگان قربانيان جنگ كه درمان و مسكن و خرج زندگي شان با ريسمان هاي مختلف به نهادهائي نظير كميته امداد امام و شوراي تبليغات اسلامي بسته شده است. در همين شهرها، انبوه روستائياني كه كوچ كرده و به حاشيه نشينان شهرها تبديل شده اند نيروي ذخيره جبهه راست اند. روستائيان باقي مانده در روستاها نيز به نوع ديگري در كمند كميته امداد امام به اسارت گرفته شده اند.

همين است كه هرگاه سخن از تحقيق و تفحص پيرامون نهادهاي خارج از كنترل دولت به ميان مي آيد فرياد جبهه راست به آسمان بر مي خيزد و هر گاه كه از ضرورت تمركز نهادهائي نظير كميته امداد به سازمان تامين اجتماعي سخن به ميان مي آيد چند ترور روي دست دولت گذاشته مي شود. به اين ترتيب است كه 80 در صد قدرت اقتصادي در دست جبهه راست است و با اين قدرت، بسيج نيروي سياسي مي كند. ريشه اي ترين تحول در جمهوري اسلامي با انحلال بسياري از اين نهادها و برقراري نظارت مجلس و دولت بر آنها آغاز مي شود. نظارتي كه حداقل دولت و مجلس خواهند توانست بر بودجه اي كه بعنوان بودجه دولتي دراختيار آنها گذاشته مي شود نظارت داشته باشند و وابستگان مالي اين نهادها خود را ابزار سياسي آنها ندانند. تجارت ديگر يک لقمه نان حلال نيست، بلكه يک لقمه بزرگ سياسي است كه در گلوي مردم ايران گير كرده است. تجارت نيز از دل همين نهادها و مافياي حاكم بر آنها بيرون آمده و چون خنجري بر پهلوي توليد ملي و كشاورزي ايران فرو رفته است.

شهربانو اماني نماينده مجلس از اروميه، شايد از نادر نمايندگان مجلس باشد كه در هياهوي ناشي از جنجال سازي هاي جبهه راست براي فلج كردن اصلاحات، هنگام سخنراني براي موكلين خود در همين شهر انگشت بر بخشي از واقعيات بالا گذاشت و اين درست در روزهائي بود كه اسدالله بادامچيان و محمدرضا ترقي و حاج حبيب الله عسگراولادي شانه به شانه آيت الله مشگيني و آيت الله يزدي در قم و تهران سرگرم ميوه چيني از ماجراي چاپ يک طرح در روزنامه حيات نو بودند و مجلس و دولت را سرگرم بازي خود كرده بودند. دراين طرح شباهتي به آيت الله خميني يافته بودند، در حاليكه طرح مذكور مربوط به 65 سال پيش و در ارتباط با جدال قوه قضائيه و نهاد رياست جمهوري در امريكا بود.

شهربانو اماني در همين دوران در اروميه و در جمع دانشجويان دانشگاه اين شهرگفت:

"همه در صحبت‌هايشان اتفاق نظر دارند كه توسعه‌ي كشور بر مبناي كشاورزي است، اما وقتي تقسيم بودجه‌ي ملي را مي‌بينيم، حمايت از صنايع خودروسازي (مونتاژ رو به ورشكستگي خودروسازي ايران) بيشتر از بخش كشاورزي است.

وقتي در فصل برداشت چغندرقند، از اسكله‌هايي با مجوزهاي مشكوك، شكر وارد كشور مي‌شود يا زمان برداشت گندم، براي خريد گندم با خارج از كشور قرارداد بسته مي‌شود و يا در فصل برداشت برنج، برنج وارد كشور مي‌كنند، طبيعي است كه كشاورزي ما دچار مشكل شود.

چرا كسي نيست پاسخ دهد. پولي را كه براي خريد گندم خارجي اختصاص مي‌دهيد، چرا به گندم داخلي اختصاص نمي‌دهيد؟ اين چه حلقه‌اي است كه دوست دارد گندمكار را غارت و كشاورزي را نابود كند؟ رانت واردات برنج به جيب چه كسي مي‌رود؟

تا زماني كه واردات خارجي محصولات كشاورزي با وزارتخانه‌اي كه سياستگذار در اين امر است در كنار هم نباشد، اتفاق‌هايي از اين دست طبيعي است.

دست‌هايي پنهان در امر شيلات كشور وجود دارد. در بخش شيلات ٢/٤ تا ٣ تن در هكتار برداشت مي‌شود در حالي كه تايلند حاضر است با سرمايه‌گذاري در اين بخش از هر هكتار ٧ تا ٨ تن برداشت كند و خودش نيز خريدار باشد. حصارهايي را دور اين بخش كشيده‌اند و نمي‌گذارند دامدار ما، كشاورز ما و كساني كه در شيلات سرمايه گذاري مي‌كنند، به نتايج مطلوب برسند.

زندگي نكردن جوانان روستايي در روستا و مهاجرت كشاورزان توليد كننده يكي از دغدغه‌هاي مجلس است. امروزه چه شده است كه با آن كه خدمات رفاهي زيادي به روستاها رسيده است و حتي طي روزهاي اخير بحث بر اين بود كه روستاهاي بالاي ١٠ خانوار نيز برق‌دارد(اشاره به يكي از نماز جمعه های هاشمي رفسنجاني) با اين وجود كسي در روستاها نمانده است.

اماني افزود: گردانندگان چرخه‌ي توليد قبل از انقلاب ٦٠ درصد روستايي بودند، ولي اين رقم امروزه به ٥٠ درصد رسيده است و در روستاها به جز عده‌اي مابقي تحت پوشش كميته امداد و مستمري بگير باقي مانده‌اند.

اين را بايد سياستگذاران و حاكميت جواب دهد كه از ١٠ هزار ميليارد تومان يارانه سال ٨١ چند درصدش به دست نيازمندان واقعي - يعني روستاييان - رسيده است.

در همين شهر اروميه بهترين زمين‌ها و باغ‌ها را به ساختمان تبديل كرده‌اند، در حالي كه بسياري از ساختمان‌هاي اروميه خالي از سكنه است و حتي در اين زمينه عده‌اي هم در زندانند."

(نقل سخنراني از خبرگزاري دانشجوئي ايسنا)

گفتگو با نواچامسگي جامعه شناس امريكايي

جنگ در حال وقوع در ايران و تدارك جدايي در آذربايجان

12 درصد نيروي هوايي پرقدرت اسرائيل براي حمله نظامي به ايران، در جنوب شرقي تركيه مستقر شده است0 جنگ با ايران امري است كه احتمالا در شرف وقوع است.

«نوآم چامسكي» از انديشمندان برجسته‌ي معاصر و استاد دانشگاه **UCLA** آمريكا، در گفت‌وگويي با يك سايت اينترنتي خبري در سانفرانسيسكو، آمريكا را سردمدار كشورهاي تروريستي جهان ناميد.

چامسكي در اين گفت‌وگو در ارتباط با حمله به عراق و در پاسخ به اين پرسش كه «شما فكر مي‌كنيد چه اتفاقي در عراق خواهد افتاد؟» گفت: «اول از همه من فكر مي‌كنم كه ما بايد خيلي در كاربرد واژه‌ي "جنگ عليه تروريسم" محتاط باشيم. جنگ با تروريسم نمي‌تواند وجود داشته باشد؛ اين امر از نظر منطقي غيرممكن است. خود آمريكا يكي از كشورهاي تروريستي پيشرو در جهان است. تمام كساني كه در حال حاضر داعيه جنگ با تروريسم را دارند، قبلا توسط دادگاه جهاني به تروريسم محكوم شده بودند و در بسياري از موارد كشورهاي عضوسازمان ملل متحد (باستثنا ايالات متحده و اسراييل) آنها را محكوم كرده اند .اين افراد نمي‌توانند جنگ با تروريسم را اجرا كنند و در اين امر جاي هيچ شكي نيست. آنها 20 سال پيش جنگ عليه تروريسم را اعلام كردند و ما مي‌دانيم كه آنها چه كردند؛آنها آمريكاي مركزي را ويران كردند و نزديك به يك و نيم ميليون انسان را در جنوب آفريقا كشتند . اگر بخواهيم ليست كارها و اقدامات آنها را دنبال كنيم براي اين امر پاياني متصور نيست و به همين دليل اصلا هيچ جنگي با تروريسم وجود ندارد . »

چامسكي ادامه داد: «در تاريخ 11 سپتامبر براي اولين بار در طول تاريخ، ظاهرا آمريكا با حملاتي مواجه شد كه خودش به طور معمول در كشورهاي ديگر جهان انجام مي‌داد. 11 سپتامبر بدون شك نه تنها باعث تغييراتي در سياستهاي آمريكا شد بلكه موجب سرعت بخشيدن به آنها نيز گرديد و اين تغيير نه تنها شامل آمريكا شده، بلكه كشورهاي ديگر را نيز در بر گرفته است. تمام دولت‌هاي جهان فرصت را مغتنم شمرده‌اند تا برشدت فشارهايشان بر مخالفان بيفزايند و به آن نام "جنگ با تروريسم" دهند. اين امر به طور مثال تاثير عمده‌اي بر عراق گذاشته است. پيش از 11 سپتامبر، آمريكا توجه زيادي نسبت به عراق داشت؛ زيرا اين كشور داراي دومين ذخاير نفتي جهان است. به همين دليل آمريكا سعي داشت كه به نوعي بر عراق چنگ بيندازد. اين امري كاملا واضح است كه حملات 11 سپتامبر اين بهانه را فراهم آورد.»

چامسكي كه انديشمندي ساكن آمريكاست در ادامه با اشاره به تبليغات مقامات آمريكايي درباره‌ي احتمال استفاده از سلاحهاي هسته‌يي عليه آمريكا و شهر نيويورك، به برنامه‌هاي مختلفي كه در آنها شخصيتهاي مختلف سياسي آمريكا در اين باره سخن گفته و همواره تاكيد مي كنند كه «ما بايد صدام را تا زمستان امسال از بين ببريم و گرنه در غير اين صورت همگي نابود خواهيم شد» اشاره كرد .

چامسكي ادامه مي‌دهد: « اين موضوع كه با اين همه جار و جنجال در جهان اين گونه مطرح مي‌شود كه تنها كساني كه از صدام مي‌ترسند آمريكايي‌ها هستند نيز فراموش شد، همه از او متنفر بودند و بدون شك خود مردم عراق نيز از او مي‌ترسند؛ اما در بيرون از عراق و ايالات متحده، هيچ كس از صدام نمي‌ترسد. نه كويت، نه ايران، نه اسراييل و نه اروپا. آنها از صدام متنفرند؛ اما از او نمي‌ترسند .در ايالات متحده مردم خيلي مي‌ترسند و هيچ شكي در اين باره وجود ندارد. حمايتي كه شما در آمريكا و نظرسنجي‌هاي اين كشور براي جنگ مي‌بينيد چندان زياد نيست؛ اما همين ميزان نيز از ترس نشات مي‌گيرد. اين يك داستان قديمي در ايالات متحده است؛ هنگامي كه بچه‌هاي من 40 سال پيش در مدرسه‌ي ابتدايي بودند، به آنها آموزش داده شد كه اگر حمله‌ي اتمي صورت بگيرد در زير ميزها پنهان شوند. آمريكا هميشه در ترس بوده است . اكنون نيز كساني كه در راس قدرت هستند، قصد دارند مردم را بترسانند و براي ايجاد ترس لازم نيست كار زيادي صورت گيرد؛ اما اين بار همه دست به كار شده‌اند. مقام‌هاي آمريكايي از اين امر براي پيروزي در انتخابات كنگره استفاده كردند و مبارزات انتخابات رياست جمهوري نيز از اوايل سال آينده برگزار مي‌شود. آنها بايد پيروز شوند در غير اين صورت توجه مردم را از دست خواهند داد.»

چامسكي در ادامه مي گويد: « از سوي ديگر، با توجه به فسادي كه در دولت حاكم وجود دارد، مانند فساد شركت "انرون" كه باعث شد نام بسياري در صفحات اول روزنامه‌ها قرار گيرد، لازم است اقدامي در جهت رفع اين امر صورت گيرد. بايد مردم را از فكر كردن به اين موضوعات باز داشت و تنها يك راه براي اين كار وجود دارد و آن هم اين است كه مردم را بترسانند. فاكتورهاي سياسي داخلي وجود دارند كه بايد طي زمان مورد توجه قرار گيرند.پيش بيني اين است كه اين جنگ بايد پيش از آغاز مبارزات انتخاباتي رياست جمهوري خاتمه يابد .مشكلي كه در اين جا وجود دارد اين است كه هنگامي كه شما وارد جنگ مي‌شويد، نمي‌توانيد پيش بيني كنيد كه چه اتفاقي مي‌افتد. اگر هشدار سازمان سيا را جدي بيگريد، آنها كاملا صريح در اين باره سخن گفته‌اند. آنها گفته‌اند كه اگر جنگ به وقوع بپيوندد، عراق ممكن است پاسخ اين جنگ را با حملات تروريستي بدهد. اين چيزي نيست جز ايجاد هيستري در جامعه .تبليغات آمريكا اين گونه القا مي‌كنند كه بايد جلوي توسعه‌ي سلاحهاي كشتار جمعي را به عنوان يك اقدام بازدارنده گرفت. آنها هيچ عامل ترساننده‌ي ديگري ندارند. نيروهاي متعارف آشكارا عمل نمي‌كنند و هيچ نيروي بازدارنده‌ي خارجي وجود ندارد . تنها عاملي كه هر كس مي‌تواند بوسيله‌ي آن از خودش دفاع كند، ترور و سلاحهاي كشتار جمعي است. به همين دليل كاملا قابل فرض است كه آنها از اين عوامل يعني ترور و سلاحهاي كشتار جمعي استفاده كنند. من فكر مي‌كنم اين پايه و اساس تحليل سيا بوده و به اعتقاد من

سازمان هاي اطلاعاتي و جاسوسي انگليس نيز چنين امري را تاييد مي‌كنند. »

نوآم چامسكي در ادامه‌ي اين مصاحبه تصريح مي‌كند : «من حدس مي‌زنم آنها (آمريكايي‌ها) به جنگ ديگري كشيده مي‌شوند كه اين جنگ احتمالا عليه سوريه يا ايران خواهد بود. حقيقت اين است كه جنگ با ايران امري است كه احتمالا در شرف وقوع است. اين امر كاملا آشكار شده است كه 12 درصد از نيروي هوايي اسراييل در حال حاضر در جنوب شرق تركيه مستقر شده‌اند و علت اين حضور، كسب آمادگي براي حمله به ايران است. آنها اهميتي به عراق نمي‌دهند؛ عراق در نظر آنها كشوري است كه خيلي زود شكست خواهد خورد؛ اما ايران هميشه مشكلي براي اسراييل بوده است. ايران تنها كشوري در منطقه است كه آنها نتوانسته‌اند از عهده‌ي آن برآيند و آنها به دنبال آمريكايي‌ها در پي اين هستند كه در سالهاي آينده ايران را ازپاي درآورند. بر اساس گزارشي، نيروي هوايي اسراييل براي شناسايي و تحريك و غيره در حال حاضر مشغول پرواز در مناطق مرزي ايران است و اين نيرو، نيروي كوچكي نيست. در واقع نيروي هوايي اسراييل از نيروي هوايي انگليس بزرگتر است و حتي از نيروي هوايي ساير قدرتهاي ناتو نيز بزرگتر است. به همين دليل جنگ احتمالا در شرف وقوع خواهد بود. ادعاهايي وجود دارد مبني بر اين كه تلاش‌هايي براي برانگيختن جدايي طلبان آذري در حال انجام است.

چامسكي در ادامه‌ي اين گفت و گو درباره‌ي برنامه‌هاي ضد تجارت اسلحه و اينكه تا چه حد جنگ آمريكا عاملي براي فروش تجهيزات نظامي است، اظهار داشت: « شما بايد به خاطر داشته باشيد كه آنچه را كه صنعت نظامي مي‌نامند فقط يك صنعت با فن آوري پيشرفته است. نظامي گري در واقع پوششي براي بخش اقتصادي كشورها است. در ام. آي. تي (موسسه فن‌آوري ماساچوست) جايي كه من در آن هستم، همه مي‌دانند كه اين امر استثنايي براي برخي از اقتصاد دانان است. ديگران نيز مي‌دانند كه اين فن آوري به اين دليل وجود دارد كه حقوق‌هايشان پرداخت شود. سرمايه تحت قراردادهاي نظامي و براي توليد نسل آينده‌ي اقتصاد با فن آوري بالا به مكانهايي مانند **MIT** وارد مي‌شود. اگر شما به آنچه كه اقتصاد جديد خوانده مي‌شود نگاه كنيد (اقتصاد جديد مانند كامپيوتر و اينترنت) متوجه مي‌شويد كه اين اقتصاد از مكانهايي چون **MIT**و براساس قراردادهاي فدرال براي توسعه و تحقيق تحت پوشش توليدات نظامي، بيرون مي‌آيد. يكي از دلايلي كه آمريكا قصد كنترل مراكز نفتي را دارد، سود عايدي از اين مراكز است و اين سود به روش‌هاي گوناگوني قابل كسب است. يكي از اين راه‌ها فروش اسلحه است. بزرگترين خريداران تسليحات آمريكا و احتمالا انگليس، عربستان و امارات هستند كه از توليد كنندگان ثروتمند نفتي به شمار مي‌روند. آنها اكثر سلاحها را بدست آورده‌اند و اين سود فن آوري‌هاي پيشرفته در ايالات متحده است .سرمايه‌ها به طرق گوناگون به خزانه‌ي آمريكا باز مي‌گردند و اين امر به طرق گوناگون به اقتصاد آمريكا و انگليس توان پيشرفت مي‌دهد. من نمي‌دانم كه شما تا چه حد به چيزهايي كه ثبت شده‌اند توجه كرده‌ايد؛ اما در سال 1958 هنگامي كه عراق حاكميت مشترك آمريكا و انگليس را بر توليدات نفتي اين كشور نقض كرد، انگلستان به كلي ديوانه شد. در آن زمان انگليس هنوز متكي به سود حاصل از كويتي‌ها بود. انگليس به دلارهاي نفتي نياز داشت تا از اقتصادش حمايت شود و اين امكان وجود داشت كه آنچه در عراق اتفاق افتاده به كويت نيز سرايت كند. به همين دليل در آن زمان انگليس و آمريكا تصميم گرفتند تا خود مختاري صوري كويت را بدست آورند. تا آن زمان كويت به صورت يك مستعمره بود. آنها گفتند شما مي توانيد اداره‌هايتان را در كنترل بگيريد، پرچم داشته باشيد و از اين جور چيزها، انگليس‌ها گفتند اگر اخلالي در اين امر صورت بگيرد، ما خود شخصا مداخله خواهيم كرد و آمريكا نيز با چنين امري در مورد عربستان واماراتموافقت كرد.»

س : نظرياتي وجود دارد مبني بر اين كه آمريكا به اين طريق مي‌تواند كنترل اروپا و حوزه‌ي اقيانوس آرام را نيز بدست گيرد .نظر شما در اين رابطه چيست؟

چامسكي : «دقيقا! اشخاص زيركي چون "جورج كنن" خاطر نشان كرده‌اند كه كنترل منابع انرژي خاورميانه، اين امكان را براي آمريكا به وجود مي‌آورد كه به نوعي "قدرت وتو" عليه كشورهاي ديگر را بدست آورد. منظور كنن، ژاپن است.× درحال حاضر ژاپني‌ها مي‌دانند كه احتمال چنين امري وجود دارد و به همين دليل به شدت تلاش دارند تا بتوانند به طور مستقل به مراكز نفتي دسترسي داشته باشند. اين يكي از دلايلي است كه آنها تلاش سختي را آغاز كرده‌اند و تاحدي نيز موفق شده‌اند تا روابطشان را با ايران و ديگر كشورها تثبيت بخشند تا به اين طريق از سيستم كنترلي غرب رهايي يابند .در واقع يكي از اهداف طرح مارشال (پس ازجنگ جهاني دوم) نيز اين بود كه اروپا و ژاپن از وابستگي به زغال سنگ به سوي وابستگي به نفت هدايت شوند. اروپا و ژاپن هر دو از منابع زغال سنگ برخوردارند؛ اما آنها به سوي وابستگي به نفت كشيده شدند. آمريكا كمك‌هاي فراواني براساس طرح مارشال در اختيار شركت‌هاي اروپايي و ژاپني گذاشت تا آنها به اقتصاد نفتي روي آورند. براي يك قدرت اين امر بسيار مهم است كه بر منابع نفتي كنترل داشته باشد و پيش بيني مي‌شد نفت حداقل براي دو نسل به عنوان منبع اصلي انرژي محسوب شود .شوراي امنيت و اطلاعات ملي كه مجموعه‌اي از آژانسهاي اطلاعاتي گوناگون است، پروژه‌اي را با نام "روشهاي جهاني 2015" در سال 2000 منتشر كرد. آنها در اين پروژه پيش بيني جالبي كرده بودند كه پديده‌ي تروريسم به دليل جهاني شدن روبه گسترش خواهد بود. آنها واقعا راست مي‌گفتند. آنها پيش بيني كرده بودند كه آنچه جهاني شدن ناميده مي‌شود، به افزايش اختلافات اقتصادي منجر خواهد شد و اين درست برخلاف پيش بيني‌هاي تئوري اقتصادي بود كه مي‌گفت با جهاني شدن اختلافات اقتصادي كاهش مي‌يابد. بنا به اين پيش بيني، اختلافات و شكاف اقتصادي نيز به تمرد، تنش، دشمني و خشونت منجر خواهد شد و قسمت اعظم اين عوامل منفي نيز به آمريكا باز خواهد گشت .آنها هم چنين پيش بيني كرده بودند كه نفت منطقه‌ي خليج فارس نقش حياتي روز افزوني براي تامين انرژي جهان و سيستم‌هاي اقتصادي خواهد يافت؛ اما آمريكا به آن متكي نخواهد بود بلكه سعي خواهد كرد تا آن را تحت كنترل درآورد. كنترل منابع نفتي بسيار مهمتر از دسترسي به آن است، زيراكنترل با قدرت برابر است. »

زيرنويس :

× بر اساس آمار منتشره در سال 2000 ايالات متحده 20 درصد ، اروپا 40 درصد و ژاپن 80 درصد نفت مصرفي خود را از منطقه خليج فارس تامين مي كنند.

این شکر از زهرتلخ تراست!

کارخانه قند و تصفیه شکر دزفول و شوش با سرمایه دولتي قبل از سال 57 و با همکاري کشور چکسلواکي تاسیس شد. بعد از انقلاب و در دوران جنگ، زیر بمباران هوائي این کارخانه تکمیل شد و از حق اگر نخواهیم بگذریم باید از جانفشاني مهندسین کشور چکسلواکي در راه اندازي کارخانه و آموزش کارگران و مهندسین ایراني یاد کنیم.

پس از راه اندازي کارخانه مهندسین چک رفتند و مدیریت کارخانه به پاسداري بنام "مجید هفت تنانیان" واگذار شد که از گروه حراست بود. شعار مدیریت جدید "تعهد بالاتر از تخصص" بود. کارگران آموزش دیده بتدریج حذف شدند و جاي آنها را افرادي گرفتند که مساجد و شوراهاي مستقر در آنها معرفي مي کردند. علیرغم همه ندانم کاري ها کارخانه به تولید خود ادامه داد و تعداد کارگران آن به 560 کارگر ثابت و 300 کارگر فصلي رسید. از همان ابتداي کار کارخانه در اطراف شهرهاي دزفول، شوش، اندیمشک و شوشتر 7 هزار هکتار زمین زیر کشت چغندر رفت و جمع پرشماري از روستائیان و کشاورزان همراه با خانواده هاي خود در این زمین ها به کار کشت مشغول شدند. آنها به همراه خانواده شان در 500 گروه که هر کدام یک سر گروه 5 نفره داشتند، جمعیتي بالغ بر 4 تا 5 هزار نفر بودند. تولید شکر به 37 هزار تن رسید و حتي تا قبل از به زانو در آمدن کشت و صنعت نیشکر در برابر وارد کنندگان شکر از خارج، شکر سرخ را هم براي تصفیه در کارخانه هاي تولید شکر داخلي از خارج وارد مي کردند.

فاجعه با اجراي سیاست خائنانه فروش کارخانه ها به بخش خصوصي در دولت رفسنجاني آغاز شد. صنایع کشور مانند غنائم جنگي بین نهادها و بنیادهایي که زیر عباي روحانیون یکشبه مثل قارچ روئیده بودند تقسیم شد و نام آن را خصوصي سازي گذاشتند. چه کسي؟ و از کجا؟ پول درآورد که توانست کارخانه ها را بخرد هنوز جزو اسرار مملکتي است. ظاهرا همان وامي که از بانک جهاني و صندوق بین المللي پول گرفته بودند به آقایان دادند و آقایان هم براي آنکه نامشان سر زبان ها نیفتد آقازاده هایشان را پیش انداختند و با همین وام هاي دولتي کارخانه ها را تصاحب کردند. آقازاده هائي که در دوران جنگ به خارج فرستاده شده بودند تا در انگلستان و امریکا و بلژیک تحصیل کنند و زبان فرنگي یاد بگیرند!

کارخانه قند دزفول در این تاراج ملي به حوزه علمیه قم رسید. آیت الله مکارم شیرازي و آیت الله واعظ طبسي با دو میلیارد تومان کارخانه را خریدند تا وقف ترویج اسلام و گسترش حوزه کنند!

کسي بخاطر ندارد این دو میلیارد تومان به حساب دولت، بعنوان حافظ منافع ملت واریز شده باشد، مانند دیگر واگذاري ها به بخش خصوصي.

مدیریت کارخانه از این مرحله به بعد، حتي از دوراني که پاسداران و حراستي ها آن را اداره مي کردند ضعیف تر شد. دلالي بنام "یوسفي" اهل قم اما سرگردان در تهران را بر سرنوشت کارخانه قند حاکم کردند و او هم "اشتري" نامي را بعنوان مدیر منصوب کرد، که از کارکنان هفت تپه و منفورترین مدیر هفت تپه بود. حوزه علمیه براي آنکه نامش بر سر زبان نیفتد "یوسفي" را جلو انداخت و کارخانه را اسما بنام او کرد.

طرح تصفیه کارگران توسط اشتري به اجرا گذاشته شد و پول چغندر کاران را نیز آنقدر نپرداخت تا آنها به خاک سیاه نشستند و کشت چغندر نابود شد. او اصفهاني است و علاوه بر مناسبات نزدیک با حوزه علمیه قم، در حوزه علمیه اصفهان نیز مناسبات وسیع دارد و سبیل آن حوزه را هم چرب مي کند. بدهي کارخانه به کشاورزان و کارگران به 8 میلیارد تومان رسیده است و او براي پرداخت بخشي از این بدهي یک میلیارد تومان از بانک صادرات شوش وام دریافت کرد، اما این وام را همگي دست به دست هم داده و بالا کشیدند. استخدام و تصفیه کارگران در گرو پاسخ به سئوالاتي از این دست قرار گرفت که "کفن چند متر است؟". بجاي کارگران ماهر و آموزش دیده، از مساجد محلي هر کس قرآن خواندنش بهتر بود استخدام شد.

صدها تن شکر از انبارهاي کارخانه به نقاط نا معلومي رفت که هرگز معلوم نشد پول آن به جیب چه کسي رفت. حیف و میل و سردرآوردن شکر سهمیه بندي شده از بازار سیاه از همان نیمه هاي جنگ با عراق شروع شده بود، همان دوراني که کارگران کارخانه خودمان حق نداشتند شکر اضافي در چایشان بریزند و بردن شکر از کارخانه به خانه جرم بود؛ اما آنچه که با پایان جنگ و با دولت خصوصي سازي رفسنجاني شروع شد نامش غارت بود نه حیف و میل. شکر را با جایش که کارخانه باشد بردند.

فروش لوازم و آهن آلات موجود در کارخانه آغاز شد و چند برابر پولي که بابت خرید کارخانه متعهد شده بودند (دو میلیارد تومان) از بابت فروش لوازم کارخانه به جیب زدند.

متواري ساختن کارگران و کشتکاران چغندر با نپرداختن پول چغندرهاي تحویل داده آغاز شد. کارگران و کشتکاران به وزارت کشاورزي در تهران شکایت بردند اما کارگزاران خصوصي سازي در این وزارتخانه بر همان سیاستي مهر تائید زدند که در دزفول پیاده مي شد و حوزه علمیه قم از آن حمایت همه جانبه مي کرد.

به این ترتیب، سطح زیر کشت از 7 هزار هکتار ابتدا به 4 هزار هکتار و در سال 80 به 2 هزار هکتار و در سال 81 تنها به چند هکتار رسید و ریشه کشت چغندر را در دزفول خشک کردند. در سال 81 کارخانه اعلام ورشکستگي کرد و تعطیل شد. کارگران پس از آخرین بهره برداري به مرخصي رفتند و زماني که بازگشتند با درهاي قفل و زنجیر شده روبرو شدند.

مدیر جدیدي را بر راس این کارخانه ورشکسته و نابود شده گماردند بنام "خاتمي"، که هیچ قرابتي با محمد خاتمي نداشت. یک دلال اتومبیل در تهران و وابسته به صندوق مالي امیرالمومنین قم. آیت الله مصباح یزدي که در خرید کارخانه و فروش آن دست داشت پشت او بود.

پس از چند ماه مقاومت و اجتماع در اطراف کارخانه، سرانجام کارگران بموجب تصمیم اکثریت در تاریخ 14 آذر ماه جاده دزفول- شوش را بستند و خواستار حضور فرماندار شوش در اجتماع متحصنین شدند. وقتي فرماندار در جمع کارگران حاضر شد حرف اقتصادي کارگران همان شعاري بود که سر مي دادند: "ما

گرسنه ايم، زن و بچه ما نان مي خواهند"؛ اما آنها حرف هاي سياسي هم داشتند. اينكه مديريت جديد كارخانه (يعني همان دلال اتومبيل) ميان كارگران عرب زبان شوش و كارگران فارس زبان دزفول ايجاد تفرقه مي كند. بعدها كارگران عرب زباني كه از شركت در اين تحصن خودداري كرده بودند با درك اشتراك منافعي كه با ديگر كارگران داشتند در جمع بقيه كارگران شركت كردند و به اين ترتيب طرح ايجاد تفرقه ميان كارگران و شعار "كارگر بومي در كارخانه بومي بايد كار كند" شكست خورد. روز 20 آذر، يكماه حقوق عقب افتاده كارگران پرداخت شد. كارگران فصلي و كشاورزاني كه حقوق آنها نيز پرداخت نشده بود به جمع بقيه كارگران پيوستند و در اين پيوند اخبار و اطلاعات تازه اي فاش شد:

- مديريت جديد شكر سرخ را كه بايد ابتدا سفيد شود تا بتوان مصرف كرد، به كارخانه هاي نوشابه سازي، كمپوت سازي هاي قم و سوهان پزي هاي اين شهر مي فروشد. مصرف اين نوع شكر در صنايع غذائي براي سلامتي مصرف كننده عوارض دارد.

- هدف از بستن كارخانه و اعلام ورشكستگي آن، گرفتن وام از دولت است. نظير همان وامي كه يكبار از بانك صادرات شوش گرفتند و پس ندادند.

كارگران با سابقه كارخانه كه مي دانستند اعتبار سنديكا و هويت آن چيست، اما در دوران جنگ اجازه بيان دلائلشان را نمي يافتند، بتدريج به سخنگويان كارگران تبديل شدند و آنها كه با شعار " كار براي رضاي خداوند" انجمن اسلامي را در مقابل سنديكا علم كرده بودند در انزوا قرار گرفتند. انجمن اسلامي را كارگران نهادي شناختند كه دراختيار مديريت انتصابي كارخانه و در برابر كارگران قرار دارد. روابط اين مديريت و انجمن اسلامي با حوزه علميه اي كه صنعت شكر را در پاي تجارت قرباني كرده بود، تاثير عميقي در درك جديد كارگران كشت و صنعت از روحانيون و تجار به حكومت رسيده بوجود آورد. آنها تازه فهميدند هيچ كس براي رضاي خدا گامي بر نمي دارد و هر گامي در جهت منافع طبقاتي است.

انسان انديشمندي كه شما كمتر از من او را نمي شناسيد مي گويد: "خوب مي شد اگر سرمايه داران و ملاكين مستقيما در اركان حكومت شركت مي كردند و پست هاي مملكتي را در دست مي گرفتند تا كارگران و دهقانان آنها را مي شناختند و مي ديدند براي چه كساني كار مي كنند و از چه طبقه اي حمايت مي كنند."

آن دلال اتومبيل كه مديريت كارخانه قند را عهده دار شد، تا وقتي آيت الله مصباح يزدي گاه و بي گاه در شوش و دزفول سروكله اش براي حسابرسي اموال به غارت برده شده كارخانه پيدا نمي شد، معلوم نبود نماينده كيست و به كجا حساب پس مي دهد. آقايان صاحب رساله پشت منتخبين حزب الهي مساجد بودند و اين كشف تازه اي براي كارگران بود. كارگران همچنين در عمل ديدند كه خريداران كارخانه و صاحبان جديد آن، در اصل وارد كنندگان شكر از خارج بودند. تاسيسات كارخانه را چند برابر قيمتي كه در طرح خصوصي سازي از دولت به دو ميليارد تومان خريده بودند، فروختند و 11 ميليارد دلار شكر هم وارد ايران كردند كه دو سوم آن سود بود و به جيب حوزه علميه قم و روحانيت مدير اين حوزه رفت. بدين ترتيب، كشور از نظر قند و شكر هم وابسته به خارج شد و حالا به كارگران مي گويند بجاي حقوق عقب افتاده بيائيد سهام كارخانه را بخريد. كارخانه اي كه تاسيساتش را تكه تكه كرده و فروخته اند. وقتي در روزنامه ها خوانديم قرار است ذوب آهن اصفهان و صنايع فولاد هم به همين بخش خصوصي واگذار شود سرنوشت آينده كارگران اين واحدها را با سرنوشت خود يكسان ديديم.

جنگ زرگري ميان قم و اصفهان

اوج گيري افشاگري مطبوعات درباره نابودي صنعت كشت چغندر باعث شد تا دو مدير قمي و اصفهاني، يعني اشتري و يوسفي با هم يک دعواي زرگري راه بياندازند تا كارگران را بفريبند. ماجراي اين دعواي زرگري و ريشه هاي آن هم دانستنی است.

مدت ها شكر سرخ را از كشور كوبا و با قيمت ارزان وارد كردند و براي تصفيه و تبديل آن به شكر سفيد به انبارهاي كارخانه منتقل كردند. قرار بر اين بود كه شكر سرخ با ارز دولتي وارد شده و بعد از تصفيه جهت فروش به خارج صادر شود. در اين دوران شكر از جمله كالاهاي سهميه بندي شده بود، اما دلالان بزرگ شكر، شكر سرخ تصفيه شده را با قيمت هاي بالاتر از بازار آزاد به شركت هاي نوشابه سازي و ديگر كارخانه هاي مصرف كننده فروختند و از اين تجارت خلاف و غير قانوني ميلياردها تومان سود بردند. شكري كه 180 تومان قيمت دولتي داشت به 400 تومان فروختند. اين درست زماني بود كه سرمايه داران سنتي براي ايجاد كمبود مصنوعي و ثابت نگهداشتن قيمت بازار آزاد، هزاران تن شكر را در انبارهاي كارخانه و سازمان قند و شكر نگهداشته بودند. حتي مي گويند توليدات داخلي در انبارها كپک زد. اين حيف و ميل و غارت، همان زمان توسط كارگران افشا و پيگيری شد. اشتري قمي عليه يوسفي اصفهاني يک جنگ زرگري و قضائي راه انداخت تا كارگران را ساكت كند. يوسفي مدعي شد كه اشتري 13 ميليارد تومان از در آمدهاي شركت را اختلاس كرده است. پس از بقول خودشان بررسي قضائي گفتند 400 ميليون تومان از اين اختلاس ثابت شده و اشتري هم مدتي كوتاه در زندان ماند و سپس با وثيقه آزاد شد. او از جنوب رفت و از زندان نيز آزاد شد و در مازندران يک كارخانه صد تني تصفيه شكر خريد و كسي هم نپرسيد پول اين كارخانه را از كجا آورده اي؟ زيرا كارخانه اش را در همان شبكه اي فعال ساخت كه به حوزه علميه قم وصل است!

(بقيه آشكارا از اشغال مناطق ... از ص 4)

به سوريه، ايران و لبنان است." از هم اكنون گفته مي شود كه در ماه فوريه و يا مارچ بايد انتظار اخبار داغ در باره خطر تهاجم به ايران بود. حتي گفته مي شود جهان از اخباري اشباع خواهد شد كه افكار عمومي را آماده اين حمله مي كند. در اينصورت ارتباط بين ايران و القاعده كشف خواهد شد و با استفاده از تجربه تبليغاتي زمينه ساز حمله نظامي به عراق، تبليغات رواني براي پذيرش حمله نظامي به ايران و حتي عربستان و سوريه شروع خواهد شد. بدنبال اين اخبار حامي اسرائيل (امريكا) اسلحه‌هاي خود را از داخل عراق به سمت ايران برخواهد گرداند. در چنين فضائي مردم امريكا به استقبال انتخابات رياست جمهوري خواهند رفت. چه كسي در اين انتخابات پيروز خواهد شد جز آنكه رهبري ماشين جنگي امريكا را در اختيار دارد و پيروزي ها را همراه با رونق اقتصادي به خانه مي آورد؟

آنکه غبار از چهره سياسي فردوسي روبيد

ف.م. جوانشير

هر آنچه را نسل جوان انقلاب بهمن 57، - در وسعت يك نسل- كمتر از آن اطلاع داشت، در دهه 70 به آگاهي ميليوني نسل جوان كشورمان تبديل شد. قديمي ترين سرودها، كهن ترين داستان ها، ماندگار ترين ترانه ها، دل انگيزترين حماسه ها، و ملي ترين آوازها همآنگونه از عمق تاريخ معاصر ايران- از صدر مشروطيت تاكنون- به سطح رويدادهاي روز دعوت شدند، كه كنكاش در متون تاريخي ايران و يافتن چرائي آنچه بر ميهن كهن ما "ايران" رفته است نيازمند بازگشت به اعماق شد. خواندن و يافتن دليل سلطه دربار صفويه بر سرنوشت ايران و خفتن پادشاهان خونريز اين دودمان در پناه عباي روحانيت، ملال آورترين بخش كتاب هاي تاريخ مدارس و دانشكده ادبيات دانشگاه تهران بود و اكنون دهها كتاب و مقاله و رساله تحقيقي ، منابع پيراموني اين بخش از سرگذشت ايران براي نسل جوان كشوراند!

سرودهاي ميهني و بدنبال آن سرود ملي ايران از سال 1335 به بعد، بتدريج از كتاب هاي درسي پر كشيدند و جاي خود را به سرود اجباري "شاهنشاهي" دادند. آنها را همراه با درس موسيقي از برنامه درسي مدارس حذف كردند، تا در آسمان ابري اختناق 28 مردادي ناپديد شوند. آنگاه كه در انقلاب 57 مردم به خيابان آمدند سرودي براي خواندن نداشتند، چرا كه هويت و فرهنگ ملي يك نسل را به تاراج برده بودند و عرياني هويت ملي چنان بود كه سرود "عن جزء عن جزء" عربي زده را بجاي سرود ملي توانستند بر دهان يك نسل بگذارند!

بدينسان است، كه امروز نسل جوان ميهن ما تاريخ و هويت خود را در وسعت، شعر و ترانه، موسيقي و تصوير و حماسه و عشق يكجا مي خواهد و فرياد " اي ايران، اي مرز پرگهر" بانگ اين عطش عمومي و ملي است. فردوسي، بدينگونه و هيبت از عروج به زمين بازگشته است. نه بدان دليل كه نام شاهان در شاهنامه يافت مي شود و يا تاريخ شاهان مكرر مي شود، بل بدان دليل كه مردي و مردانگي، گذشت و پاكي، پهلواني و ستيز با قلدري و پالايش زبان پارسي از لغات عربي را ستايش مي كند. ايران زمين را به ياد مردم ايران زمين مي آورد. بازخواني فردوسي و حفظ و نقل اشعار شاهنامه، امروز و از دهان نسل جوان كشور داراي اين معني و هويت است و دريغ است اگر از آن همت والائي ياد نشود كه براي نخستين بار چهره اجتماعي- سياسي فردوسي و شاهنامه را كشف كرد و غبار تبليغات شاهنشاهي را چنان از مجسمه او بر گرفت، كه گوئي داد يك ملت را از شه پرستان باز پس گرفت. زنده يا "فرج الله ميزاني" با نام مستعار " ف. م . جوانشير" و "حماسه داد" او كه در سال 1359 در تهران انتشار يافت و شنيده ايم چاپ جديدي از آن با ويراستاري تازه اي در ايران در دست چاپ است.

بخشي از مقدمه اي كه او خود بر كتاب تحقيقي خويش نوشته را، همراه با اسامي سر فصل هاي كتاب حماسه داد در اينجا و به ياد آن انسان فراموش نشدني مي آوريم. جوانشير نيز از جمله قربانيان قتل عام زندانيان سياسي در تابستان 1367 بود. يار و همگام 62 خسرو روزبه، كه به جرم توده اي بودن در شوفاژخانه زندان اوين به دار آويخته شد. دبيردوم و جانشين دبير اول حزب توده ايران در سال 1361

حماسه داد (بحثي در محتواي سياسي شاهنامه فردوسي)

غلط مشهوري است كه فردوسي كار ديگري نداشته، جز به نظم كشيدن شاهنامه. مي گويند ماخذ حاضر و آماده اي وجود داشت و فردوسي آن را با امانت تمام به نظم كشيد. بسياري از پژوهشگران روي "امانت" فردوسي دائما تاكيد مي كنند و او را به خاطر آن مي ستايند، كه در واقع نكوهشي شبيه ستايش است. اگر ادعاي اين پژوهشگران را بپذيريم، بايد قبول كنيم كه فردوسي شخصيت سياسي-اجتماعي برجسته اي نبوده و فقط ناظمي است بي ابتكار كه در بهترين حالت فارسي دري را تكامل بخشيده است. اين برداشت به نظر ما بسيار سطحي است و علاوه بر همه معايب ديگر، اين عيب بزرگ را هم در بردارد كه نظرها را از ضرورت پژوهش در عقايد فردوسي و محتوي شاهنامه منحرف مي كند.

براستي نيز اگر اين ادعا صحيح باشد كه كار فردوسي ثبت توام با امانت متن حاضر و آماده اي است، ديگر هر گونه كنجكاوي درعقايد فردوسي و دوران فردوسي-كه بنابر آن برداشت تاثيري در محتوي شاهنامه نداشته- بي فايده مي شود. توجه به اين نكته اهميت بيشتري كسب مي كند اگر به ياد آوريم كه صاحبان و مبلغين اين ادعا كار تدوين كنندگان ماخذ اصلي را هم كوچك مي گيرند و برآنند كه تني چند نشستند و هر آنچه را كه از متون قديم به جا مانده بود در كتابي گرد آوردند.

به اين ترتيب ماخذ شاهنامه عبارت مي شود از مجموعه ناهمگوني از آنچه كه تصادف روزگار آن را از دست چپاول نجات داده است. به عبارت ديگر ماخذ شاهنامه چيزي جز يك بايگاني از يادگارهاي تصادفي كهن نيست. هر قطعه از اين مجموعه مي تواند معني ومفهومي داشته، پيامي از تدوين كننده اصلي اش كه مثلا در زمان ساسانيان مي زيسته به همراه آورد، اما مجموع اثر نمي تواند هدف و معناي سياسي واحدي را بيان كند.

شاعر و يا بهتر بگوييم "ناظمي" هم كه اين مجموعه ناهمگون را با امانت- يعني بطور مكانيكي و بدون دخالت دادن عقايد خويش و روح زمان- به نظم كشيده به طريق اولي پيامي براي گفتن نخواهد داشت.

خوشبختانه يك نظر دقيق به شاهنامه نادرسي اين برداشت سطحي را به ثبوت مي رساند و نشان مي دهد كه فردوسي مولف شاهنامه است و نه ناقل "امين" متن حاضر و آماده. او روح زمان خويش را در شاهنامه منعكس كرده و سخني جدي براي گفتن داشته است.

ده فصلي كه ده فرمان ايزدي براي ستاندن داد يك ملت است

فصل اول. تحريف شاهنامه
فصل دوم. فردوسي مولف شاهنامه
فصل سوم. دوران فردوسي
فصل چهارم. نظر گذرا به حكمت فردوسي
فصل پنجم. حكمت داد
فصل ششم. نبرد پهلوانان و بزرگان با شاهان خودكامه
فصل هفتم. نژاد در شاهنامه
فصل هشتم. جنگ و صلح در شاهنامه
فصل نهم. عشق و زن در شاهنامه
فصل دهم. تراژدي در شاهنامه

ونزوئلا

نبرد بر سر حاکميت ملي يا سلطه شرکت هاي نفتي

آذر آشنا

==========

دولت امريکا که تا قبل از اعتصاب روزانه 5ر1 ميليون بشکه نفت از ونزوئلا دريافت مي‌کرد، اکنون از اين نگران است که دولت چاوز مديران و سرپرستان مطيع امريکا در صنعت نفت اين کشور را اخراج کند و طرح بازسازي مديريت نفت کشور با شديت بيشتري پيگيري کند. چاوز پيش از آنکه بر سر کار بيآيد، در کارزار انتخاباتي خويش در برابر "لولا"، رئيس جمهور قبلي ونزوئلا چنين طرحي را اعلام کرده بود. براي جلوگيري از اين طرح که نوعي ملي کردن نفت ونزوئلاست فشارهاي اقتصادي امريکا به ونزوئلا سازمان داده شد و مقاومت‌هاي کنوني در برابر دولت چاوز شکل گرفت. اکنون در اجراي اين طرح و حل مناقشاتي که در درون کشور ايجاد شده چاوز طرفدار نظارت اروپا و دولت‌هاي امريکاي لاتين و سازمان اوپك بر روند ملي کردن نفت و مقابله با ناآرامي‌هايي است که همگان ميدانند امريکا در پشت آن قرار دارد. اين امر با مخالفت صريح امريکا روبرو شده و کارگزاران داخلي ايالات متحده در ونزوئلا براي سرنگوني دولت تقويت شده اند.

سخنگوي وزارت امور خارجه امريکا ريچارد بوچر مي گويد: بايد توجه داشت که سازمان دولت‌هاي امريکا در موقعيت ويژه اي براي حمايت از دموکراسي در ونزوئلا هستند و نيازي به ايجاد يك گروه جديد و جداگانه براي حل مسائل ونزوئلا نيست.

اين در حالي است که منابع امريکاي لاتين مي‌گويند اسپانيا هم بدليل همزباني و پيوند با امريکاي لاتين و هم بدليل حضورش در اتحاديه اروپا بهترين واسطه و داور براي حل مناقشات و نظارت بر اجراي ملي کردن نفت اين کشور است.

منابع رسمي در سياست گذاري‌هاي خارجي آمريکا ميگويند :

بدليل افزايش نياز امريکا به نفت براي جنگ احتمالي در عراق دولت بوش مصمم به حضور در ونزوئلا، بعنوان ناظر حل مناقشات سياسي است، اما دولت چاوز اعتقاد دارد اين حضور عملا به معناي جلوگيري از ملي شدن صنعت نفت و رهبري و تقويت مخالفان دولت است.

به موجب طرحي که اکنون امريکا ارائه داده گروهي بنام "دوستان ونزوئلا" که مورد اعتماد يك طرف و يا دو طرف در گير در ونزوئلا باشد طرح انتخابات زود رس را با وساطت سازمانها دولتهاي آمريکا و سازمان ملل مي تواند دنبال کند. اين تلاش ها اکنون هم بصورت ارائه طرح ها و هم بصورت تشديد مناقشات دروني اوج گرفته است، زيرا آمريکا 15 درصد نفت خود را از ونزوئلا تامين مي کند و با توجه به نوسان قيمت نفت و پيامدهاي احتمالي حمله نظامي به عراق، امريکا مي خواهد تضميني براي دريافت اين مقدار نفت و اساسا کنترل نفت ونزوئلا در اختيار داشته باشد.

در اين کشاکش، در برزيل و با راي و انتخاب مردم يك دولت چپ گرا بر سر کار آمده که طبعا دوست دولت چاوز در ونزوئلا به حساب مي آيد. دولت جديد برزيل نيز بلافاصله پس از تحويل گرفتن قدرت دولتي در نقش حامي چاوز وارد ميدان سياست در امريکا لاتين شد و طرحي را براي پايان مناقشات سياسي و بحران اقتصادي ناشي از اعتصابات نفتي ارائه داد. دولت بوش با اين طرح مخالفت کرده است. بموجب طرح برزيل يك هيات مرکب از نمايندگان برزيل، سازمان ملل، مکزيك و حضور احتمالي اسپانيا بر فعاليت هاي دولت چاوز براي حل مناقشات سياسي نظارت خواهد کرد.

پس از اعلام اين طرح، کالين پاول، وزير امور خارجه امريکا با وزير امور خارجه مکزيك، نمايندگان برزيل و همچنين نمايندگان سازمان ملل و رئيس سازمان دولتهاي عضو جامعه کشورهاي امريکا که اکنون بر عهده ژنرال سزار گاويريا مي باشد ملاقات و مذاکره کرد. سازماني که در سال 1948 براي دفاع از صلح، آزادي و عدالت و رفاه بوجود آمد و ايالات متحده نيز در کنار ديگر کشورهاي قاره امريکا در آن عضو شد.

سال پايان جنگ، تبديل اتحاد شوروي به فاتح جنگ و مغلوب کننده فاشيسم و آغاز جنبش هاي رهائي بخش در قاره امريکا و کوبا، افريقاي و لومبا، آسياي و نهرو. در سال 1962 و در اوج برخوردهاي سياسي ميان اتحاد شوروي و ايالات متحده که استقرار موشك هاي اتمي امريکا در کوبا آن را به اوج خود رساند، ايالات متحده کشورهاي عضو اين سازمان را زير فشار گذاشت تا کوبا را از آن اخراج کنند. کشورهاي عضو زير بار اين فشار نرفتند اما به محروم ساختن کوبا از حق راي در اين سازمان تن داد و به اين ترتيب کوبا نقشي غير فعال در اين سازمان پيدا کرد، گرچه سايه آن هميشه در جلساتي از سازمان که منجر به راي گيري است حضور دارد.

محور اين گفتگوها بررسي قانون اساسي ونزوئلا براي تعيين سرنوشت دولت چاوز است. قانون اساسي دو راه را پيشنهاد مي کند: انتخابات زود رس که تا کنون چاوز آن را رد کرده است؛ و انجام همه پرسي که طبق اختياراتي که قانون اساسي به رئيس جمهور داده است توسط رئيس جمهور تا ماه اگوست به تعويق افتاده است. نتيجه اين همه پرسي مي تواند دو احتمال باشد: چاوز در قدرت باقي خواهد ماند و در صورت باخت، معاون وي قدرت را بدست خواهد گرفت و انتخابات جديد به فاصله يك ماه بر گزار مي شود. در اين صورت چاوز طبق قانون اساسي ديگر نمي تواند در اين دوره از انتخابات شرکت کند.

چاوز معتقد است که آراي کافي براي ماندن بر سر قدرت را بدست خواهد آورد، به اين شرط که اين رفراندم نه اکنون، بلکه در ماه اگوست برگزار شود. در مقابل، مخالفين او طرفدار برگزاري همه پرسي تا پيش از اگوست و حتي در شرايط موجود هستند. شرايطي که بر اثر اعتصابات بشدت هيجاني است.

زمستان زیر آتش جنگ

ژانویه با تقسیم عراق به پایان مي رسد؟

بازرسان سازمان ملل متحد که براي کشف سلاح هاي کشتار جمعي به عراق اعزام شده اند، عليرغم همه فشار تبليغاتي که رسانه هاي امريکائي به افکار عمومي جهان وارد مي آورند، در گزارش خود تاکيد کردند سلاحي را که امريکا مدعي آنست در عراق نيافته اند. همزمان با اين گزارش، مقامات دولت اسرائيل ادعاهاي ديگري را در اين زمينه پخش کردند که بموجب آنها عراق اين سلاح ها را به سوريه و ايران منتقل کرده است و به همين دليل بازرسان سازمان ملل نتوانسته اند آنها را پيدا کنند!

شوراي امنيت سازمان ملل براي دومين بار با هدف محدود ساختن امريکا در چارچوب مصوبات اين سازمان تشکيل جلسه مي دهد و اين درحالي است که گفته مي شود هنوز آلمان، فرانسه و روسيه بر سر حمله نظامي به عراق با امريکا به تفاهم نرسيده اند. هيچکدام از اين کشورها نمي گويند اين تفاهم چيست و بر سر چه مفادي از آن تفاهم وجود ندارد؟ مطبوعات اروپائي نيز اشاراتي مي کنند اما نه آنچنان که به وضوح مشخص شود در پشت صحنه چه مي گذرد.

آنچه که مسلم به نظر مي رسد جدال اصلي بر سر منافعي است که بين کشورهاي بزرگ سرمايه داري قرار است تقسيم شود. امريکا سهم شير را در تصاحب عراق و سلطه بر منافع نفتي اين کشور مي خواهد و اسرائيل و ترکيه نيز مانند انگلستان سودي در اين سهم خواهند برد. آلمان و فرانسه و روسيه مي دانند که با حمله نظامي امريکا به عراق و استقرار قواي نظامي امريکا در اين کشور، نه تنها نفت عراق در اختيار امريکا قرار خواهد گرفت بلکه در گام بعدي نفت ايران و سپس کنترل کامل خليج فارس در اختيار امريکا خواهد بود و حتي دخالت هاي مستقيم نظامي در ايران نيز آغاز خواهد شد که مي تواند به تغيير جغرافياي منطقه ختم شود. کشورهائي که هنوز با امريکا بر سر حمله نظامي به عراق به تفاهم نرسيده اند، بر سر اين نوع مسائل و آينده غير قابل کنترل عمليات نظامي امريکا بحث دارند. هر کدام از اين کشورها مي دانند که در صورت سلطه امريکا بر نفت خليج فارس و تشکيل محوري نظامي-سياسي مرکب از اسرائيل، ترکيه، امريکا، ايران آينده، شيخ نشين ها، پاکستان و افغانستان عملا يک بلوک جنگي در منطقه تشکيل خواهد شد و فشار بر اقتصاد اروپا با هدف کنترل بحران اقتصادي در امريکا تشديد خواهد شد. اين فشار اقتصادي، انفجارهاي سياسي در اروپا را مي تواند بدنبال آورد و اتحاد کشورهاي اروپائي را چنان متزلزل سازد که اتحاديه اروپا از هم بگسلد. امري که از هم اکنون و با نزديکي ايتاليا و انگلستان به امريکا و زمزمه‌هائي که در اسپانيا جريان دارد عملا آغاز شده است. با همين انگيزه است که پيمان ناتو ديگر اعتبار گذشته خود را براي امريکا از دست داده است و اين کشور در جستجوی پيمان هاي جديد نظامي در اروپاست. پيماني که کشورهاي ضعيف اروپاي شرقي مي توانند در آن وارد شده و عملا به خطراتي بالفعل براي آلمان، فرانسه و روسيه تبديل شوند!

مقدمات جنگ سوم جهاني که انفجار برج هاي دو قلوي نيويورک سر آغاز آن بود، اينگونه فراهم مي شود و گام دوم آن پس از افغانستان در عراق برداشته مي شود. به اين دليل است که بي اعتناء به گزارش هاي بازرسان سازمان ملل متحد و نظرات شوراي امنيت سازمان ملل و موعظه هاي پاپ (روحاني سياست زده اي که نقشي مهم در فروپاشي اروپاي شرقي ايفاء کرد) امريکا گسيل نيرو به خليج فارس را ادامه مي دهد. حتي ميزان اين گسيل نيرو نيز خود نشان مي دهد که امريکا نه منتظر اروپاست، نه نيازي به نيروي نظامي اروپا و ناتو دارد و نه عراق يگانه هدف است.

اظهارات مقام بلند پايه امريکايي را که در زير مي خوانيد نه تنها از لحاظ تعيين زمان حمله به عراق مهم است، بلکه وسعت خيزهاي آينده را نشان مي دهد؛ همانگونه که گزارش مربوط به "ترکيه، در روياي امپراطوري عثماني" چنين دورنمائي را به نمايش مي گذارد. (اين مقاله را در همين شماره راه توده مي خوانيد)

وعده جنگ در 27 ژانويه

مقام بلند پايه دولت بوش گفت: "هر گونه گزارشي از تيم بازرسان سازمان ملل که در برگيرنده بي گناهي عراق و در اختيار نداشتن سلاح‌هاي کشتار جمعي اين کشور باشد براي دولت بوش کافي نيست. آنچه را که اين دولت به آن معتقد است گناهکار بودن عراق است نه تبرئه آن."

اين مقام بلندپايه‌ي دولت بوش با اشاره به روز 27 ژانويه اعلام کرد: « قرار است تيم بازرسان سازمان ملل در اين روز گزارش نهايي‌شان را از سلاح‌هاي کشتار جمعي عراق ارائه دهند و دولت آمريکا نيز در همان روز مرحله جديدي را براي خلع سلاح‌هاي کشتار جمعي عراق آغاز مي‌کند که مي‌توان آن را مرحله اصلي و نهايي بحران عراق دانست."

براساس گزارش شبکه اينترنتي العراق، اين مقام آمريکايي افزود: "آنهايي که مي‌گويند 27 ژانويه يك روز عادي است و تاريخی بودن اين روز را به سخره گرفته‌اند، نمي‌دانند درباره چه سخن مي‌گويند."

اين مقام در ادامه اظهار داشت: "دولت آمريکا در اين روز با عملکرد سريعش به مرحله پاياني بحران عراق قدم خواهد گذاشت.دولت آمريکا هرگز اجازه نخواهد داد عراق از بازرسي بازرسان سازمان ملل به عنوان يك طعمه براي فريب جهان استفاده کند." از سوي ديگر بسياري از منابع آگاه درباره اهميت اين روز اظهار داشتند: « به احتمال بسيار قوي هانس بليکس، رئيس هيات بازرسان تسليحاتي سازمان ملل و محمد البرادعي، رئيس سازمان بين‌المللي انرژي اتمي گزارش نهايي‌شان را به صورت بسيار مبهمي ارائه مي‌دهند و در نهايت شيوه حل بحران کوزوو براي حل بحران عراق نيز پيشنهاد مي‌شود و با اين چراغ سبز شوراي امنيت که توسط روسيه، فرانسه و انگليس نيز تاييد مي‌شود، اقدامات لازم براي حل بحران عراق اتخاذ خواهد شد ."

تركيه آماده تصرف مناطق نفت خيز عراق مي شود

تـركيـه

درروياي امپراطوري عثماني

كنفرانسي كه در تاريخ 24 دسامبر با شركت ژنرال موشه يالون رئيس ستاد ارتش اسرائيل و ژنرال حيليمي اوزكوك در تركيه برگزار شد، آخرين ترتيبات مهيا شده توسط ايالات متحده، اسرائيل و تركيه را براي عمليات هماهنگ در جنگ احتمالي عليه عراق به پايان رساند. عمليات دفاع هوايي و موشكي اين سه كشور به همراه نيروهاي هوايي و دريايي بصورتي كاملا نزديك و هماهنگ با يكديگر به گونه اي تنظيم شده است كه سوريه و حزب الله را نيز در اين جنگ شامل مي شود.

سومين شخصيت كليدي كه در روزهاي تشكيل اين كنفرانس وارد تركيه شد، جلال طالباني، رهبر اتحاديه ميهني كردستان بود كه دو هفته پيش از اين سفر به منظور كنترل حلبچه در شمال شرقي عراق سرگرم نبرد با بنيادگرايان انصار اسلام كردستان، القاعده و ديگر نيروهاي طرفدار صدام بوده است. نيروهاي طرفدار صدام حسين در راستاي اتخاذ سياستهاي استراتژيك در شمال عراق به نحوي مؤثر كنترل شاهراه حلبچه- سليمانيه، كه در شرق منطقه نفتي كركوك قرار دارد را در دست دارند.

منابع نظامي "دبكا دات كام"(سايت اينترنتي كه اين تفسير از آن برگرفته شده) در 25 دسامبر گزارش دادند كه قرار است طالباني همراه با مسعود بارزاني، رهبر حزب دمكرات كردستان در شمال عراق به نيروهاي تركيه بپيوندند. اين دو گروه به همراه رهبران سياسي و نظامي تركيه و نمايندگان ايالات متحده بر اساس پيش نويسي كه در واشينگتن تهيه شده است قرار است هماهنگي هاي لازم را در جنگ احتمالي آينده انجام دهند.

اصول اين همكاري به اين شرح تعيين شده است:

الف: دولت خودمختار كرد شمال عراق پذيراي هفتاد هزار نيروي لشگرهاي دوم و سوم تركيه خواهد بود تا آنها با پاكسازي منطقه از وجود ارتش عراق، مناطق نفتي كركوك و موصل را به اشغال خود درآورند.

ب- نيروهاي تركيه پس از انتقال به اين ناحيه، در عين قبول حق خودمختاري كردها، بصورت تلويحي حقوق كردها در منطقه زندگي آنها در تركيه را نيز به رسميت خواهند شناخت.

پ- در اين پروسه، تركيه كنترل دو شهر نفتي را با حمايت واحدهاي تركمن عراقي كه از آنها خواسته خواهد شد تا عليه صدام كه منطقه مربوط به آنها را تحت كنترل خود دارد طغيان كنند بدست خواهد گرفت. در زمان اشغال اين مناطق توسط تركيه، كردها از ادعاي خود بر اين مناطق چشم پوشي خواهند كرد.

ت- تركيه سپس ايجاد خودمختاری تركمن را به اجرا درخواهد آورد كه از شمال تا مركز عراق و تا نزديكي بغداد ادامه خواهد داشت.

ث- ايالات متحده و تركيه از همكاريهاي سياسي، دفاعي و اقتصادي ميان كردها و استانهاي خودگردان تركمن حمايت و امنيت آنها را تضمين خواهند كرد. اين بند از پيش نويس واشينگتن متذكر مي شود كه بخشي از درآمد نفتي شمال عراق به ايالت كردنشين اختصاص خواهد يافت.

پيش از برگزاري اين كنفرانس، ارتش تركيه در روز 24 دسامبر در شرايط آماده باش كامل قرار گرفت و لشگرهاي دوم و سوم اين كشور در مرز با عراق آرايش نظامي به خود گرفتند.

براساس اطلاعات منابع نظامي "دبكا دات كام" اجراي موفقيت آميز مفاد اين پيش نويس راه را براي حمله احتمالي تركيه به شمال عراق و پيشروي آنها به سوي شهرهاي نفت خيز بدون آنكه ارتش اين كشور منتظر حمله عمومي آمريكا به اين كشور از جبهه هاي ديگر شود را فراهم خواهد آورد.

در مورد عكس العمل صدام حسين در حمله تركيه به عراق دو امكان وجود خواهد داشت:

1_- از آنجا كه بيشتر شمال عراق سالها تحت كنترل كردها بوده است، حكام عراق تجاوز تركيه به اين كشور را ناديده گرفته، در صدد دفاع از بغداد و تكريت برخواهند آمد. سپس وي راهي پيدا خواهد كرد تا به مردم عراق بگويد كه شمال كشور به دست شورشيان افتاده است.

2 - امكان دوم اين است كه صدام حسين جبهه اي را در جايي ديگر بگشايد، به عنوان مثال به تمركز نيروهاي آمريكايي در خليج فارس، كويت، اردن و يا اسرائيل حمله كند.

سفر ژنرال يالون به تركيه در 24 دسامبر شكي براي غرب باقي نمی گذارد كه تركيه در اين نبرد شركت خواهد كرد. در اين رابطه فلج كردن نيروي هوايي سوريه حائز اهميت بسيار خواهد بود. مصاحبه تلويزيوني آريل شارون، نخست وزير اسرائيل در سه شنبه شب 24 دسامبر كه در آن مدعي شد، عراق سلاحهاي شيميائي و بيولوژيكي خود را براي مخفي كردن از چشم بازرسان سازمان ملل به سوريه فرستاده است، نشانه اهميت اين تاكتيك بوده است. گرچه وي تاكيد كرد كه اين اطلاعات بايد تائيد گردد، اما انتخاب چنين زماني از سوي شارون براي مطرح كردن چنين موضوعي، از سوي دمشق نوعي اخطار در عدم دخالت عيله پيشروي تركيه در عراق تلقي خواهد شد.

بر اساس تحقيقات منابع نظامي "دبكادات كام" ميان عراق و سوريه در سال 2001 قراردادي سري به امضا رسيده است كه بر اساس آن، نيروهاي عراقي در صورت بروز جنگ مي توانند از مرز سوريه گذشته و از اين كشور بعنوان پايگاهي براي حمله به اسرائيل استفاده كنند. اطلاعاتي كه شارون افشا كرد تاكيد بر اين دارد كه عراق با استفاده از اين قرارداد، ضمن گسيل واحدهايي از ارتش خود به مرزهاي سوريه سلاحهاي غير متعارف را وارد سوريه كرده است.

در اسرائيل بحث و جدلي پيرامون خطر دشمنان اسرائيل براي اين كشور در جريان مي باشد. رهبران حزب كارگر اسرائيل شارون را متهم كرده اند كه با بزرگ كردن خطر حمله عراق به اين كشور از آن به عنوان وسيله اي در انتخابات آينده استفاده مي كند. از سوي ديگر برخي از كارشناسان نظامي اسرائيل معتقدند كه موشكهاي حزب الله كه از سوي سوريه حمايت مي شود و در مرزهاي لبنان مستقر هستند تهديد بيشتري براي اسرائيل هستند تا عراق. در اين رابطه ژنرال "آهارون زيوي"، رئيس ضد اطلاعات ارتش اسرائيل با حضور در پارلمان اين كشور اظهار داشت كه خطر القاعده بيش از عراق است.

شبكه تلويزيوني كانال اول كه از امريكا براي داخل ايران برنامه پخش مي كند. شنبه شب به وقت ايران گفتگويي مستقيم پيرامون مسائل روز ايران با سردبير راه توده "عليرضاالهي" انجام داد. متن اين گفتگو را از روي سايت راه توده گرفته ايم كه در زير مي خوانيد:

در دو بخش نفت خيز در جنوب عراق و جنوب ايران

روحانيون نيمه عرب و نيمه ايراني

خواب واتيكان شيعه در سر دارند

دو تاكتيك شناخته شده در جمهوري اسلامي براي حذف طرفداران انقلاب 57 و طرفداران تحولات واصلاحات، كه از سال 59 تاكنون دنبال شده

1- اعدام چهره هاي سرشناس سازمان ها و احزاب سياسي و وادار ساختن اعضاي اين سازمان ها به مقابله خياباني و راه انداختن موج سركوب نظامي.
2- اعتراف گيري زير شكنجه از برخي رهبران موثر سازمان ها و احزاب سياسي، بعنوان جاسوسي و سپس يورش بردن به آنها.

تمام تلاش مخالفان اصلاحات براي گسترش مناسبات با اروپا براي خريدن زمان است، تا پس از يورش به اصلاحات و بستن تمام روزنه هاي اطلاع رساني مردم، با آمريكا بر سر ميز مذاكره نشسته و همه گونه امتيازي به كاخ سفيد بدهند. در اين مانور سياسي، عده اي روحاني نيمه عرب و نيمه ايراني كه اميد چنداني به بقاي تماميت ارضي ايران ندارند، در فكر يك مركز اسلامي با مركزيت نجف اشرف اند، كه بر خوزستان ايران هم سلطه داشته باشد!

شهنواز- جوان ها هنوز در تب و تاب هستند، در جستجوي حقانيت هستند، حقوق خودشان را مي خواهند

ج- همه ملت ايران حق و حقوق خودشان را مي خواهند، اصلاح طلب‌هاي در حاكميت هم حق و حقوق خودشان را ميخواهند، اصلاح طلب هاي خارج از حكومت هم حق و حقوق خودشان را مي خواهند. خلاصه مردم ايران حقشان را مي خواهند و خوب، البته دانشجويان هم بخشي از مردم هستند.

شهنواز- شما فكر مي كنيد اصلاح طلبي دولتي و اصلاح طلبي مردم با هم مغايرند و يا در كنار هم قدم بر مي دارند؟

ج- ببينيد! ما با اين اصطلاحي كه شما مطرح كرديد موافق نيستيم. اصلاح طلب دولتي و غير دولتي براي ما مفهوم نيست. به اين دليل كه در داخل كشور ما يك خواست عمومي براي تحول و براي اصلاحات وجود دارد. كساني سعي مي كنند سخنگوي اين خواست و يا بخشي از اين خواست مردم باشند. خوب! بخشي از اين سخنگويان امروز در داخل حاكميت هستند و البته بخشي هم خارج از حاكميت، بخشي در حاشيه حاكميت هستند و بخشي هم اساسا اپوزيسيون حاكميت هستند. در نتيجه، آنچه كه در جامعه وجود دارد سخنگوياني پيدا كرده و باز هم مي كند.

همين آقاياني كه شما اسمشان را گذاشتيد اصلاح طلبان دولتي، 7 سال پيش، 10 سال پيش حرف‌هاي امروز را نمي زدند. پاسخ از نظر ما روشن است: امروز خواستي در جامعه ما براي دگرگوني وجود دارد كه سخنگوياني پيدا كرده است و به همين دليل هم هست كه ما مرتب در باره اين جنبش اصلاح طلبي و يا تحول طلبي در داخل كشورمان، در باره مقاومت هاي مخالفان اصلاحات مرتب گفته ايم كه آنها ممكن است بتوانند نهضت آزادي را منحل اعلام كنند، ملي-مذهبي ها را بروند بگيرند، آغاجري را زنداني كنند، عبدي را ببرند سلول انفرادي، مجاهدين انقلاب اسلامي را نامشروع اعلام كنند و يا حتي جبهه مشاركت ايران اسلامي را منحل اعلام كنند و يا اين وكيل و يا آن وكيل حقوقي را مثل دكتر زرافشان زنداني كنند، بالاخره در پايان اين مقاومت ها و بگيرو ببندها مي خواهند با خواست عمومي مردم ايران براي تحولات چه كنند؟ ما به اين آقايان مي گوئيم، گيريم شما دو هزار نفر را هم قتل عام كرديد، بسيار خوب، با نيروي اصلي چه مي كنيد كه مردم كوچه و خيابانند.

به همين دليل هم هست كه ما مي گوئيم آقاي رفسنجاني اشتباه بزرگي مي كند وقتي ايران امروز را با ايران دهه 60مقايسه مي كند. ايشان هنوز در 17-18 سال پيش متوقف مانده، تصور غلطي دارد. دهه 80 كه دهه 60 نيست. جامعه ما دچار تحولات وسيع شده، شناخت و آگاهي وسيعي در اين جامعه نسبت به حاكميت و تك تك چهره هاي مشهور آن پيدا شده است. حالا، كساني درحاكميت اين را فهميده اند و حتي زير فشار شديد مخالفان اصلاحات اين را بيان مي كنند و كساني هم مانند مخالفان اصلاحات در حاكميت در برابر اين خواست مقاومت مي كنند. بسيار خوب، حالا شما فرض كنيد اين افراد طرفدار اصلاحات را از حاكميت هم

حذف كردند. با حذف اين افراد از حاكميت كه اصل موضوع، يعني آگاهي مردم و خواست مردم براي تحولات حذف شدني نيست!

عبدي را هم بكنند توي سوراخ اوين، مشاركت را هم منحل كنند، عده اي را هم بكشند، خوب، با اين فحشائي كه توي خيابان هست چه مي كنند؟ با بيكاري چه خواهند كرد؟ با دروغگويي چه خواهند كرد، كسي ديگر حرف اين آقايان را قبول ندارد. شما اين نماز جمعه ها را نگاه كنيد در اصفهان، مشهد، تهران. باور مردم فروريخته نسبت به اين آقايان. حالا بفرمائيد با اين باور در هم شكسته چه مي كنند؟ كساني كه اين مسائل را مي دانند، آن را مي گويند و در حاكميت هم هستند كساني كه آن را مي گويند. گيريم آنها را حذف كرديد، وقتي اصل موضوع در جامعه و در كوچه و خيابان وجود دارد، خيلي طبيعي است كه كسان ديگري سخنگوي اين خواست خواهند شد و در اولين فرصت چهره هاي ديگري ورود به صحنه خواهند كرد. مگر اينكه بخواهند يك قتل عام بكنند. دو سه ميليون نفر را بكشند، مثل كودتاي سوهارتو در اندونزي در دهه 60 ميلادي. دراينصورت هم بلافاصله سوال اساسي اينست كه بعدش چي؟ به بقيه كه زنده مانده اند چه مي خواهيد بدهيد؟

7-8 ميليارد دلار پول فروش نفت را دولت خاتمي ذخيره كرده، اين آقايان براي اين پول خواب و خيال دارند . فكر مي‌كنند بخشي از اين پول را مي ريزند جلوي مردم و بيشترش را هم آقايان بازاري ها و روحانيون پروار شده مي زنند به جيب. همان كاري كه آقاي رفسنجاني بعد از جنگ و قتل عام زندانيان سياسي در پايان دهه 60 كرد و پول قرضي بانك جهاني و صندوق بين المللي پول را ريخت توي بازار و سهم موش را به مردم داد و سهم شير را هم خودش و بازاري هاي بزرگ زدند به جيب و شيخ نشين دوبي را تبديل به پايتخت بانكي و تجاري خودشان كردند.

بسيار خوب، اگر آن پول ريختن توي بازار در دهه 60 حلال مشكلات بود كه ديگر نبايد جنبش كنوني بوجود مي آمد. اين 7-8 ميليارد دلار هم تمام مي شود و بيشترش مي رود به حساب هاي بانكي آقايان در دوبي، مثل پول هاي پسر آقاي واعظ طبسي، عده اي هم كشته و عده اي هم از حاكميت حذف مي شوند. بعدش بامردم گرسنه و شورشي چه مي كنند؟ با شورش و جنگ داخلي و تجزيه ايران چه مي كنند؟ با اشغال عراق و سقوط قيمت نفت تا بشكه اي 10-15 دلار چه مي كنند؟ با قطع اميد كامل مردم نسبت به امكان تحول در جمهوري اسلامي چه مي كنند؟ كدام در باغ دلگشا را مي توانند به روي مردم باز كنند؟ با توليد خوابيده چه خواهند كرد؟
اين آن نكته اساسي است كه هميشه بايد به آن توجه كرد و با همين درك و شناخت است كه ما با اصطلاح اصلاح طلب حكومتي مخالفيم.

شهنواز- در باره اين تغيير نظراتي كه اصلاح طلبان مي دهند چه نظري داريد؟ اين تغيير فكري كه در زير فشار دادگاه ها و يا در زندان ها مي دهند تاثيري روي اين حركت هايي كه در ايران هست خواهد داشت؟ تضعيف خواهد كرد روحيه ها را؟

ج- اشاره شما ظاهرا به صحبت هايي است كه آقاي عبدي در دادگاه كرده

شهنواز- دقيقا

ج- بسيار خوب. من مي خواهم خدمت شما بگويم كه اولا حرف عجيب و غريبي نزده، گفته اين نظرسنجي كه ما كرديم مثلا اگر نتايجش اعلام نمي شد بهتر بود و دشمن از آن بهره برداري نمي توانست بكند. بقيه حرف ها هم كه چيزي نگفته.

اما ما بيآئيم مسئله را اينطوري ببينيم: اين پرونده نظر سنجي را روي تز جاسوسي تنظيم كرده اند. يعني گفته اند اينها رفته اند براي موسسه گالوپ يك كار تحقيقي و نظر سنجي انجام داده اند و اين موسسه گالوپ را هم وصل كرده اند به سازمان اطلاعات مركزي آمريكا "سيا" و بعد هم توي بوق كرده اند كه امثال عبدي براي اين سازمان، يعني سازمان سيا كار كرده اند و پول از گالوپ گرفته اند. خلاصه يك برج جاسوسي اينطوري درست كرده اند.

حالا بيآئيد واقعيت را در جمهوري اسلامي امروز نگاه كنيم:

امنيت كشور شده شلاق زدن و شكنجه كردن هر كس حقيقت را مي گويد و بعد هم آوردن افراد به دادگاه و به تلويزيون. در حاليكه شما چيزي را در جمهوري اسلامي نمي توانيد پيدا كنيد كه واقعا ارزش محرمانه ماندن داشته باشد و توي بوق نشده باشد. شما اين سايت هاي اينترنتي مطبوعات بزرگ جهان را باز كنيد، سايت هاي مربوط به وزارت دفاع آمريكا و سازمان هاي وابسته و حاشيه اي آن را بازكنيد، عكس هاي محرمانه ترين پايگاه هاي نظامي ايران روي اين شبكه هاست. پسر اين آقاي حاج رضائي فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبير فعلي مجمع تشخيص مصلحت همان موقع كه در ايران و در خانه فرمانده كل سپاه پاسداران بود با سازمان فضايي آمريكا "ناسا" وصل شده بود و اطلاعات مي رساند و تازه وقتي اين جوان خودش را به امريكا رساند صداش در آمد و به همين دليل هم حاج آقا رضايي را بركنار كردند.

اين معركه اي كه براي موسسات نظر سنجي گرفته اند خنده دار است. حتي جاده هاي 8 متري و 6 متري و متروكه مربوط به دوران جنگ دوم جهاني، كه آقايان دستي سر و رويش كشيده اند و آنها را جاده هاي نظامي كرده اند در كردستان، لرستان و جاهاي ديگر همه اينها الان آخرين عكس هايش روي شبكه اينترنت است و نوشته اند اينها راه هاي ارتباطي القاعده است.

من براي شما يك خبري را مي گويم كه هنوز دقيق آن منتشر نشده. الان سه روزاست كه در مطبوعات روسيه و اوكرائين نوشته اند روسيه دو دستگاه بسيار مهم را كه مربوط به نيروهاي اتمي بوده از ايران پس گرفته و گفته كه زير فشار آمريكا مجبور به اين كار شده است. مي گويند چيزي بنام "مگنوم" است و امريكا نسبت به فروش آن به جمهوري اسلامي بسيار حساس بوده و به روسيه اعتراض مي كرده است. در تمام اين مدت روسيه منكر فروش اين دستگاه به جمهوري اسلام بوده، جمهوري اسلامي هم كه دراين باره چيزي نمي گفته و مطبوعات هم كه چيزي نمي نوشتند، حالا آمريكا چه سندي بدست آورده و چگونه به روسيه ارائه داده و به آنها ثابت كرده اين دو دستگاه را به جمهوري اسلامي فروخته ايد و بايد پس بگيريد؟ و روسيه هم چاره اي جز تسليم نداشته است!

جز اين است كه محرمانه ترين اسناد با عكس و نقشه و تفسير از داخل نيروهاي نظامي و امنيتي جمهوري اسلامي در اختيار آمريكا و اسرائيل قرار ميگيرد؟ شما ببينيد از داخل بيوت اين آقايان تكان مي خورند خبرش در اختيار مجلس اعلاي انقلاب اسلامي و دم و دستگاه احمد چلبي در امريكاست. شبكه معاودين عراقي در جمهوري اسلامي كه امروز مثل ستون پنجم دشمن در تمام اركان امنيتي و نظامي و قضائي جمهوري اسلامي عمل مي كند خبر رسان نيست؟

این شبکه و خبررسان هاي آن خواب و خيال تاسيس يك كشور اسلامي با مركزيت نجف اشرف و وسعت جنوب عراق و جنوب نفت خيزايران را در سر ندارد؟

كانون جاسوسي اينجاست نه موسسه نظر سنجي كه توي كوچه و خيابان از مردم پرسيده نظرتان در باره مقامات مملكتي چيست و يا مثلا در باره مذاكره با آمريكا چه مي گوييد. از بقال سركوچه و يا فلان راننده تاكسي و يا فلان استاد دانشگاه و فلان خانم خانه دار در باره همين چند موضوع پرسش كرده اند. اصلا لازم به نظر سنجي نيست.

موسسه گالوپ چه نيازي به اين حرف ها براي سازمان سيا دارد. شما با هر كس كه در خيابان صحبت كنيد همان حرفي را مي زند كه در اين نظر سنجي گفته شده است.اينهمه خبرنگار خارجي كه به ايران ميروند و مي آيند و حتي تا قلب دهات بلوچستان ايران مي روند و گزارش تهيه مي كنند در نشريات كشورهايشان نمي نويسند و يا اطلاع نمي دهند كه در ايران چه مي گذرد؟ در اين نظرسنجي از يك عده اي با مشاغل مختلف پرسيده اند شما نظرتان راجع به چهار پنج نفر از مقامات مملكت چيست؟ آقايان خامنه اي، خاتمي، رفسنجاني و همين ها كه نماز جمعه مي خوانند. اين كه جاسوسي نيست. شما هر10 نفر كه دلتان مي خواهد در هر كجاي تهران انتخاب كنيد و درباره اين پنج نفر سئوال كنيد، همان حاصلي بدست مي آيد كه در اين نظر سنجي بدست آمده است. بنابراين، اين شعبده بازي كه آقاي مرتضوي در دادگاه درست كرده، يك حقه بازي تكراري است.

دو تاكتيك تكراري

ببينيد اين ماجرا از يك روش و هدف معيني برخاسته كه از سال 59 همين آقايان در پشت صحنه و حالا روي صحنه آن را دنبال كرده اند. ماجراي دستگيري و صدور حكم اعدام براي آغاجري و اين ماجراي دادگاه نظر سنجي هم همين است.

از سال 59 براي يورش به احزاب، بستن مطبوعات و جلوگيري از آگاهي مردم و ارتباط مردم با همديگر دو تاكتيك تا همين امروز درجمهوري اسلامي دنبال شده است:

يك تاكتيك اينست كه فرد موثري از يك سازمان را بگيرند و بي گناه اعدامش كنند تا بقيه اعضاي اين سازمان سر به شورش سياسي و يا حتي شورش مسلحانه بر دارند. اين كار را در اواخر سال 58 و اوايل 59 در كردستان و تركمن صحرا كردند و همه تجربه شان را در جريان اعدام جنايتكارانه محمد رضا سعادتي از رهبران آن وقت سازمان مجاهدين خلق به كار گرفتند. سعادتي را كه اتفاقا روي مواضع اصلي و اصولي سازمان مجاهدين خلق پافشاري مي كرد و مي گفت توطئه دستگيري او يك توطئه انگليسي-امريكايي است و حتي يك نامه شش صفحه اي نوشت كه واقعا دفاعيه يك زنداني مظلوم و انقلابي بود، اعدام كردند. اسدالله لاجوردي دستور اين اعدام را داد. با اين اعدام هدفشان اين بود كه سازمان مجاهدين خلق دست به اسلحه برده و بريزند توي خيابان تا تصفيه خونين خياباني شروع شود و دفتر آزادي هاي بعد از انقلاب را ببندند. خيلي از همين اصلاح طلب هاي امروز كه اكنون خودشان در معرض خطر قرار دارند، آن روز اين توطئه را نتوانستند درك كنند و نتوانستند قاطعانه جلوي آن بايستند. من شخصا همان شب ها، همين آقاي ابوالقاسم سرحدي زاده را در خانه قديمي اش ديدم. آن موقع قائم مقام بنياد مستضعفان بود و در عين حال سرپرستي موسسه انتشاراتي "آزادگان" را هم داشت كه همان روزنامه آيندگان مصادره شده بود. من با نگراني در باره سعادتي پرسيدم و ايشان گفت: من همين حالا از اوين مي آيم. با حاج اسدالله (لاجوردي) صحبت كردم، گفت برو خودت با سعادتي صحبت كن. من رفتم و يكساعت با سعادتي صحبت كردم، بحث كرديم، بهش گفتم همديگر را از زندان شاه مي شناسيم، كوتاه نيآمد. گفتم تيرباران مي كنند و من وقتي گريه مي كنم مي گويم "مرگ بر امريكا".

خوب آن فاجعه دهه 60 كه هنوز هم آقاي رفسنجاني خواب آن را مي بيند اينگونه در بي خبري و كم تجربگي نسل انقلاب شروع شد. سعادتي را اعدام كردند و دهه خونين 60 شروع شد. دهه اي كه بنام مجاهدين خلق، مهم ترين و با ريشه ترين روحانيون را ترور كردند و شما يقين بدانيد كه همان دستهايي در كار اين ترورها بود كه امروز در كار ترور حجاريان و صدور حكم اعدام براي هاشم آغاجري و محاكمه عباس عبدي در كار است.

اين يك تجربه و يا يك تاكتيك است، كه در باره ماجراي سيد مهدي هاشمي و خلع آيت الله منتظري هم تكرارش كردند و درجريان يورش اخير به ملي مذهبي ها هم تا آستانه تكرار آن رفتند و هنوز هم نقشه اجراي آن را دارند.

حالا هم خيال دارند با اعدام آغاجري مثلا و به خيال خودشان مجاهدين انقلاب اسلامي را به خيابان بكشند و قلع و قمع كنند و لابد به نام آنها عده اي از افراد موثر را بكشند.

تاكتيك دوم دستگيري چند فرد موثر از يك سازمان سياسي است و وادار كردن آنها در زير شكنجه به اعتراف به جاسوسي. بعد هم اين اعتراف را مبناي يورش به كل سازمان مورد نظرشان قرار دهند. اين كار را ابتدا و بصورت بسيار خام با دولت بازرگان كردند و گفتند در ديدار الجزاير با آمريكايي ها زدوبند شده است.بعد هم اميرانتظام را گرفتند و بدنبال آن هم دولت بازرگان را قرباني كردند و نهضت آزادي و مليون و ملي مذهبي ها را به حاشيه راندند كه هنوز هم ادامه دارد.

اوج اين تاكتيك دستگيري شبانه تعدادي از رهبران حزب توده ايران و بردن آنها زير وحشيانه ترين شكنجه ها و گرفتن اعتراف به جاسوسي بود. شما اين نامه آقاي كيانوري را حتي اگر مخالف ايشان و يا حزب توده ايران هم هستيد بخوانيد تا ببينيد با عده اي پيرمرد 70-80 ساله و زنداني قديمي چند ده ساله در زندان توحيد و زندان اوين چه كردند. برمبناي همين بازجويي هاي زير شكنجه به حزب توده ايران حمله كردند و چند هزار نفر را زنداني كردند و بسياري از آنها هم در جريان قتل عام زندانيان سياسي در سال 67 اعدام شدند.

در همين نامه كه متاسفانه تا بعد از درگذشت ايشان امكان انتشار آن وجود نداشت، بدقت از نقشه اي صحبت شده است كه مشابه آن را در باره ملي – مذهبي ها و حالا هم در باره موسسات نظر سنجي بكار گرفته اند. در ماه هاي مخوف پايان 61 و آغاز 62 يک نقشه درست كرده بودند با اين سناريو كه قرار بوده حزب توده ايران كودتا كند و كيانوري رئيس جمهور و همين آقاي عمومي كه حالا زنده مانده و در ايران زندگي مي كند وزير دفاع شود و

شادروان منوچهر بهزادي، وزير خارجه و خلاصه همينطور سمت وزارت و وكالت و فرماندهي درست كرده بودند و اينكه ارتش شوروي هم از افغانستان وارد ايران شده و از اين كودتاي سرخ حمايت خواهد كرد. 3 هفته تمام اين عده را زير شلاق و دستبند قپاني گرفتند تا به اين طرح اعتراف كنند و همين اعتراف را پيش آقاي خميني برده و با استدلال به همين اعترافات چند هزار جوان و غير جوان توده اي را دستگير كنند. اين سناريو را اجرا كردند و بعد از آنكه كارشان تمام شد، اساسا در دادگاه صحبتي هم از كوتاي سرخ نشد، زيرا اصلا چنين كودتائي در كار نبود. همين عسگراولادي و دوستانش ترتيب اين سناريو را داده بودند و طرح را هم خود عسگراولادي از انگليس ها در پاكستان گرفته و به تهران آورده بود. ما اين تجربه زنده و فراموش نشدني را در برابرمان داريم و به همين دليل تكرار آن را در باره ملي-مذهبي ها و نظر سنجي و ديگر ماجراهايي كه ممكن است بازهم اتفاق بيافتد براي ما تعجب آور نيست. شايد عده اي در حاكميت و در ميان اصلاح طلبان شوكه شوند اما ما نمي شويم و مي دانيم سرو ته اين ماجراها چيست و به كجا بند است!

روش و تاكتيك دوم همين است: چند نفر را بگيرند، زير شكنجه براي آنها پرونده جاسوسي درست كنند و بعدهم اين بازجويي را مبناي يورش به حزب و سازمان كنند. با ملي مذهبي ها و با كنفرانس برليني ها هم همزمان با تاكتيك اول، اين تاكتيك دوم را هم دنبال كردند و حالا هم در باره مجاهدين انقلاب اسلامي و جبهه مشاركت ايران اسلامي مي خواهند همين تاكتيك را بكار ببرند.

تمام هدف اينست كه جلوي متشكل شدن مردم، جلوي آگاهي مردم، جلوي سينه سپر كردن مردم در برابر حكومت، در برابر زورگويي را بگيرند، مطبوعات را ببندند و ادامه حكومت مافيايي را ممكن سازند. اين درس كهنه و شناخته شده را هم خوب بلدند و يا بهتر است بگوييم آنقدر بي استعدادند كه جز اين تاكتيك ديگري براي حكومت كردن بلد نيستند.

ما ماجراي پرونده نظر سنجي و حتي اين دادگاه آقاي عبدي را اينگونه مي بينيم و از آنجا كه معتقديم اين نوع روش ها ديگر هيچ چاره و حاصلي براي آقايان به همراه ندارد و دهه60. و سرگيجه و ناآشنايي مردم نسبت به حكومت پايان يافته، اين ماجرا را هم مثل پروژه ملي-مذهبي ها شكست خورده مي دانيم. حتي اگر يورش بياورند و عده اي راهم بگيرند و حتي بكشند، ديگر حكومت كردن بر اين مردم به شيوه گذشته ناممكن است. نه حكومت مي تواند و نه مردم مي خواهند! تمام اين شعبده بازي پرونده نظر سنجي هم همين است، مي خواهند راه ارتباط گيري مردم را ببندند و آخرين نيروهاي بازمانده انقلاب 57 را از صحنه حذف كنند. ما اين دوتاكتيك و دو روشي را كه براي شما و بينندگان و شنوندگانتان گفتم از همان سال 59 و 60 عليه آن چيزي مي دانستيم و هنوز هم مي دانيم كه نامش دستآوردهاي انقلاب 57 است. انقلابي كه از همان سال 59 نقشه فرو بردن آن در باتلاق متعفن كنوني را داشتند و دوتاكتيكي را كه برايتان گفتم با همين هدف به اجرا گذاشتند.

به اين ترتيب، مي خواهم به شما بگويم كه مسئله عبدي و نظر سنجي نيست. مسائل بزرگتري در جامعه امروز ما مطرح است و كشورما را دارند با اين ماجرا آفريني ها به ورطه نابودي مي برند و البته در اين ميان عده اي روحاني نيمه عرب نيمه ايراني كه پيوندهايشان با نجف و عراق بيشتر از پيوندشان با ايران است نقش بسيار مهمي دارند. ما به اين نقطه ثقل بايد بپردازيم. و اگر امروز نپردازيم فردا دير است.

شهنواز- وقت ما درحال پايان است. من حتما تا هفته ديگر و با وقت ديگري براي گفتگو با شما تماس مي گيرم. اما حالا و در پايان اين گفتگو مي توانيد يك نتيجه گيري بكنيد. حمله به عراق مي تواند تاثيري در اين چالش ها و گفتگوها داشته باشد.

ج - ببنيد! بحث گفتگو و چالش با آمريكا نيست. منظورم عواقب حمله آمريكا به عراق است كه مطرح كرديد.

اين آقايان در حال حاضر در دو عرصه فعاليت مي كنند. يكي ژست مخالفت با آمريكا، مقابله باجاسوسي به سود آمريكا و مقابله با خطر نظامي آمريكاست. مثل همين كارهايي كه دارند در ارتباط با دادگاه نظرسنجي مي كنند. دوم اينكه در پشت اين نقاب و از آن زير تمام مدت در حال مذاكره و امتياز دادن و معاشقه اند باآمريكا. اين كار را دارند مي كنند. در همين مانورها، امتيازهايي هم مي دهند به اروپا تا براي تصفيه داخلي و رفتن به سوي مذاكره مستقيم و دادن امتيازهاي بسيار مهم به آمريكا زمان بخرند. مثل همين سفر آقاي لاريجاني به ژنو و تعهدي كه براي ايجاد تغييرات در قوه قضائيه داده و شما نتايج آن را در همين تصميم اخير مربوط به منع سنگسار زنان شاهد هستيد. اين آقاي لاريجاني كه يكباره طرفدار حقوق بشر نشده، نگاهش به حقوق بشر تغيير نكرده، اين تلاش ها براي سپر كردن اروپا در برابر آمريكا تا زماني است كه امكان نشستن پاي ميز مذاكره مستقيم با آمريكا فراهم شود. همه نوع امتيازي هم خواهند داد. فعلا تا اين تتمه آزادي مطبوعات در كشور هست، تا اين مجلس و اين دولت هست و تا شعار انقلابي با مصرف داخلي داده مي شود نمي توانند پاي اين ميز مذاكره بروند و به همين دليل هم زمان مي خرند تا ابتدا فضاي داخل كشور را ببندند و سپس براي ماندن و جلب حمايت همه جانبه امريكا بروند با كاخ سفيد مذاكره كنند و مردم هم ندانند آقايان براي ماندن بر سر قدرت به چه خيانت هايي تن دادند. همان كاري كه اسلافشان در دوره صفويه و قاجاريه كردند. بحث من اين نيست كه موفق خواهند شد يا خير؟ ويا آمريكا چنين خواهد كرد و يا چنان خواهد كرد. بحث من اشاره به آن چيزي است كه در پس كله اين آقايان مي گذرد و شعبده بازي هايي مثل دادگاه نظر سنجي و زمزمه حمله به حزب مشاركت ايران اسلامي و دفتر تحكيم وحدت و غيره براي دست يافتن به آن صورت مي گيرد. شما يقين بدانيد كه پايگاه آمريكايي بهشهر در زمان شاه بسيار ناچيز خواهد بود در برابر امتيازهايي كه اين آقايان براي جلب حمايت آمريكا خواهند داد. كافي است دولت خاتمي سقوط كند و از روي نعش عده اي بگذرند و بتوانند فضاي سياسي كشور را كاملا ببندند تا ببينيد چگونه لنگ مي بندند و جلوي كاخ سفيد صف مي كشند. به اين ترتيب است كه رقابت براي گفتگو و مذاكره با آمريكا به يك رقابت در عرصه حكومتي تبديل شده است.

شهنواز- متاسفانه وقت ما تمام است. من حتما در هفته آينده با شما يك گفتگوي طولاني مدت تر خواهم كرد.

ج- اميدوارم به اين حرف ها، كه با برخي حرف هاي ديگر تفاوت دارد، توجه شود.

با ابتكار دولتمردان و رهبران دولت دمكراتيك افغانستان

انتشارطرح برنامه جبهه وسيع ملي-ميهني افغانستان

رهبران و دولتمردان دولت دمكراتيك افغانستان، اخيرا طرح برنامه جديدي را براي يك اتحاد وسيع، جهت فعاليت سياسي در كشور افغانستان ارائه داده اند. اين طرح، درعين حال كه فراخواني است براي ايجاد يك جبهه مشترك ملي، حاوي كارپايه هاي يك برنامه مشترك اقتصادي، سياسي، فرهنگي و حاوي ديدگاه هاي نويني در باره حقوق مليت هاي ساكن افغانستان نيز مي باشد.

برجسته ترين نكته در اين طرح و كارپايه اتحادي، نرمش فوق العاده ايست كه با توجه به شرايط نوين جهاني و موقعيت ويژه افغانستان در بند بند آن بكار گرفته شده و ديگر نيروهاي اجتماعي اين كشور به درك ناگزير آن دعوت شده اند. شايد اين طرح بتوان با نخستين طرح برنامه حزب توده ايران در دوران اشغال ايران در جريان جنگ دوم جهاني و رهنمودهاي كمينترن براي تشكيل وسيع ترين جبهه ها براي مبارزه با فاشيسم مقايسه كرد. راهنمودي كه از درون سخنراني هاي معروف "ديمتريف" كمونيست برجسته بلغارستان و يازدهمين كنگره كمينترن بيرون آمد و در نفي چپ روي هاي تئوريك استالين در برخورد با بورژوازي ملي در كشورهاي جهان سوم بود.

جامعيت طرح ارائه شده از سوي دولتمردان و رهبران حزب دمكراتيك خلق افغانستان به گونه ايست كه حتي دولت كنوني حاكم برافغانستان نيز، چنانچه بخواهد از موجوديت و هويت تاريخي افغانستان دفاع كرده، سياستي ملي را در پيش گيرد و فضاي سياسي كشور را به روي احزاب و سيستم پارلماني در كشور باز كند نمي تواند واقع بيني مندرج در اين طرح را ناديده انگارد.

شايد بتوان برخي اخبار پيرامون مذاكرات دولت كرزاي با برخي نظاميان برجسته حكومت دمكراتيك افغانستان جهت بازسازي ارتش ملي اين كشور و همچنين حضور دولتمردان سابق در دستگاه دولتي سراپا فاسد باقي مانده از دوران طالبان را واكنشي مثبت در رابطه با اين طرح ارزيابي كرد.

نكته مهم ديگري كه در طرح مورد بحث برجسته است، گشايش آغوش به روي همه احزاب چپ و دمكرات افغانستان و دوري گزيدن از پاره اي معيارهاي دوران گذشته كه مانع همگرائي دمكرات ها، چپ ها و كمونيست ها در كشورهاي مختلف جهان، از جمله كشورهاي جهان سوم بود مي باشد.

اين كه طرح مذكور تا چه اندازه خواهد توانست روي نيروهاي چپ و دمكرات ايران تاثير بگذارد، نكته ايست كه آينده در باره آن قضاوت خواهد كرد، اما از هم اكنون مي توان ادعا كرد كه حزب دمكراتيك خلق افغانستان و دولتمردان گذشته افغانستان مبتكر و پيشگام اتحاد و تشكل و جبهه جديدي در كشور خودشان شده اند كه احزاب مشابه در منطقه، هر يك به فراخور موقعيت خود از آن بهره خواهند گرفت. واقعيات پرقدرت تر از باقي ماندن در تخيلات، عزلت گزيني وانفعال سياسي است. شتاب رويدادهاي جهاني و حوادثي كه در منطقه مي گذرد بر اين واقعيات مهر تائيد مي زند!

طرح مذكور را با كمي تغييرات در اصطلاحاتي كه آن را به فارسي امروز ايران نزديك تر مي كند و همچنين حذف برخي توضيحات در زير مي آوريم:

كارپايه اتحاد وسيع، ملي و دمكراتيك در افغانستان

كشور ما افغانستان در امتداد رويدادهاي مهم سياسي-اجتماعي سده پيشين، بر مبناي تضادهاي دروني و تحت تاثير كشمكشها ميان ابرقدرت هاي آن دوران، بويژه در جريان جنگ سرد، درگير منازعات و چالش هاي گوناگون گرديد و در پايان آن براي يک دهه كامل در شرايط تسلط ارتجاع به آخرين پلكان تاريخ رانده و به دست فراموشي سپرده شد.

پس از حادثه يازدهم سپتامبر 2001 در ايالات متحده امريكا، تغييرات معيني در آرايش نيروها در عرصه جهاني بوجود آمد و در افغانستان نيز تحولات بزرگي رخ داد و بار ديگر ميهن ما در مركز توجه جهانيان قرار گرفت ولي برغم آن، مردم ما هنوز محكوم به فقر عظيم و كشور ما هنوز دستخوش بي‌امنيتي‌ها و رقابت هاست. معهذا «اميدواريها و زمينه‌هايي براي ارائه انديشه، نظر و عمل سياسي براي برون رفت از اين وضع نيز پديد گرديده است.

اكنون مبارزه سياسي در كشور ابعاد جديدي به خود مي‌گيرد و اين واقعيتي است كه همه آنرا خواهند پذيرفت. تحولات اخير سياسي در كشور بصورت پايه گذاري نهضت فراگير سياسي و تدوين خطوط فكري متناسب با آنرا به پيش مي كشد ولي چنين امري بايد بر پايه

ضرورتهاي عيني و به ملاحظه تغييراتي كه در كشور و در پهنه جهاني پديد گرديده است همگام و همسو باشد.

بنابرآن؛ بازنگري ساختارهاي فكري در شرايط كنوني يک ضرورت مبرم است. صرف برپايه درک و شناخت اين ضرورت است كه ارزيابي‌هاي سياسي درست از تغييرات اخير مي تواند صورت گيرد.

اكنون زمان آن فرارسيده است تا با نتيجه گيريي هاي واقع بينانه از گذشته، آناني كه در راه رهايي مردم از قيد و بند و اسارت سياسي و ملي، اجتماعي و اقتصادي انديشيده و مبارزه كرده اند، در اوضاع و احوال كنوني نيز در قطار ساير نيروهاي تحول طلب و آزاديخواه در داخل و خارج كشور به فعاليت علني و مسالمت آميز بپردازند.

نيروهاي پر شمار روشنفكران كشور كه غالبا در كشورهاي گوناگون جهان پراكنده شده اند مي توانند كه در همگرايي و همسويي با نيروهاي ترقيخواه داخلي مبارزه سياسي پويا و پرتواني را در جهت تعميمي دمكراسي و تامين عدالت اجتماعي در افغانستان سازمان بخشند. از اينجاست كه در صورت پايه گذاري نهضتي متشكل و فراگير؛ بمثابه كانوني براي سازماندهي تلاش هاي شخصيت ها و گروه هايي از مبارزان ميهندپرست، ترقيخواه و عدالت پسند بوجود مي آيدبه صراحت بايد ابراز داشت كه در اينجا هدف احياي هيچ يک از احزاب يا سازمان هاي سياسي نيست كه در سالهاي پيش با برنامه ها، آئين نامه ها؛ ايدئولوژي‌ها و سياستهاي مشخص خويش متناسب با آن شرايط فعاليت ميكردند. اكنون در شرايط نوين پديد آمده در كشور خطوط فكري؛ اهداف سياسي و وظايف سازماني نيروهايي كه بايد گرد هم آيند؛ متفاوت از گذشته هاست. بنابر آن؛ شركت طيف وسيعي از فعالان سياسي؛ گروه ها؛ محافل و گرايش هاي مختلف كه در يک نهاد واحد مي تواند شكل بگيرد، اين نهضت را به ملاحظه خصلت فراگير آن و وظايفي را كه در برابر خويش قرار مي دهد مي توان "نهضت ميهني دمركراسي و ترقي اقغانستان" نام گذاشت كه در اين سند آن را به فرض اختصار "نهضت ميهني" مي ناميم.

شيوه هاي برخورد در راستاي تشكل سازماني "نهضت ميهني"

تلاش براي همگون سازي نظرات مختلف در درون نهضت مي تواند همواره پديده اي مثبت باشد ولي دستيابي به آن نيازمند زمان است. بنابرآن آميزش گرايش هاي قبلي بعنوان يكي از خصوصيت هاي اين نهضت پذيرش نظرات متفاوت به ملاحظه فرهنگ سياسي نوين و در آخرين تحليل بكاربستن نظر اكثريت و مشاركت فعال همه براي تحقق آن يک ضرورت مبرم است.

بدينسان آميزش جريان هاي همفكر و گرايش ها و ديدگاه هاي كم و بيش متفاوت در نهضت ميهني نشانه اي از درک ضرورت هاي سياسي نوين در اوضاع و احوال كنوني در جامعه و جهان است. بدينگونه "نهضت ميهني" كانوني است فراگير كه در واقع هواداران دمكراسي و ترقي افغانستان در آن گردهم مي آيند و اين برخوردي منطقي نسبت به اوضاع و پديده هاي كنوني در كشور شمرده مي شود.

هنگاميكه از تفاوت نظرات و ديدگاه هاي سياسي در درون "نهضت ميهني" سخن به ميان مي آيد به معني آن نيست كه انديشه ها، گرايش ها خيلي دور و مجزا از هم اند. در غير آن اين نهضت بعنوان يک سازمان متشكل و داراي خطوط فكري واحد نمي تواند بوجود آيد. در عين حال نبايد از تلاش براي يكي ساختن ديدگاه ها در جريان كار و مبارزه سياسي دست كشيد و اين پاسخي است منطقي در برابر اين سئوال كه نخست بايد تمام نظرات يكسان شود و سپس به ايجاد نهضت اقدام گردد. ما هر گاه فريفته چنين پنداري شويم بايد سالهاي ديگر در انتظار بمانيم و فرصت هاي ديگر را از دست بدهيم و آنگاه با دستان خالي به نقطه اولي بر گرديم. واقعيت اين است كه نزديكي ها در عمل سياسي تبارز مي نمايد.

ضرورت تدوين خطوط فكري براي "نهضت ميهني"

انديشه همگاني و آمادگي ذهني بخاطر شركت در روند مبارزه و حمايت فعال از تشكل سياسي، ضرورت طرح خطوط فكري را براي نهضت ميهني ضروري مي سازد. برغم اينكه اين نهضت خود را ادامه دهنده مبارزات و سنن افتخار آميز نيروهاي تجدد طلب و آزاديخواه؛ تحول طلب و ترقيخواه سده پيشين مي داند و داده ها و دستآوردهاي آن مبازرات را گرامي مي پندارد؛ ولي ارزش ها و اقعيت ها و ضرورت هاي نوين سياسي و جريانات فكري برخاسته از بينش جديد را نيز در نظر مي گيرد. چنين خطوط فكري در واقع بعنوان پيوندي منطقي ميان گذشته و حال و تلفيق آن با شرايط مشخص كنوني كشور و سرانجام همسويي ميان مواضع با هم نزديک فعالان سازماني و شخصيت هاي سياسي تلقي مي‌گردد. ضرورت هاي سياسي لحظه تاريخي در كشور چنين امري را ضروري ساخته است. ولي درهر حال؛ اساس خطوط فكري نهضت ميهني را دفاع از منافع ملي و مصالح عاليه كشور تشكيل ميدهد.

خطوط اساسي فكري

اهداف عمومي

- مبارزه در راه استقلال، تماميت ارضي، آزادي، دمكراسي، عدالت اجتماعي و وحدت ملي در كشور
- گسترش تماس و همكاري مبتني بر گفتگوها با نيروهاي مختلف سياسي و اجتماعي در باره تداوم و تعميق روند سياسي در كشور، از جمله در رابطه با تحقق جهات دمكراتيک توافقات كنفرانس شهر بن
- مبارزه بخاطر آرمان هاي دفاع از حقوق مدني، اجتماعي و دمكراتيک مردم
- مخالفت در برابر خشونت گرايي و گرايش ها براي حفظ قدرت و يا رسيدن به آن از طريق زور و سلاح
- حمايت از تشكيل اردوي ملي مدافع استقلال و تماميت ارضي افغانستان و تقويت نيروهاي امنيتي بمنظور تامين امنيت مردم
- حمايت از تلاشها براي جلوگيري ار برخوردهاي گروهي و منطقوي؛، خلع سلاح و جمع آوري آن بدودن استثنا در سرتاسر كشور
- مبارزه به منظور تامين صلح و ثبات پايدار و امنيت سراسري در افغانستان
- مبارزه بخاطر تامين حاكميت قانوني

- مبارزه بر ضد تروریزم و کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان
- دفاع از حقوق بشر در افغانستان و جهان بر پایه اعلامیه جهاني حقوق بشر
- مبارزه بخاطر حل دمکراتیک مساله ملي و مساله زبان در کشور
- مبارزه در راه ایجاد سازمان‌هاي مئافع حقوق و تشکل هاي روشنفکري، دانشجویي ، جوانان، زنان و اقشار و لایه هاي دیگر اجتماعي که ضامن دمکراسي پایدار در کشور مي گردد.
- تلاش براي تامین حقوق زنان در همه عرصه ها بویژه تامین حق آموزش ، حق کار و شرکت در اداره و سیاست
- همسویي مبارزات نهضت با مبارزات کلیه نیروهاي آزادیخواه و مترقي در گستره کشور و جهان مبتني بر دفاع از ارزش هاي انساني

اهداف سیاسي

- مبارزه براي استقرار نظام دمکراسي پارلماني شکل جمهوري مبتني بر پلورالیزم سیاسي، سیستم چند حزبي و انتخابات آزاد عمومي، سري و مستقل بر پایه نفوس
- مبارزه در راه آزادیهاي دمکراتیک اعم از آزادي اندیشه، عقیده سیاسي و آزادي مطبوعات، بیان و قلم، مصونیت و آزادي مخابرات، مراسلات، اقامت، مسافرت، انتخاب شغل و منزل
- مبارزه براي تامین آزادیهاي فردي و جمعي بخاطر تشکیل احزاب سیاسي، جمعیت ها، انجمن ها، اتحادیه ها، حق تشکل اجتماعات و کانون هاي صنفي، تظاهرات و اعتصابات که تابع محدودیت هاي غیر دمکراتیک و موکول به قوانین بازگیرنده نشوند
- مبارزه بر ضد هر گونه ساختار سیاسي مبتني بر استبداد و ارتجاع، برتري جویي هاي نژادي، قومي، ملي، محلي، زباني، مذهبي و گروهي
- مخالفت در برابر تبلیغات و تحریکات تبعیض آمیز و انجام عمل تبعیضي، نفرت و خصومت قومي، ملي و مدهبي
- جانبداري از چنان حکومت مرکزي که متعهد به تامین تساوي حقوق تمام ملیت هاي ساکن کشور در تمام عرصه ها اعم از سیاسي، اقتصادي، اجتماعي، فرهنگي و مدهبي بر مبناي اصول دمکراسي بخاط تحکیم وحدت ملي مردم افغانستان باشد
- پشتیباني از تجدید نظر بر سیستم ، شکل و شیوه هاي اداره و تشکیلات اداري-دولتي بر اساس اصول دمکراتیک
- مبازه در راه ایجاد شوراهاي انتخابي و دمکراتیک محلي
- پشیتباني از تعمیم اصل نظر خواهي و مراجعه به آراء مردم در موارد و مسایل عمده ملي
- تاکید بر انجام سرشماري نفوس تحت نظارت سازمان ملل متحد
- مبارزه براي حل مساله کوچیها در کشور
- دفاع از حقوق مهاجران، پناهجویان و پناهندگان براساس اعلامیه جهاني حقوق بشر و میثاق ژنو

سیاست اقتصادي و اجتماعي

پذیرش نظام اقتصادي بازار و گسترش رقابت سالم اقتصادي توام با رعایت اصول عدالت اجتماعي، تامینات مادي و بیمه هاي اجتماعي

پشتیباني از تلاش‌ها براي تشویق سرمایه گذاریهاي داخلي و خارجي در افغانستان. از میان برداشتن موانع سیاسي و حقوق و تامین مصنونیت قانوني سرمایه ها، بهره آنها و انواع ملکیت‌ها جهت توسعه اقتصادي، رشد صنعت، زراعت و ساختماني؛ گسترش سرمایه گذاري هاي دولتي در بخش هاي زیر بنایي، بهداشت و آموزش و حمایت از بخش خصوصي براي تولید، اشتغال و مهار کردن بیکاري

پشتیباني از مساعي براي استفاده موثر از کمک هاي بین المللي در جهت سرمایه گذاریهاي دولتي بخاطر بازسازي و نوسازي زیر بناي اقتصاد ویران شده کشور و بخاطر پیشرفت اقتصادي و بهبود زندگي مردم

مبازه با فساد اداري، رشوه خواري و سوء استفاده از دارایي هاي عامه و امدادهاي خارجي

تلاش براي جلب مشارکت هم میهنان علاقمند، تحصیلکرده و صاحب سرمایه در خارج کشور جهت سرمایه گذاري و سهمگیري در بازسازي و نوسازي در داخل افغانستان

پشتیباني از اقدامات مقتضي براي انجام اصلاحات مالي و پولي و مهار کردن تورم

مبارزه براي ایجاد اهرم هاي مالیاتي که در خدمت تقسیم ثروت ملي قرار گیرد

پشیباني از اقدمات لازم جهت سوبسید براي کالاهاي اساسي مورد نیاز اقشار کم در آمد کشور

حمایت از توزیع مواد لازم اولیه به سیستم کوپون در راستاي جلوگیري از تورم و ارتقاي سطح قیمت‌ها، کمک به خانواده هاي کم در آمد و جلوگیري از کمبود اموال

مبارزه براي ایجاد زمینه ها در جهت تامین بیمه هاي صحي و حقوق تقاعد

مبارزه بخاطر افزایش سطح دستمزدهاي کارگران و کارمندان دولت و متقاعدین به نسبت میزان تورم سالانه

مبارزه بخاطر تصویب قوانین عادلانه و دمکراتیک در حمایت از حقوق کارگران، دهقانان و پیشه وران

حمایت از رشد و انکشاف سریع مناطق عقب مانده کشور از لحاظ اجتماعي، اقتصادي و فرهنگي

دفاع از حقوق معلولین، معیوبین و بازماندگان قربانیان جنگ

در زمینه هاي آموزش و توسعه فرهنگي

- مبارزه بخاطر اعمال سیاست هاي دمکراتیک و واقعبینانه در زمینه تعلیم و تربیت
- مبارزه همگاني براي ایجاد زمینه هاي آموزش و پروزش سالم کودکان و جوانان
- تلاش بخاطر ایجاد زمینه هاي مساعد براي فعالیت هاي آزادانه ورزشي از سوي جوانان

- تشويق جوانان به غرض شركت در عرصه هاي فرهنگي-اجتماعي و در جهت ارتقاي سطح اخلاقي و معنوي ايشان و ايجاد روحيه احساس مسئوليت و ميهن پرستي در وجود آنان
- پشتيباني از ايجاد نهادها، انجمن ها و گروه هاي فرهنگي به منظور گسترش فرهنگ و تشكل فرهنگيان كشور
- مبارزه بخاطر تحقق سياست آزاد و عادلانه فرهنگي و آموزشي در كشور چندين مليتي افغانستان
- مبارزه در راه سواد آموزي همگاني
- حمايت از توسعه تحقيقات علمي و رشد آگادمي علوم؛ نشرات و مطبوعات؛ ايجاد كتابخانه ها؛ احياي موزيم ها و طرح و تطبيق قوانين در مورد كاوش؛ جمع آوري و حفظ آثار باستاني
- پشتيباني از اقدامات لازم بخاطر تقويت و توسعه شبكه راديو و تلويزيون؛ سينما؛ تاتر و هنرهاي ملي و توجه به بهبود زندگي فرهنگيان در كشور.

اصول سياست خارجي

- پشتيباني از سياست بيطرفي افغانستان و عدم انسلاک (1)
- پشتيباني از سياست ايجاد زمينه ها براي تامين مناسبات دوستانه و مبتني بر اعتماد و همكاري و عدم مداخله در امور داخلي همديگر با تمام همسايگان كشور
- حمايت از تامين مناسبات نيک و همكاري هاي متقابل با تمام كشورهاي جهان
- پشتيباني از منشور ملل متحد و حمايت از ارتقاي نقش سازمان ملل متحد بخاطر حفظ صلح و امنيت جهاني
- دفاع از حقوق بشر و همكاري با سازمانها و نهادهاي جاني در اين زمينه

در فرجام

نهضت ميهني" در مقطعي از زمان پا به عرصه وجود مي گذارد كه مردم افغانستان در لحظات حساس بسر مي‌برند. در اين دوران ضرورت اتحاد نظر و عمل ميان شخصيت ها؛ سازمانها؛ فعالان سياسي و نيروهاي دمكراتيک و ترقيخواه در داخل و خارج كشور بيش از هر زمان ديگري محسوس است. "نهضت ميهني دمكراسي و ترقي افغانستان" آرزومند است كه سهم شايسته و ارزنده خويش را در مبارزه مسالمت آميز و ترقيخواهانه براي صلح و امنيت؛ دمكراسي ؛ آزادي و عدالت اجتماعي در افغانستان ادا نمايد.

(1) دسته‌بندي ها

سمينار بررسي نتايج كنفرانس بن درباره افغانستان

ادامه جنگ هاي منطقه اي آينده افغانستان را در ابهام فرو برده

صلح و خلع سلاح در افغانستان نيازمند يک ارتش ملي 70 هزار نفره است

رهبران افغانستان بعد از طالبان، يكسال پس از كنفرانس بن كه در آن برپائي لوئي جرگه افغان ها به تصويب رسيد با شركت در يک سمينار سالانه در شهر بن نتايج مصوبات كنفرانس بن را بررسي كردند. در اين كنفرانس علاوه بر حامد كرزاي، رئيس جمهور، دكتر عبدالله وزير خارجه و عده‌اي ديگر از دولتمردان كنوني افغانستان، مقاماتي از دولت آلمان بعنوان ميزبان كنفرانس بن، نمايندگان اتحاديه اروپا، نمايندگاني از سازمان ملل متحد و امريكا نيز شركت داشتند.

در پايان كار سمينار بررسي نتايج كنفرانس بن يک مصاحبه مطبوعاتي با شركت كرزاي، رئيس جمهور موقت افغانستان تشكيل شد. در اين كنفرانس كه عمدتا به پرسش و پاسخ هاي تشريفاتي انجاميده بود، مصطفي دانش، خبرنگار سرشناس ايراني كه گزارش‌ها و مقالات وي در مطبوعات معتبر آلمان منتشر مي شود و از متخصص امور افغانستان است با ارائه تصويري واقعي از افغانستان امروز، خطاب به حامد كرزاي گفت:

تصويري كه شما از پيشرفت اقتصادي، امنيت عمومي و آزادي دراينجا ارائه مي دهيد با حقايق همخواني ندارد. من بعنوان خبرنگاري كه سالهاست به افغاستان مي روم و مي آيم مي‌دانم كه وضع در يكسال گذشته آنگونه نيست كه شما توضيح مي دهيد. جنگ سالاران همچنان در مناطق مختلف افغانستان حاكميت دارند، كساني كه بعنوان مجاهد مرتكب جنايات بزرگ در افغانستان شده‌اند اكنون با احترام و تكريم در دولت جاي گرفته‌اند، كشت خشخاش نه تنها كم نشده بلكه 600 تن افزوده هم شده است. امنيت برقرار نيست و ارتش ملي كه در كنفرانس بن وعده آن داده شد تشكيل نشده است. هم اكنون كه من در اينجا صحبت مي‌كنم در منطقه هرات جنگ برادر كشي در گير است و از تلفات زياد گزارش مي شود.

حامد كرزاي در پاسخي كوتاه، تنها توانست بگويد: اطلاعات شما مربوط به سال هاي گذشته است و آنها كه شما بعنوان مجرمين از آنها نام برديد بالاخره مجاهدت هم كرده.

جبهه پرقدرت نفت- موادمخدر در همسايگي ما

در رحم جنجال هاي خونيني كه حكومت طالبان در افغانستان آفريد، نوزادي پرورش يافت، كه اكنون پا به دنيا گذاشته و بسرعت رشد مي‌كند. نشانه هاي آشكاري وجود دارد كه اين نوزاد به غولي تبديل خواهد شد كه بزرگترين فجايع را نه در افغانستان، نه در منطقه، بلكه در جهان خواهد آفريد. شيشه عمر آن را بايد بر زمين زد، اما چگونه؟

بربرها، كم شمار ترين قوم در كشور افغانستان اند. كشوري كه پرتنوع ترين اقوام در آن زندگي مي كنند. ايراني ها به شمول فارس زبانان و آريا نژادهاي منطقه (از قفقاز تا سواحل جنوبي ايران و از آنسوي افغانستان تا مرزهاي امپراتوري عثماني به شمول تمامي مناطق كردنشين سوريه، شوروي سابق، عراق) اجداد بربرهاي افغانستان را شقي‌ترين قومي مي‌دانند كه وقتي به ايران رسيدند جان مردم را همراه با مال آنها چپاول كردند. وقتي طالب ها و مشاوران نظامي-پاكستاني آنها به كابل رسيدند، بربرهايي كه مسلمانان آنها را "گبر" به معناي بي دين مي شناسند به كوه ها گريختند. آنها كه به كابل رسيده بودند از اجداد بربرها شقي‌تر بودند.

دكتر نجيب الله (پزشك فارغ التحصيل دانشگاه كابل در زمان داوودخان) نيمه جان در ميدان آريانا به دار كشيده شد. او را از ساختمان سازمان ملل بيرون كشيدند و تا رسيدن به ميدان آريانا تيغ آجين كرده بودند. او رئيس دولتي بود كه آرزوي آشتي ملي را در افغانستان داشت. اعدام او به معناي بستن شيرهاي گاز در شمال افغانستان و خفه كردن صنايع ملي و نوپاي نفت و گاز در افغانستان بود. زمين هاي زير كشت خشخاش ميان فرماندهان و سران شبكه هاي قاچاق تقسيم و به اين ترتيب جنين نوزادي بسته شد كه 9 سال و 99 روز در رحم طالبان رشد كرد. اين نفت، در افغانستان به مواد مخدر نيز آلوده است و مافيايي كه كشت و توزيع مواد مخدر را از افغانستان هدايت مي كند، در پناه شركت هاي نفتي و نيروي مسلح خارجي، نه تنها پول مي سازد و بورس ها را رونق مي‌بخشد، بلكه به همان شيوه‌اي كه مردم چين را پيش از انقلاب معتاد و زمينگير كرده بود، نسل جوان كشورهاي منطقه را همانند نسل جوان كشورهاي اروپايي و امريكايي در كام خود فرو مي برد.

نشريه "عصر ما،" ارگان حزب كمونيست آلمان در مطلب كوتاهي راجع به افغانستان، ضمن اشاره به موقعيت **استراتژيكي اين** مادر نوزاد، هنگام زايمان مرد، اما نوزادي كه با كمك ارتش امريكا در گوشه يكي از مهجورترين كشورهاي جهان پا بدنيا گذاشت قد كشيد. افغانستان در انستيتوهاي تحقيقات پزشكي به داشتن ناشناخته‌ترين انگل‌ها شهرت دارد. طالبان را پژوهشگران دنياي پزشكي نمي شناختند و مي‌دانستند در رحم آن مي توانند يك غول را پرورش دهند، اما پژوهشگران نفت مي‌شناختند. كشف انرژي نهفته در اعماق زمين افغانستان و قفقاز وقتي به حضور نظامي و تضمين امنيت غارت آن نيازمند شد، نا زمان تولد اين نوزاد فرا رسيد. اوپك بايد در هم مي شكست، نفت و گاز افغانستان كه در باره آن بندرت خبري در جهان منتشر مي شد بايد بنام شركت‌هاي نفتي ثبت مي گرديد و سلطه بر نفت و گاز قفقاز تضمين نظامي مي شد. به اين دليل، شايد بتوان گفت نوزادي كه در افغانستان بدنيا آمد، رنگش سياه بود!

جهان انرژي در 10 سال آينده

بنا بر آمار رسمي، ايالات متحده 20 درصد، اروپا 40 درصد و كشورهاي آسياي جنوب شرقي و ژاپن 80 درصد نفت مصرفي خود را از منطقه خليج فارس تامين مي كنند. بدين ترتيب ايالات متحده در صدد كنترل نظامي منابع انرژي منطقه، تغيير جغرافياي منطقه و تحميل و ديكته سياست هاي خويش نه تنها به كشورهاي منطقه بلكه به اروپا و ژاپن مي باشد. انستيتو مطالعات انرژي جهاني مي نويسد: اگر رشد اقتصادي بين 5ر1 تا 3 درصد باقي بماند، در 10 سال آينده استفاده از نفت بين 10 تا 20 ميليون بشكه در روز بيشتر خواهد شد.

قاره امريكا و در راس آن ايالات متحده و كانادا بزرگترين مصرف كننده و كشورهاي آسيايي بزرگترين توليد كننده اين كالاي سياه هستند.

كشورهاي عضو اوپك تنها35 تا 40 درصد اين مصرف جهاني را مي‌توانند تامين كنند. در اين كشورها يك سوم نفت توليدي به مصرف داخلي مي رسد و دو سوم آن صادر مي شود. تا 10 سال ديگر اين كشورهاي توليد كننده نفت، خود تبديل به واردكنندگان نفت خواهند شد زيرا ذخيره نفتي آن ها به پايان مي رسد.

انستيتو "هرتيج فانديشن" كه كار جستجو و كشف نفت را در جهان برعهده دارد مي گويد: ذخاير نفتي درياي شمال در 10 سال آينده به پايان مي رسد... در آذربايجان، تركمنستان و ازبكستان 15 ميليارد بشكه نفت و 9 ميليون متر مكعب گاز در اعماق زمين خوابيده است. ارزش اين نفت و گاز در مقايسه با ارزش دلار در سال 2 هزار نزديك به 3 بيليون دلار برآورد شده است. نكته مهم آنست كه اين كشورها عضو اوپك نيستند و با استفاده از همين موقعيت است كه شركت هاي بزرگ نفتي امريكايي-انگليسي (شورون، اكسون- موبايل اويل و...) در اين كشورها مستقر شده اند. در افغانستان 95 ميليون بشكه نفت و بيش از 14 بيليون متر مكعب گاز در شمال اين كشور و حوالي شبرغان كشف شده است.

(نقل از كتاب "نظم جنگي نوين جهاني" به قلم پرفسور "**Sauermann**" استاد دانشگاه "**Humboldt**" در برلين)

به اين ترتيب است كه حضور نظامي امريكا براي حفاظت از منافع شركت هاي بزرگ نفتي اين كشور و تضمين جانشين انرژي رو به پايان كشورهاي نفت خيز عرب و امريكا ضرورت يافته است.

نفت و مواد مخدر

كشور در منطقه هندوكش و... به نقش كارتل‌هاي مواد مخدر در اشغال اين كشور مي پردازد و مي نويسد:

« ... مايكل لواين از اعضاي رده بالاي "اداره مبارزه با مواد مخدر" ايالات متحده مي گويد: «اين همان داستان قديمي است (اشاره است به گروه او- چ - كا در كوزوو). حدود 10 تا 20 سال پيش عناصر خشن و شروري متشكل از قاچاقچيان مواد مخدر و اسلحه را در افغانستان مسلح كرديم... حالا هم همان را در مورد "او- چ - كا" كه با

مشهورترين كارتل‌هاي مواد مخدر در خاور نزديک و ميانه و همچنين در خاور دور همكاري نزديک مي كند، تكرار مي كنيم.»

تقريبا تمامي هروئيني كه در اروپا در گردش است از بالكان عبور مي‌كند. بطور معمول ترياک بدست آمده از كشت خشخاش در افغانستان در كشور عضو ناتو ـ تركيه ـ در لابراتوارهاي ويژه تصفيه شده و از طريق " مافياي كوزوو" تقسيم مي‌گردد، مافيايي كه " ارتش آزادي‌بخش ملي" (او- چ ـ كا) بازوي نظامي آن است. به اين ترتيب، تركيه، كشوري كه كمتر در رابطه با قاچاق مواد مخدر از آن نام برده مي شود، نه تنها از قاچاق مواد مخدر سود مي برد، بلكه خود در كانون آن قرار دارد. اين ترياك هنگام عبور از افغانستان به تركيه، ايران را پشت سر مي گذارد و شمار عظيمي از بلوچ هاي ايران، ساكنين شهرهاي هم مرز با استان هرات افغانستان و هزاران افغان مهاجر، در دل شبكه هاي عظيم انتقال مواد مخدر به تركيه شانه به شانه مافياي ايراني قاچاق مواد مخدر فعال اند. حاصل اين عبور و ترانزيت مرگ و 5 ميليون معتاد در ايران است. اين ترانزيت مرگ و اعتياد، انواع حرفه هاي خفت بار و در عين حال بديع را در مناطق مرزي ايران بوجود آورده است. "انباري" ها در كنار "فدايي"ها پر رونق ترين حرفه است.

انباري‌ها در كنار فدايي ها

آنها كه شكم خود را سه تا چهار روز خالي نگه مي دارند تا بتوانند كيسه هاي هروئين را ببلعند و از افغانستان به داخل ايران منتقل كنند حرفه "انباري" را اختيار كرده اند و آنها كه در اتوبوس هاي مسير شهرهاي مرزي افغانستان و ايران نشسته و وظيفه دارند به محض كشف ترياك و هروئين در جاسازي هاي دم به دم متنوع و بديع اتوبوسها خود را صاحب اين مواد اعلام كرده و جرم را به گردن بگيرند "فدايي" نام گرفته اند. هر دو در شبكه مافياي مواد مخدر فعالند و مزد دريافت مي كنند. به زندان مي روند، اما چندي نمي مانند و اگر بمانند نيز در شبكه قاچاق مواد مخدر در درون زندانها به حرفه اي كه برگزيده اند ادامه مي دهند. ترياك و هروئين دهها هزار زنداني معتاد و يا مصرف كننده مواد مخدر در زندان هاي ايران از همين طريق تامين و افتخار آن نصيب قوه قضائيه ايران مي شود. بنيادگرايي اسلامي، طالبانيسم و دفاع ارزشي از اسلام كه در شهر قم شبكه مدرسه حقاني حافظ آن شده، همان است كه در مناطق مسلمان نشين يوگسلاوي سابق و يا جمهوري هاي مسلمان نشين اتحاد شوروي سابق به فعاليت آلوده به ترور، آدم ربائي، جنايات، مواد مخدر، پول سياه شوئي و خدمت به شركت هاي بزرگ نفتي مشغول است. همه آنها را دركنار هم بايد بازشناسي كرد. همانند فرشي پر نقش و نگار كه وقتي روي آن پا مي گذاري، برتمام نقوش آن پا گذاشته اي! رقابت ارزشمداران و بنيادگرايان اسلامي نيز، بي اعتناء به آنكه شيعه باشند و يا سني همينگونه است، گرچه در قم باشد و يا كابل و يا آلباني.

بنيانگذاري "او- چ ـ كا" برمي‌گردد به آغاز دهه 80 در آلباني زمان انور خوجه كه بويژه بعد از مرگ پرزيدنت تيتو خواهان اتحاد همه آلباني تبارها ـ اعم از آلباني، كوزوو، جنوب صربستان، شمال غربي مقدونيه و شمال يونان ـ بود... بدنبال بمباران‌هاي ناتو كنترل عملا بدست "مافياي كوزوو" كه موانع سرراهش از آنجمله مبارزه با مواد مخدر را از اين طريق منتفي مي‌دانست افتاد. ماركو نيكوويچ دبيردوم اتحاديه بين المللي مبارزه با مواد مخدر در ماه مه سال 2000 تخمين زد كه اين گروه (او- چ ـ كا) ماهانه معادل 5ر4 تا 5 تن هروئين را حمل و نقل مي‌كند كه مقدارش كماكان رشد مي‌كند. وي همچنين افزود: «مسير حمل و انتقال از زمين‌هاي زيركشت خشخاش و ترياک استخراجي در افغانستان به طرف بازار هروئين اروپاي غربي توسط قاچاقچيان مواد مخدر موسوم به "مجاهد" و كوزوويايي‌هاي آلباني تبار كنترل مي شود.»

مجله گاردين چاپ لندن در تاريخ سيزدهم ماه مه سال 2000 نوشت: «... مسير بالكان 80 درصد هروئين مصرفي در اروپا را تامين مي‌كند... دولت ايالات متحده نسبت به تجارت هروئين از كوزوو و از طريق بالكان و توسط او- چ ـ كا از اطلاع كامل برخوردار است. »

نشريه " مقدونيه نو" در تاريخ 26 سپتامبر سال 2001 به نقل از ابراهيم روگووا به ارتباط او- چ ـ كا و گروه القاعده و مراكز آموزشي اين گروه كه بويژه از اواخر دهه 80 در يوگسلاوي و از سال 1994 در كوزوو فعاليت گسترده دارند اشاره كرده و سپس به كانالهاي مسلح سازي او- چ ـ كا اشاره مي‌كند و در اين ارتباط به تركيه، جمهوري چک، اسلواكي، مونتنگرو، آلباني، كرواسي، ايتاليا و آلمان اشاره مي نمايد...

هفته نامه "همبستگي نو" چاپ آلمان نوشت: «... نه تنها افراد بن‌لادن و القاعده، بلكه اربابانشان نيز در آموزش افراد گروه او- چ ـ كا نقش داشتند. همينطور شركت "خصوصي" آمريكايي

Military Professional Resources Inc. (MPRI)

در ويرجينيا در اين رابطه ايفاگر نقش بود. در صدر اين شركت نظاميان رده بالاي سابق نشسته‌اند كه براي مسلح سازي، آموزش و " مشاوره " دولتهاي خارجي و گروههاي مسلح مانند او- چ ـ كا تخصص ديده اند... »

به اين ترتيب است كه نفت و مواد مخدر مي رود تا سرنوشت منطقه اي را كه ايران در قلب آن قرار گرفته تعيين كند. اين كه خواهد توانست يا نه؟ آن غول بيرون آمده از شيشه عمر طالبان سرنوشت كشور ما را نيز رقم خواهد زد يا نه؟ به همان عواملي بستگي دارد كه سرنوشت افغانستان بدان بستگي دارد:

آگاهي مردم و حضور نيروهاي مترقي در صحنه سياسي.

ضرورت دفاع از آزادي هاي سياسي در ايران و افغانستان از اين جايگاه بر مي خيزد، همانگونه شكست و پيروزي جنبش مردم ايران است كه سرانجام اين غارت ننگين را روشن مي كند و نه حضور نظامي امريكا.

در افغانستان، از سوي مترقي‌ترين نيروهاي سياسي اين كشور، اين ضرورت و تاثير چنان درك شده، كه آنها حاضر **به** پيشوازي از بزرگ‌ترين خطرات جاني، از مهاجرت دل كنده و به افغانستان باز گردند. اتحاد نيروهاي مترقي شعار آنهاست.

در داخل كشور خودمان نيز، مترقي ترين نيروهاي مذهبي و غير مذهبي نيز بر همين حضور و اتحاد پاي مي‌فشارند و خطر زندان و مرگ را در دل جنبش كنوني به جان خريده اند.

مهاجرين سياسي نيز اين درك را دارند؟ در باره حضور امريكا در منطقه و خطر حضور آن در ايران در چارچوب اين اطلاعات و سمت گيري مي انديشند؟ دست ها را از اين سوي مرزها آنگونه كه ضرورت است به داخل ايران دراز مي كنند؟

پيش از پاسخ به هر سئوالي بايد پرسيد: واقعيت را آنگونه مي بينيد كه نيروهاي داخل كشور مي بينند؟

نگاه روسیه به کنگره حزب کمونیست چین

تفسیر الکساندر درابکین، مفسر روزنامه پراودا

چین

چه کسي مي‌تواند 66 میلیون عضو حزب را تابع خود کند؟

پیش از هر گونه تحلیلی پیرامون شانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین باید درباره اقتصاد این کشور صحبت شود. طی نیم قرن اخیر، جمهوری خلق چین با رهبری حزب کمونیست چنان پیشرفتی کرده است که کشورهای دیگر با تجربه صدها ساله به آن رسیده‌اند. در اواخر قرن 20 خوراک و پوشاک یکی از مسائل حل شده این کشور بود. چین با نیروی اقتصادی خود در جهان مقام ششم را کسب کرد. مطابق تصمیمات کنگره حزب کمونیست، در سال 2020 میزان صادرات غلات چین 4 برابر میزان کنونی خواهد شد. کارشناسان بر این عقیده اند که حجم صادرات غلات چین در سال 2005 بالاتر از فرانسه خواهد بود.

در اواسط قرن 21 در صد سالگی جمهوری خلق چین، این کشور دومین قدرت جهان خواهد بود و جای ژاپن را تنگ خواهد کرد. کمتر کسی در اینگونه بلند پروازی تردید دارد؛ اما مشکل اینجاست که برای رسیدن به این هدف راهی پرنشیب و فرار در پیش است. پرنفوذترین کشور جهان نیاز به زمان زیادی خواهد داشت تا میزان صادرات غلات خود را به سطح کشورهای پیشرفته صنعتی برساند و این امر به ناچار در آمد سرانه کشور را در بر خواهد گرفت.

باز سازی نیروی اقتصادی با درک این مطلب که سطح رفاه جامعه در طولانی مدت بسیار ناچیز باقی خواهد ماند برای سیاستمداران کار ساده ای نیست. کمونیستهای چین مسئله را با مراجعه به ریشه و مفهوم ملیت و "سیا اوکان" که به روحیه مردم چین- از دهقان ساده تا روشنفکر این جامعه- نزدیک می باشد را بررسی و حل می کنند. چنین تصور ذهنی در مردم برای نخستین بار در کتاب "مجموعه ترانه های چین" بوجود آمد. "سیا اوکان" را می‌توان مانند "جامعه ای با رفاه متعادل" و یا "آسایش و نظم در جامعه با هم خوانی این آسایش و دوستی و اتحاد در خانواده" ترجمه کرد.

سي یان سی مین در سخنرانی خود در کنگره حزب کمونیست تاکید کرد که مسئله چین در 20 تا 30 سال آینده عبارت خواهد بود از بازسازی همه جانبه جامعه "سیا اوکان".

برای رسیدن به این هدف اقتصادی نیاز به تامین شایسته از نظر سیاسی است. کمونیست‌های چین تکمیل رهبری حزب در جامعه را یکی از وظایف اصلی خویش قرار داده اند؛ بطوری که در کنگره به این مسئله اشاره شد: پیشروی سیاسی حزب کمونیست بستگی به آن دارد که تا چه حد تئوری های حزبی مطابق با تئوری مارکسیسم باشد؛ آیا حزب هدف رشد اقتصادی عمومی و منافع واقعی قشرهای مختلف جامعه را مشخص می کند؟

طبق نظرات هیات رهبر در کنگره، حزب کمونیست چین در حالیکه پیشگام طبقه کارگر می باشد، باید راهنمای مردم چین هم باشد.

والاترین ایده آل و آخرین هدف حزب کمونیست چین ایجاد جامعه‌ای کمونیستی است و وظیفه امروزی آن، جامه عمل پوشاندن به اندیشه‌های سه جانبه حزب است. حزب باید پیگیرانه و سرسختانه به نمایندگی از نیروهای عظیم تولیدی کشور، دورنما و جهت یابی در فرهنگ چین و از آرمان های واقعی قشرهای مختلف جامعه دفاع کند.

در این مثلث تحلیل‌کنندگان غربی یک جهت را دیده اند: در حزب، راه برای بازرگانان باز است و به طوری که یکی از خبرنگاران انگلیس اشاره کرده است- در آینده لیدر یک الیگارشی می تواند دبیر اول کمیته مرکزی حزب شود.

به نظر من چنین تحلیلی بی پایه و اساس است. هر فرد عضو حزب باید تابع نظم و قوانین درون حزبی باشد. این مسئله در چین کاملا جدی است. نه تنها از طریق کمیته مرکزی یا شعبه‌های مختلف آن در کلیه مناطق کشور، بلکه از طریق سازمان‌های حزبی در موسسات عمومی نیز کنترل افراد حزبی صورت می گیرد. به این دلیل هیچ الیگارشي نمی‌تواند اراده خود را به 66 میلیون کمونیست در چین، حتی اگر او در درون حزب باشد تحمیل کند.

اتحاد چین- هند- روسیه

الکساندر درابکین در تفسیر دیگری پیرامون روابط چین و روسیه و پیرامون سفر پوتین به چین در پراودا می‌نویسد:

ناظران سیاسی می‌دانند که سفر پوتین به چین، پس از اجلاس ناتو در پراگ صورت گرفته است. اجلاسی که پوتین به عنوان اعتراض آن را ترک کرد و اعلام داشت که روسیه نسبت به نزدیک شدن ناتو به مرزهای خود اعتراض دارد. همزمان با اجلاس سران ناتو و کشورهایی که کاندیدای عضویت در این پیمان نظامی بودند، در مسکو نیز اجلاس سازمان شانگهای در سطح وزرای حکومت های عضو این پیمان تشکیل شد که در آن روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان عضو می باشند. در اجلاس شانگهای شرکت کنندگان خواهان تصویب مقاوله نامه‌ای همه جانبه برای مبارزه با تروریسم بین الملل و ایجاد سیستم سراسری برای مقابله با تهدیدها و ستیزه جوئی‌ها شدند.

بدین ترتیب، سیاست عظیم امنیت طلبی در برابر سیاست‌های جنگی به مقابله برخاسته است و این موضوعی است که پوتین در سفر به چین آن را با مقامات این کشور در میان گذاشت. یعنی ضرورت ایجاد مثلث امنیتی روسیه- چین- هند. اینها کشورهائی هستند که از 40 درصد جمعیت کره زمین در آنها زندگی می‌کنند و از صلح دفاع می کنند.

در اواسط قرن 21 چین از نظر اقتصادی در جای اول و یا دوم قرار خواهد گرفت و هند در جای چهارم. هر چند که در حال حاضر روسیه از همسایگان خود عقب مانده است، اما برگ برنده او تکنولوژی عالی و کارشناسان و کادرهای حرفه‌ای است که از دوران اتحاد جماهیر شوروی باقی مانده است و به همین دلیل روسیه می تواند راه حل‌های عملی برای اتحاد سه کشور ارائه دهد، که اگر چنین شود صلح جهان را کسی نخواهد توانست با خطر روبرو سازد.

فضانورد و نماينده مشهور روس در پارلمان روسيه

روسيه
در انتظار انفجار اجتماعي

"ويتالي ايوانويچ" فضانور روس كه در زمان اتحاد شوروي براي نخستين بار در سال 1970 (18 روز) و سپس در سال 1975 به مدت 63 روز به فضا پرواز كرده بود اخيرا در يك مصاحبه نقطه نظراتي را پيرامون اوضاع روسيه مطرح كرده است0 وي اكنون نماينده مجلس و عضو فراكسيون حزب كمونيست فدارتيو روسيه در پارلمان روسيه است0

- پس از 37 تا 27 سال، آيا هنوز از آن پروازهاي مشهور خاطره اي را به ياد داري؟

ويتالي- مسلما. ديدن زمين از مدار خود و از آنجا نظر افكندن به كره آبي رنگي كه خود در به پرواز در آمده اي منظره ايست كه هرگز فراموش نمي شود0 در فضا قاره هاي زمين به جزايري كوچك شبيه مي شوند.

در آن موقع كه من در فضا بودم، از طرف زمين پرسش مخابره شد كه حالا چه مي بيني؟ همان لحظه ما بر فراز شهر پراگ بوديم و مي توانستيم از همانجا بطور همزمان برلين، پاريس، بريتانيا، هلند، سواحل شمالي نروژ، مسكو، اورال، درياي مديترانه، دهانه درياي سياه، كانال سوئز، جبلي الطارق و افريقاي شمالي را ببينيم. يعني با يك نگاه تمام اروپا زير نگاهمان بود و اين صحنه، در آن لحظه هرگز فراموشم نمي شود.

- بدون نقشه مي توان جهت يابي كرد؟

- بايد يك هفته در مدار بسر برد. ابتدا جهت يابي بوسيله نقشه صورت مي گيرد، اما بعد از سپري شدن يك هفته ديگر به نقشه نيازي نيست0 وضعيت حدودا مانند شهري است كه تازه در آن وارد شده ايد و مي خواهيد پياده در آن راه برويد. در ابتدا چيزي را نمي شناسيد، فقط به ساختمان هاي زيبا نگاه مي كنيد ولي بعد از يك هفته، با آنكه در آن مدت نمي توانيد مدعي شويد كه شهر را شناخته ايد اما مي توانيد جهت يابي كنيد.

- نخستين پرواز اسپوتنيك به فضا يك واقعه هيجان انگيز براي جهان بود. سپس گاگارين به فضا فرستاده شد. بعدها چنين اعتقادي بوجود آمد كه جريان بي وقفه به پيش خواهد رفت و تا پايان قرن ماه خانه دوم ما خواهد شد و همينطور به قلمروهاي دورتري خواهيم رفت. امروز اين ديدگاه يك ديدگاه كودكانه است. چه مسئله اي باعث اين رويا شده بود؟

- اين به هيچ وجه تصور كودكانه اي نبود، اما به زمان بيشتري براي تحقق آن نياز است. با اين حال ما توقف بشريت را در فضا توسعه داديم و به تجاربي دست يافتيم كه براي سفر فضايي كنوني بسيار لازم و ضروري بود. ما براستي روي پروژه هايي براي ساختن ايستگاه فضايي در ماه كار كرديم و در آينده آن را خواهيم ساخت. زمان آن خواهد رسيد، اما حالا نه. فعلا هيچ نفعي در اين كار نيست. امروز فعاليت فضايي ما در گردش به دور زمين و كاووش پوسته آن خلاصه شده است و به همين دليل به ابتكار هيچ بهايي داده نمي شود. ما حتي حالا هم مي توانيم به "مارس" سفر كنيم، از هر نظر براي اينكار آماده ايم و دانش كافي و تجربه هم در اختيار داريم اما براي اينكار پول در اختيار نداريم. حتي امريكايي ها هم براي تكامل ماشينهاي فضايي براي پرواز به مارس پول كافي در اختيار ندارند.

- دلائل زيادي براي فروپاشي اتحاد شوروي مطرح مي كنند. آيا يكي از دلائل را مي توان سرمايه گذاري هنگفت در كاوش پروژه هاي فضايي دانست؟

- من با اين مسئله موافق نيستم، زيرا معتقدم مقدار قابل توجهي از آن هزينه دوباره به صندوق دولت برگردانده شد. در ضمن توجه داشته باشيد كه از تكنولوژي مدرن فضايي در بخش هاي ديگر استفاده مي شود و از آنها سودهاي بزرگي بدست مي آيد.

- پس چه چيز باعث سقوط اقتصادي شوروي شد؟ چه كسي مسئول است؟

- ما براي زندگي در آينده بسيار شتاب كرديم و پروژه هاي عظيمي را ساختيم كه زمان برگشت پول آنها بسيار طولاني بود. ما بايد در اين پروژه ها كمتر سرمايه گذاري مي كرديم و بيشتر به اين فكر مي كرديم كه انسانها در زمان حال زندگي مي كنند و اين بسيار لازم و ضروري بود. به عبارت ديگر بايد به احتياجات روزانه مردم توجه بيشتري مي كرديم.

- شما كمونيست هستيد و حزب شما هم يك حزب كمونيستي است و اهداف خاصي را دنبال مي كند. با چه اطمينااني دست يافتن به جامعه كمونيستي را به مفهوم جامعه اي فاقد طبقه كه انسان بتواند در آن شخصيت خود را در آزادي و صلح تكامل ببخشد ممكن مي دانيد؟

- من بر اساس تجارب نسل هاي پيشين سخن مي گويم و به تحقق چنين امري باور دارم. براي مثال ده فرمان را كه از مذاهب بيرون آمده اند در نظر بگيريد. اين فرامين پل ارتباط انسان و جامعه بوده طي گذار هزاره ها به بقاي خود ادامه داده، آنها اهميت اساسي براي محتواي تمدن انسان داشته و در سير تكامل تمدن با مفاهيم گوناگون ارائه شدند. همين فرامين كارپايه جامعه كمونيستي را تشكيل مي دهند. ما هم براي آنها ارزش زيادي قايل هستيم. در اين فرامين پول پرستش نمي شود و ما هم در مكتب خودمان همين را مي گوييم. كساني كه امروز چنين مي انديشند كه با پول مي توانند تا ابد بر مسند قدرت بمانند در اشتباه بسر مي برند.داستايفسكي هم براي ايده هاي بشري ارزش زيادي قايل بود و روي انها تاكيد مي كرد.

- وضعيت وخيم سياسي و اجتماعي روسيه، بويژه در شهرها مي تواند به يك انفجار بزرگ اجتماعي بيانجامد؟

-به اعتقاد من اغتشاشات اجتماعي دير يا زود شروع خواهد شد. اما اميد من اينست كه آنها در چهارچوب قانون، يعني انتخابات حل شوند، در غير اينصورت اغتشاشات مي توانند مانند زمين لرزه اي بروز كنند. اكثريت مردم در وضع بسيار بدي بسر مي برند، در آمد آنها تا زير خط قرمز فقر سقوط كرده است و شكاف گسترده اي بين فقر و ثروت در جامعه ما بوجود آمده است. اين خود هشداري است براي يك انفجار عظيم اجتماعي.

آنکه گفت
کوپونیسم یعني کمونیسم
کشور را غارت کرد

مدافعان برنامه تعدیل اقتصادي مدعي‌اند: در زمان جنگ بجز بخش مسکن، وضعیتي کاملا مشابه با کشورهاي کمونیستي و بلوك شرق داشتیم، چون همه اجناس دولتي و جیره بندي بود و در عین حال بازار سیاه وسیعي در ارز و کالاهاي خارجي و ضروري وجود داشت. گرچه طرح مسائل اقتصادي به این شکل بیشتر یک جنگ رواني است تا واقعیت، اما حیف است اگر پاسخي داده نشود.

براستي، آیا جیره بندي و اعطاي کوپن در زمان جنگ، بدلیل شرایط خاص و اضطراري حاکم بر آن دوران و کمبود کالا براي عرضه و فشار تقاضا دلیلي به معناي رژیم اقتصادي سوسیالیستي و کمونیستي در کشور بود؟ آیا اقدامات و تصمیمات مشابه در دوران جنگ جهاني در کشوري مانند انگلستان و برقراري سیستم جیره‌بندي در آن کشور به معناي تبدیل رژیم انگلستان به رژیمي سوسیالیستي و کمونیستي بود؟

یکي از خصوصیات اقتصاد در کشورهاي سوسیالیستي نفي مالکیت خصوصي بود. حال باید از جنجال آفریناني که زیر شعار "کوپونیسم برابر کمونیسم" مانع کنترل دولت بر تجارت خارجي شدند و سرنوشت کشور را با تجارت در دست گرفتند، پرسید: اقتصاد ایران در کدام دوره پس از تاریخ تاسیس جمهوري اسلامي تاکنون ناقض مالکیت خصوصي بوده است؟

تنها در دوراني کوتاه که ابتداي پیروزي انقلاب را در بر مي‌گیرد خصوصي، دولتي و سپس تعاوني‌ها به موازات یکدیگر رشد داشته‌اند. حتي در این دوران که سه بخش اقتصادي بصورت موازي رشد مي‌کردند اجراي کامل اصل 44 قانون اساسي، علیرغم صراحت قانون اساسي، که کنترل دولت بر بازرگاني خارجي را خواستار شده، زیر فشار جناح راست جمهوري اسلامي متوقف ماند. بازرگاني خارجي در واقع هیچگاه به طور کامل در اختیار بخش دولتي قرار نگرفت و آنها که با شعار کوپونیسم برابر است با کمونیسم در برابر این اصل ایستادند مي‌دانستند که با سلطه بر تجارت و نقدینگي کشور مي‌توانند قدرت سیاسي را قبضه کنند، که سرانجام نیز کردند و فاجعه کنوني اقتصادي-اجتماعي ایران حاصل این سلطه است.

براساس آمار حسابهاي ملي کشور (بانک ملي) سهم خدمات عمومي که شامل خدمات دولتي وزارتخانه‌ها، شهرداري‌ها و تامین اجتماعي است، در سال 1359، 9ر12 درصد به قیمت ثابت بوده است. این شاخص در سال 1361 به 5ر14 درصد، در سال 1365، به 4ر12 درصد و در سال 1366 به 9ر10 درصد رسیده است.

بنابراین ملاحظه مي‌شود که تغییر ساختاري چنداني در این دوران (سال هاي جنگ) نسبت به سال 1356 صورت نگرفت. سهم بخش خدمات مستغلات و خدمات حرفه‌اي و تخصصي که عمدتا بخش خصوصي در آن فعالیت دارد، که در سال 1356، 7 درصد تولید ناخالص داخلي بود، 5 سال پس از پیروزي انقلاب 57، یعني در سال 1361 به 1ر10 درصد رسید. این شاخص در سال‌هاي 1356 و 67 به ترتیب 7ر12 و 9ر12 درصد رشد داشته است. به عبارت دیگر سهم بخش خصوصي افزایش یافته است. طي همین دوران سهم مستغلات و سایر خدمات در تشکیل سرمایه ثابت ناخالص از 6ر43 درصد در سال 1356 به 5ر53 درصد در سال 1361 و 9ر62 درصد در سال1366 رسید. این شاخصه ها، به ادعاي انجمن هاي اسلامي بازار که از زمان ریاست جمهوري مرحوم "رجائي" تاکنون پا به پاي موتلفه اسلامي دولت میرحسین موسوي را متهم به اتخاذ سیاست‌هاي سوسیالیستي مي‌کند و اکنون نیز از سایه مجاهدین انقلاب اسلامي بیم دارد و از حضور آن در کنار دولت اصلاحات هراسناک است یعني سوسیالیسم؟ ما نمي‌خواهیم نامي براي آن غارتي که طي 13 سال گذشته در کشور صورت گرفته و تاسیس بنیادهائي که در همین شماره به نام و عملکرد برخي از آنها اشاره شده انتخاب کنیم، سردهندگان کوپونسیم مساوي کمونیسم خود براي آن نامي پیدا کنند!

مدعیان سوسیالیستي بودن اقتصاد جمهوري اسلامي در دوران اولیه پیروزي انقلاب، که البته آن را متاثر از اندیشه‌هاي حزب توده ایران هم معرفي مي کنند به تشکیل شرکت‌هاي دولتي تهیه و توزیع کالاها و خدمات بازرگاني در راستاي اجراي اصل 44 قانون اساسي اشاره مي کنند. این مدعیان که خود بعدها و با خلع ید کردن دولت از بازرگاني خارجي و به قتلگاه بردن حزب توده ایران؛- از جمله به همین اتهام(!)- مبتکران و مجریان برنامه تعدیل اقتصادي شدند، ادعاي بزرگتري هم داشتند. آنها مي گفتند: اقتصادي سوسیالیستي و دولتي تمرکز گراست و همانقدر که با بازار آزاد مخالف است با آزادي هم مخالف است. این یکي از همان حربه هاي جنگ سرد جهاني علیه سوسیالیسم بود که طرفداران دیکتاتوري تجاري در جمهوري اسلامي از آن بهره گرفته و بشدت آن را دنبال مي کرد. آنها سوسیالیسم را مخالف آزادي و دمکراسي معرفي مي کردند، اما زماني که خود قدرت را بدست گرفتند و دیکتاتوري طبقاتي خویش را مسلط ساختند نشان دادند که آزادي نیز مانند هر پدیده دیگري نسبي و طبقاتي است. این آزادي براي آن طبقه و قشري که حاکمیت یافته تمام و کمال برقرار است و محدودیت پیوسته شامل حال طبقات و اقشار دیگر اجتماعي مي شود. یعني همین صحنه‌اي که اکنون در برابر خودمان در جمهوري اسلامي مي بینیم: اتاق بازرگاني، جمعیت موتلفه اسلامي، جامعه اسلامي بازار و اصناف و تشکل‌هاي همسو با آنها در کمال آزادي نه تنها بر ثروت مملکت سلطه یافته‌اند، بلکه جان مردم را هم در دست گرفته اند. حتي مدیریت زندان‌هاي ایران هم در اختیار آنهاست! آزادي از این بیشتر؟ و در برابر شاهدیم که همین طبقه که احزاب و تشکل هاي خود را دارد و سیل پول به داخل آنها روان مي کند، چشم حضور یک تشکل دانشجوئي را هم ندارد. در حالیکه خود دهها نشریه منتشر مي‌کند و بزرگترین شبکه تلویزیوني کشور را دراختیار دارد، یکساعت برنامه رادیوئي هم در اختیار دیگران نمي گذارد.

دوره 8 ساله باصطلاح سازندگي (ترمیم ویراني‌هاي جنگي که خود مبتکر ادامه فاجعه بار آن بودند) دوره شکوفائي سلطه کساني بر قدرت حکومتي بود که اقتصاد دوران اولیه برپائي جمهوري اسلامي را سوسیالیستي مي دانستند. در این دوران، از کوپونیسم دیگر خبري نبود و اقتصاد آزاد بر کشور حاکم شده بود. آیا در این دوران شاهد شکوفائي دموکراسي و آزادي‌هاي فردي بودیم؟ پاسخ روشن تر از روز است.

در این دوران، یعني دوران باصطلاح سازندگي که در واقع ویراني دیگري را بر ویراني جنگ افزود، سرمایه بخش دولتي که متعلق به ملت بود، از طریق ایجاد انحصارات بخش خصوصي در

قالب رانت‌هاي گوناگون توسط شركت‌ها و بنيادهاي تازه تاسيس به يغما رفت. بنيادهائي نظير بنياد "الزهرا" و يا بنياد قدس رضوي وابسته به آستانقدس رضوي، بنياد "كوثر" و دهها شركت و بنياد ديگر اينگونه رشد كردند و خون مردم ايران را مكيدند. (در همين شماره راه توده شمه‌اي از اين غارتگري‌ها را مي‌خوانيد)

فعالتي‌هاي بخش خصوصي و نهادها و بنيادها عمدتا در اين دوران رشد مافيائي كردند. اين رشد به هيچ روي و با هيچ منطقي، حتي با ساختارهاي شناخته شده اقتصاد سرمايه‌داري نيز همخواني نداشتند. تنها يک دولت اشغالگر مي‌توانست اينگونه ثروت يک كشور را، تا حد تاراج چوب‌هاي جنگلي به يغما ببرد. ما در اين دوره، برخلاف تبليغاتي كه سرمايه‌داري تجاري ايران در ابتداي پيروزي انقلاب و در جهت مقابله با اصل 44 قانون اساسي مي‌كرد شاهد گشايش فضاي سياسي كشور همزمان با گشايش فضاي اقتصادي نبوديم، بلكه برعكس شاهد بسته شدن فضاي سياسي كشور به سود اين سرمايه‌داري بوديم.

آزادسازي يك باره نرخ ارز، افزايش جهت گونه قيمت توليدات داخلي و واردات خارجي، نه تنها با افزايش جهشي آزادي‌ها همراه نبود، بلكه برعكس، با يورش به آنچه از آزادي‌ها باقي مانده بود ختم شد. نابساماني‌هاي اقتصادي و افزايش سريع نرخ تورم و ايجاد بدهي‌هاي بي‌سابقه خارجي چگونه مي توانست آزادي و انتقاد از سمت‌گيري اقتصادي كشور را ممكن سازد؟ نشانه‌هاي اين مخالفت سركوب شده و ناممكن بودن بيان مطبوعاتي اين فاجعه و طرح آنها در مجلس چهار و پنجم را بايد در شورش‌هاي نوبتي در شهرهاي مختلف ايران شمارش كرد كه شاخص‌ترين نمونه اش شورش در اسلام شهر است. شورشي كه در واقع تيتر خلاصي بود بر پيشاني دولت هاشمي رفسنجاني و سرآغاز تحولاي كه به انتخابات دوم خرداد 76 ختم شد. عقب نشيني از برنامه تعديل به اين دليل اجتناب ناپذير بود، اما طرفداران اين سياست اقتصادي، پس از انتخابات 76 نيز اميد خود را از دست نداده و از يكسو با حضور در دولت خاتمي و از درون كابينه مانع تغيير اين برنامه شدند و از سوي ديگر با انواع جنايات و توطئه‌ها در برابر آزادي نسبي مطبوعات ايستادند تا از آزادي غارتگري خود زير نام ارزش‌ها دفاع كنند. براستي هم چه ارزشي بيشتر از دهها ميلياردي كه به جيب زده اند!؟

همزمان با بستن مطبوعات، طرفداران برنامه تعديل و تبديل ايران به تجارتخانه‌اي بزرگ، فشار براي ادامه برنامه‌هاي تعديلي را به همان سبک و سياقي كه در دولت هاشمي رفسنجاني پياده شده بود پي گيرفتند. شوراي شهر تهران، از جمله به همين دليل فلج شد!

سياست شوك درماني در اقتصاد، كه از شاخصه‌هاي برنامه تعديل اقتصادي است، موجب توقف ناگهاني فروش اضافه تراكم در بخش مسكن در شهر تهران شد. سال جاري با اين شوک اقتصادي، شانه به شانه شوک‌هاي سياسي رو به پايان است.

در خوش بينانه‌ترين حالت، اعلام ناگهاني توقف فروش تراكم بدون در نظر گرفتن شرايط ساختار سياسي و قدرت‌هاي اقتصادي و اعمال نفوذ آنان بر اقتصاد، موجب افزايش ناگهاني قيمت مسكن، بي‌برنامگي در سياستگذاري و نهايتا ايجاد رانت براي گروه‌هاي صاحب نفوذ خواهد شد.

اقتصاد كشور چه در دوران 8 ساله تعديل اقتصادي و چه در دوران كنترل و دخالت دولت بر اقتصاد در دوران جنگ، با مشكل مديريتي نيز دست به گريبان بوده است. چه در دوراني كه چين مدل مطلوب اقتصادي و سياسي بوده و چه در دوراني كه سنگاپور روياي اقتصادي طرفداران تعديل بوده مديران كليدي اقتصاد در جمهوري اسلامي پيوسته ثابت بوده‌اند و نقش تعيين‌كننده‌اي در تصميم‌گيري اقتصادي نيز داشته‌اند. همانگونه كه مبلغ اقتصاد سوسياليستي اسلامي، مجري برنامه تعديل اقتصادي بانک جهاني شد. و در عين سرداري جنگ، سرداري سازندگي را هم خود عهده دار شد!

(از جنگل‌هاي سبز ويتنام تا .... از ص 35)

اخيرا كميته اي از طرف امريكا بنام "كميته رهايي عراق" تشكيل شده و مشاور آن كميته سناتور "باب كري" يعني يكي از بزرگترين نقش آفرينان كشتار مردم در ويتنام است.

بارها از من سئوال شده كه نظرم در باره "اجراي حكم مرگ" در امريكا چيست؟ و همواره هم در جواب گفته ام "امريكا كشور مرگ و اعدام است". شما ملاحظه كنيد 25 در صد كل زندانيان جهان در امريكا هستند، يعني قريب به دو ميليون زنداني. از اين رقم 40 در صد سياهپوست هستند. من ديگر از زندگي خفت بار سياهان در "گتوها" چيزي نمي گويم. مواد مخدر، فحشا، آدم فروشي و آدم كشي كه همگي با هم يک مافيا را تشكيل ميدهند بخشي از زندگي عادي در امريكاست و همين هم به اسم دمكراسي در گوش مردم جهان تبليغ مي شود.

اگر جوانان ايران آنگونه فكر كنند كه شما گفتيد بايد به آنها گفت كه امريكا خواهان سرنگوني حكومت روحانيون در ايران نيست، هنوز با آنها كار دارد. امريكا خواهان كنترل مردم ايران است، همانطور كه مردم كشور خود را كنترل مي كند. فراموش كردن درسهاي تاريخ عواقب هولناک به همراه دارد.

(بقيه جنگ دائم را با مقاومت .. از ص 37)

زمان خاتمه دادن به جنون جنگ را نبايد از دست داد

ما براساس تجربه خود می دانیم که "دفاع از سرزمین" چه معنایی دارد: کشتن و کشته شدن بخاطر منافع کسانی که بر ما حکومت می‌کنند! زمانی برای "نبرد علیه کمونیسم" زمانی برای مقابله با "مواد مخدر" و اکنون "جنگ علیه تروریسم". آنها همیشه تحت پوشش شعارها و مفاهیم مورد نظرشان ما را به میدان می‌فرستند.

موقعیت امروز و جنگ طلبی‌های امروز تفاوتی با جنگ‌های گذشته که بخاطر اعمال قدرت، سود و استثمار انجام شد ندارد.

برای صاحبان قدرت، صرفنظر از اختلافاتشان، کشته شدگان 11 سپتامبر مطرح نیستند. آنها از احساسات ما برای مقاصد جنگی خود استفاده می کنند. ما به تجربه خود دریافته‌ایم که اگر گردان‌های رزمی قابل اعتماد و گوش به فرمان در اختیار نداشته باشند قادر به جنگ نخواهند بود. ما دریافته‌ایم که در ارتش‌های تجاوزگر چیزی جز چرخ دنده‌ای کوچک برای به حرکت در آوردن ماشین مرگ نیستیم. و باز با تجربه خود می‌گوئیم که یگانه راه مقابله با سیاست‌های جنگی، سازمان بخشیدن به مقاومت در درون ارتش‌هاست.

با ستم دیدگان دنیا متحد شویم و نه با ستمکنندگانی که ما را برای کشتن یکدیگر به میدان می‌فرستند.

شورای سربازان ضد جنگ ویتنام

3 شركت "آستان قدس رضوي"، "باقيات الصالحات" و "ضامن آهو" قاچاق چوب و نابودي جنگل هاي شمال را پيش مي برنند!

گريـه كن
جنـگل سبـز
بايد دوباره از ريشه روئيد

آنها كه در تيمچه‌هاي تو در توي بازار سنتي ايران به كمين انقلاب 57 نشسته بودند، پس از فراز و فرودهاي پرشمار و به خاكسپاري بسياري از آرمانخواهان مذهبي و غير مذهبي آن انقلاب، ابتدا با تيشه به جان ريشه‌هاي مردمي انقلاب افتادند و سپس با تبر به جنگل‌هاي سر به هم آورده شمال رفتند. سفره مردم را در شهرها خالي كردند و هزاران هكتار از جنگل‌هاي شمال را از درخت. در شهرهاي ايران كهنسال‌ترين سياستمداران و مبارزان انقلابي ايران را به دار كشيدند و در جنگل‌هاي شمال كهنسال‌ترين درختان بلوط را به خاك انداختند و آن را به پول تبديل كردند. درختان سر به هم آورده در جنگل‌هاي گيلان و مازندران همان سرنوشتي را يافتند، كه اجتماع انقلابيون و آرمانخواهان سر به هم آورده در شهرها!

دفتر اعدام هاي دسته جمعي در زندان هاي ايران و قتل هاي زنجيره اي كه از سال 70 با قتل فجيع دكتر سامي در دفتر طبابتش آغاز شد و با قتل داريوش فروهر در خانه اش ادامه يافت و همچنان با ربودن عليرضا جباري ادامه دارد، سرگذشتي يكسان با جنگل هاي به قتل عام شده ايران دارد. عاملين هر دو فاجعه نام هاي مختلف دارند، اما از يک آبشخور سيراب شده اند، خون سبز درختان را با خون گلگون آرمانخواهان و انقلابيون يكجا سر كشيده اند:

روزنت‌هاي ايران مي نويسند: " شركت‌ها، تحت عناوين مقدس "آستان قدس رضوي" "باقيات الصالحات" و "ضامن آهو" به جان جنگل هاي ايران افتاده‌اند تا كمتر كسي جرات مقاومت در برابر فعاليت‌هاي آنان را داشته باشد."

بايد دوباره از ريشه روئيد!

امسال مردم گيلان مي خواستند در يک نمايش نمادين يک درخت تنومند را در شهر رشت روي شانه به نشانه نابودي جنگل‌هاي گيلان و اعتراض به آن، از سبزه ميدان تا ميدان شهرداري رشت تشييع كنند. در آخرين روز، نيروي انتظامي و مقامات امنيتي استان با انجام اين مراسم مخالفت كردند، همانگونه كه از برپائي سالروز قتل محمد مختاري و پوينده امسال جلوگيري كردند!

قاچاق چوب، در شبكه‌هاي غارت و قاچاق!

در بين كليه مناطق جنگلي كشور، جنگل‌هاي شمال به لحاظ قدمت، ذخاير ژنتيكي مهمي نيز به حساب مي آيند. (بقيه در ص 32)

نشريه خزر چاپ گيلان:
900 ميليون تومان در آمد سالانه
شوراي 18 نفره رهبري مافياي چوب در گيلان

به نظر مي‌رسد كه طي چند ماه اخير مبارزه با قاچاق چوب به مرحله حساسي رسيده باشد. قتل يك جنگلبان در تالش، زخمي شدن چند جنگلبان ديگر در آستارا و حمله به تعدادي ديگر در شهرهاي مختلف گيلان نشان مي‌دهد كه قاچاقچيان چوب از چنان سود سرشاري برخوردارند كه حاضر به قتل جنگلبانان ميشوند.

در حقيقت با تشديد اقدامات نظارتي و حفاظتي از سوي ماموران سازمان منابع طبيعي، قاچاقچيان چوب نيز كه با تنگنا مواجه شده‌اند، خشونت بيشتري به خرج داده تا همچنان تجارت غيرقانوني خود را تداوم بخشند.

آنچه مسلم است وسعت قاچاق چوب در شمال كشور از چنان حجم بزرگي برخوردار است كه ارائه آمارهاي آن بسيار نگران‌كننده مي‌نمايد. در همين ارتباط يك مقام ارشد در سازمان جنگلها و مراتع ميگويد: تاكنون 502 قاچاقچي چوب را شناسايي كرده‌ايم. آنها افرادي هستند كه 2 تا 9 بار به جرم قاچاق چوب دستگير شده اند ولي مجدداً بكار خود ادامه ميدهند. از اين مقدار نزديك به 18 نفر نقش محوري و 8 نفر نقش هسته سازمان را بازي ميكنند. اين وضعيت نشان مي‌دهد كه يك سازمان غيرقانوني در حال شكل‌گيري است كه منافع خود را از راه قاچاق چوب تامين ميكند. در اين سازمان، كاميون‌هاي حامل چوب قاچاق، اسكورت ميشوند.

اين مقام مسئول مي‌افزايد: در حالي كه حداكثر جريمه و مجازات قاچاق چوب 400 هزار تومان است، يك كاميون چوب قاچاق حدود 6 ميليون تومان خريد و فروش ميشود و چنانچه يك كاميون 10 مرتبه چوب قاچاق حمل كند، حداكثر 2 بار دستگير ميشود. بنابراين ريسك 800 هزار تومان مجازات در برابر 60 ميليون تومان درآمد ، بسيار ناچيز و كم است. در سال گذشته ارزش چوب قاچاق شده 900 ميليون تومان بوده است.

واقعيت آن است كه هر روزه بر اثر قطع غيرقانوني درخت و قاچاق چوب، سطح وسيعي از جنگل هاي شمال ايران كاسته ميشود و اين در حالي است كه مبارزه با قاچاقچيان چوب هنوز به نتيجه‌اي اميدبخش نرسيده است. هر چند كه در اين ميان برخي مسئولان محلي از كاهش كشف چوب‌هاي قاچاق در يكسال اخير خبر مي‌دهند و آن را ناشي از كاهش قاچاق ميدانند، نبايد از نظر دور داشت كه كاسته شدن از تعداد كشف محموله هاي قاچاق لزوماً به معناي كاهش قاچاق نيست چرا كه با توجه به سود سرشار اين اقدام غير قانوني براي مافياي چوب، بي‌ترديد آنان همزمان با سختگيري. مراقبت‌هاي بيشتر ماموران دولتي، روشهاي جديدتري را بكار ميگيرند تا از احتمال توقيف محموله هاي آنان كاسته شود. بي‌گمان همانگونه كه مديركل و دفتر فني حفاظت

و حمايت از جنگلها و مراتع كشور از سازمان يافتگي قاچاق چوب در جنگلهاي كشور خبر ميدهد، اكنون مافيايي در اين بخش از اقتصاد شكل گرفته است كه به خاطر تجارت سياه 9 ميليارد ريالي خود حاضر است جنگلبانان را به قتل رسانده و آنان را مضروب ساخته و همچنان به چپاول ثروت ملي ادامه دهد.

در حقيقت هنگامي كه جنگلبان تالشي چند ماه پيش در خانه خود و ميان خانواده اش، به قتل رسيد، زنگ خطري بصدا درآمد كه طنين آن شدت يافتن صداي اره قاچاقچيان چوب در جنگلهاي گيلان است.

بقيه گريه كن جنگل سبز از ص 31

سطح جنگلهاي ايران را 12 ميليون و 400 هزار هكتار ارزيابي كرده‌اند، كه البته بطور رسمي اين آمار 7 ميليون و 499 هزار هكتار عنوان شده‌است. جنگلهاي شمال كشور، يكي از جنگلهاي بكر دوران چهارم زمين‌شناسي‌اند كه در حال حاضر، مشابه آنها در مناطق ديگر جهان و اروپا فسيل شده‌اند؛ اين بدان معناست كه جنگل‌هاي شمال، فسيل زنده و در جهان بي‌نظيرند و به عنوان يك مرجع تحقيقاتي و پژوهشي مي‌توانند بسيار مؤثر باشند؛ اما تجاري كه تاريخ و فرهنگ ملي ايران را با پول مي سنجند اين ميراث را به تاراج برده اند.

ايران با ميانگين بارش 250 ميليمتر باران در سال، يكي از مناطق خشك و نيمه‌خشك در دنيا محسوب مي‌شود و ويژگي‌هاي اقليمي خاص آن، مديريت شايسته و قوي جنگل و پوشش گياهي را مي‌طلبد. امري كه در جمهوري اسلامي بدان بهائي داده نمي‌شود و سيل‌هاي سال‌هاي اخير در مازندران و گيلان (بويژه در گرگان) از جمله ناشي از نابودي جنگل‌ها و غارت چوب‌هاي آن است.

100 گونه گياهي پهن‌برگ و 4 گونه درختي سوزني‌برگ در جنگل‌هاي شمال ثبت شده‌است.

همچنين، 191 نوع پرنده، يعني بيش از 50 درصد كل پرندگان كشور در جنگل‌هاي شمال زندگي مي‌كنند. آنها كه جنگل ها را نابود مي‌كنند و پول آن را به بانک هاي دوبي منتقل، آشيانه اين پرندگان را هم نابود كرده‌اند.

(بقيه سياست ايالات متحده از ص 38)

در نهم ماه مارس2002 نشريه لس آنجلس تايمز گزارشي در رابطه با يک سند محرمانه از وزارت دفاع ايالات متحده منتشر كرد. براساس اين سند رهبري ايالا متحده در آينده عليه هدف‌هايي كه در مقابل سلاح‌هاي غير هسته‌اي مقاوم هستند و همچنين در "موارد نظامي غافلگيركننده" استفاده از سلاح‌هاي هسته‌اي را حق خود مي‌داند. در اين سند به وضوح از هفت كشور بعنوان اهداف احتمالي حملات هسته‌اي نام برده مي شود: عراق، ايران، سوريه، ليبي، و كره شمالي. همچنين چين و روسيه در ليست اين كشورهاي قرار دارند. بدين ترتيب ايالات متحده پس از 57 سال كه از فاجعه كشتار اتمي در هيروشيما و ناكازاكي مي‌گذرد در صدد است بار ديگر كابوس استفاده از سلاح اتمي را از تخيل به واقعيت تبديل كند. استفاده از سلاح‌هايي با قدرت تخريبي چندين برابر بمب هاي اتمي سال 1945.

براي مبارزه در راه حقوق امروز خود

جنبش كارگري

با گذشته خود آشنا مي شود

همزمان با تعميق بحران توليد در صنايع ايران و گام‌هائي كه در جهت تشديد خصوصي‌سازي و سپرده شدن سرنوشت صنايع كشور بدست بخش تجاري حاكميت برداشته مي‌شود، موج تازه‌اي در واحدهاي كارگري تهران براي آگاهي از پيشينه مبارزات صنفي كارگران آغاز شده است.

نسل جديد كارگران كشور كه در حاشيه شوراها و انجمن‌هاي اسلامي كارخانه‌ها فعال‌اند و از داشتن ارگان‌هاي صنفي خود مانند سنديكا محروم‌اند، اكنون مي‌كوشد با گذشته جنبش كارگري كشور آشنا شده و سرنوشت خود را به سرنوشت كل جنبش كارگري جهان و مبارزات صنفي – سنديكائي پيوند بزند.

در پي اين تكاپوي جديد و بدنبال مراجعات مكرر و درک نياز جنبش كارگري به آگاهي از گذشته جنبش كارگري در كشور، جمعي از فعالان سنديكاهاي كارگري ايران، كه پيشكسوتان اين جنبش محسوب مي‌شوند نشست‌هاي ماهانه‌اي را در تهران بصورت منظم سازمان دادند. اين نشست‌ها قرار است پنجشنبه هر ماه در انجمن بازهاي تهران برگزار شود و از هم اكنون كانون كارگران بازنشسته آمادگي خود را براي همكاري اعلام داشته است. مطابق برنامه‌اي كه در نظر گرفته شده كارگران قديمي و آشنا به امور صنفي در صنف كفاش و خياط مسائل مربوط به اشتغال، حقوق و دستمزد، قانون كار و قراردادهاي دو جانبه و نقش وزارت كار بعنوان تنظيم‌كننده مناسبات كارگران و كارفرمايان را در اين نشست ها تشريح خواهند كرد.

اين نشست‌ها كاملا صنفي و حقوقي است و برخلاف روش و سمت‌گيري خانه كارگر كه عمدتا مي كوشد نقش پل ارتباطي بين حاكميت و كارگران را ايفاء كند، مبتكران اين نشست مي‌كوشند، به دور از هر نوع سياست‌زدگي و گرايش‌هاي مذهبي و يا فكر امور صنفي، حقوق كارگران و ضرورت تشكل‌هاي مستقل كارگري را براي نسل جديد كارگران ايران تشريح كنند.

اعتصابات و تظاهرات كارگران در دوران اخير كه با هدف دستيابي به حقوق و جلوگيري از بيكاري و افزايش دستمزد بصورت پراكنده صورت گرفت و با تهاجم گروه‌هاي فشار روبرو شد، در واحدهاي كارگري ايران (بويژه در تهران بزرگ) موجب رشد انديشه ضرورت آگاهي به حقوق صنفي و تشكل‌هاي مستقل و سراسري را در ميان كارگران شد و به همين جهت كارگران و فعالان با سابقه كارگري ايران پذيرفتند طي نشست‌هاي ماهانه علاوه بر سابقه جنبش كارگري ايران، مسائل صنفي-حقوقي كارگران را تشريح كنند. ضرورت ارتباط بين واحدهاي كارگري مختلف در تهران بزرگ و سپس گسترش اين ارتباط تا شهرهاي بزرگ صنعتي كشور نيز از جمله انگيزه‌هاي برپائي نشست‌هاي ماهانه مورد بحث است.

شش دهه خيانت به جنبش‌هاي

مردمي در ايران با شعار

مرگ "بر توده اي"

همراه بوده است!

ك. رحماني

در اين هفته ها كه حلقه فشار را بر مسلمانان طرفدار اصلاحات از جانب مخالفان داخلي و حكومتي آنها تنگ‌تر شده و حتي عليه محمد خاتمي هم در تظاهرات سازمان داده شده شعار داده مي شود، اين جمله زنده ياد كيانوري بيشتر برايم قابل درك است: "با شعار "مرگ بر توده‌اي" خيانت به انقلاب آغاز شد".

اكنون تكرار و ادامه اين شعار به نوع ديگري و به شيوه ديگري و عليه نيروهاي ديگري در داخل كشور و از سوي همان گروه ها و سازمان‌هاي ضد توده‌اي شناخته شده سابق نيز چيزي جز مقابله با جنبش درون كشور و سر آغاز خيانت به آن نيست.

آنچه در داخل كشور مي‌گذرد، در پوشش ديگري، در خارج از كشور هم دنبال مي‌شود، با اين تفاوت كه رنگ ضد توده‌اي مخالفت با اصلاحات و يا عدم درك درست روند پر فراز و نشيب اصلاحات در داخل كشور، در اينجا، يعني در خارج از كشور بيش از داخل كشور با توده‌اي ستيزي همراه است.

ميوه تلخ كنفرانس برلين همچنان بر سر سفره مخالفان حزب توده ايران خود نمائي مي‌كند، همچنان كه دسر بعد از توطئه همه مخالفان انقلاب و اصلاحات در داخل حكومت است.

من خوب به ياد دارم راه توده نوشت (اطلاعيه شماره 99): "مخالفان جنبش مي خواهند سياست خود را بنام "اپوزيسيون" عليه حزب توده ايران بكار ببرند. شاخص مشترك "اپوزيسيون" خارج كشور، گرايش‌هاي ضد توده‌اي آنها، پرونده سازي و مبارزه با تاريخ حزب توده ايران است، حزبي كه عامل مهمي در ايجاد تحولات انقلابي در شعور توده‌هاي مردم ايران بود. مگر راه توده چه مي گويد كه "اپوزيسيون" خارج كشور و ارتجاع داخلي با توپخانه توهين و افترا به آن پاسخ مي‌دهند. راه توده معتقد است و نوشت: "انقلاب ما وظايف اجتماعي و اقتصادي خود را هنوز به انجام نرسانده است ... و آينده به ناگزير تغييرات متنوع و مهمي در تصورات ما درباره اين روند بوجود خواهد آورد."

راه توده نوشت: "درك ناقص از تاريخ براي نيروهاي اجتماعي پديده هولناكي است! چرا كه به تبع آن موضع‌گيري نادرست در برابر رويدادهاي اجتماعي شروع مي‌شود." و از قول لنين نوشته شد كه "افراد تا زمانيكه در وراي هرگونه عبارت پردازي‌ها، بيانات و وعده‌هاي اخلاقي، ديني، سياسي و اجتماعي نتوانند منافع طبقاتي اين يا آن قشر را تشخيص دهند، هميشه در صحنه سياست قرباني خودفريبي‌ها بوده و خواهند بود".

جرم توده‌اي‌ها همين روشن بيني علمي است، كه نه تنها مخالفان چپ نماي حزب در خارج از كشور، بلكه دشمنان جنبش اصلاحات در داخل كشور هم از آن بيمناكند و با آن در ستيز. چنان كه هر جا كوچكترين همسوئي در گفتار و كردار نيروهاي مذهبي با اين بينش مي‌بينند بر آن مارك توده‌اي مي‌زنند. آتش تبليغات از اين توپخانه به روي هاشم آقاجري باز شد و به همين جرم محكوم به اعدام شده است. مسلماني كه تئوريسين اسلامي بخشي از جنبش اسلامي كشور است.

در ميان نيروهاي اپوزيسيون و اكثرا خارج از كشور راه توده بعنوان نماد سياست و مشي توده اي متهم است به دنباله روي از اصلاحات و اصلاح طلبان. اين روي ديگر سكه‌ايست كه ارتجاع در داخل كشور با آن به خريد افكار عمومي مي رود. آنها اصلاح طلبان را متهم به دنباله روي از توده ايها مي‌كنند!

راه توده چه مي‌گويد كه اينگونه از دو سو مي‌كوشند عرصه را بر آن تنگ كنند؟ راه توده مي گويد: نبايد فراموش كرد كه حل مسايل مبرمي كه مردم و جنبش پيوسته با آن روبرو است، بطور نيرومند، اما گام به گام و با مقابله بي‌امان با بحران‌هائي كه بر سر راه آن مي آفرينند پيش مي‌رود.

در خارج از كشور، برخلاف نيروهاي درگير مبارزه در درون كشور، از درك اين امر عاجزند كه اصلاحات انقلابي به يكباره و در يك دوران بسيار كوتاه تحقق نمي‌يابد. اين مبارزه از واقعيات و آرايش نيروهاي جامعه ما جدا نيست و از مراحل گوناگون مي‌گذرد و اشكال مبارزه را نيز مردم خود بر اساس شرايط و موقعيت‌ها انتخاب مي‌كنند. تكامل مسالمت‌آميز و يا غير مسالمت‌آميز جنبش پيش از همه بستگي به نيروي جنبش و امكان و توان مانور و مقابله ارتجاع دارد، نه به شعارهاي چپ روانه و يا راست روانه "اپوزيسيون" خارج كشور. اساس مشي غير اصولي و بي مصرف "اپوزيسيون" خارج كشور كه به مشي توده‌اي راه توده حمله مي‌كنند، ناتواني آن در درك ويژگي جنبش مردم است. اينان ضمن "پريدن" از موانع عيني و موجود بر سر راه جنبش براي خويش رسالت انقلابي نيز قائلند، در حاليكه فاقد اسلوبي علمي براي تحليل عيني و مشخص از توازن نيروها هستند و آنجا كه سرشان به سنگ مي‌خورد و تخيلاتشان با موانع جدي روبرو مي شود بجاي درس گرفتن از آنچه پيش آمد، بر آتش ضد توده اي خود مي افزايند. اين درست همان كاري است كه ارتجاع نيز از زاويه ديگري مي كند. آنجا كه نمي‌تواند با آگاهي مردم بجنگند و فريب مردم ديگر ناممكن مي‌شود، آنجا كه ابزار مذهبي كاربرد خود را از دست مي‌دهد و توطئه‌ها يكي بعد از ديگري بي‌ثمر مي شود، بجاي ديدن و پذيرش واقعيت اين و آن را متهم به توده اي بودن مي كنند و بر حريق ضد توده اي خود نفت مي پاشند. نمايندگان مجلس را توده اي معرفي مي‌كنند، اعضاي كانون نويسندگان را توده‌اي مي‌شناسند، هر تجمعي براي در گذشت چهره هاي انقلابي كشور از نظر آنها تجمعي توده‌اي است و هر سخني كه كوچكترين همسوئي با مشي توده‌اي داشته باشد، سخني توده ايست.

يک نمونه از بينش توده‌اي راه توده، مواضعي است كه در برابر نيروهاي نظامي دارد. مواضعي كه نه تنها از سوي اپوزيسيون چپ نماي خارج از كشور قابل درك نيست، بلكه با كمال تاسف از سوي منتشركنندگان نشريه "نامه مردم" نيز هضم شدني نبود!

وقتي راه توده نوشت: "ضرورت پيوند نيروهاي مسلح به جنبش يك امر انقلابي است" نه تنها مخالفان هميشگي مشي توده‌اي آن را رد كردند، بلكه نويسندگان نامه مردم هم به ستيز با آن برخاستند و نوشتند:" راه توده مي‌خواهد فرماندهان گردن زن و قلم شكن و زبان ببر را به جنبش وصل كند" و سپس مدعي شدند "همه سر و ته يك كرباس هستند"

آنها فراموش کردند که سخن بر سر تجمع همه نیروها و بیرون کشیدن ابزار سرکوب حاکمیت از دست آن و متصل کردن آن به جنبش است و نه بر سر این و یا آن فرمانده و ادعاهایي که مي‌کند و یا رعب و وحشتي که ایجاد مي کند. آنها نمي‌توانند این درک علمي مشي توده اي را بپذیرند که واحدهاي نظامي در هر حاکمیتي و با هر ایدئولوژي و باور مذهبي، بهر روي داراي وابستگي‌هاي طبقاتي است و در درون خود قشربندي دارد. هیچ آقازاده اي سرباز و پاسدار ساده و حتي فرمانده درجه دو و سه نیست، بلکه این روستائیان، جوانان حاشیه‌نشینان شهري، فرزندان کارگران و زحمتکشان کشورند که در نیروهاي مسلح به خدمت گرفته شده‌اند. اگر تهدید یک فرمانده نظامي نماینده طرز اندیشه و عمل تمام فرماندهان و زیر دستان او باشد، که در اینصورت در هیچ کجاي دنیا ارتش و قواي مسلح از کنار حکومت‌هاي خونریز دور نمي‌شود. در حالیکه ما در جهان معاصر نمونه‌هاي فراواني داریم که خلاف این نظر را ثابت مي‌کنند. حتي در میان فرماندهان رده بالاي نظامي یک کشور. ایران نیز جزیره‌اي بکر در جهان نیست که این قانون شامل حال آن نشود. مگر کساني با همه ادعاهاي خود توهمان و تبلیغات حاکمیت ارتجاع در جمهوري اسلامي را پذیرفته باشند که با نفي وابستگي‌ها و گرایش‌هاي طبقاتي افراد ساده و یا فرماندهان نظامي در نیروهاي مسلح ایران، اسلام را خمیرمایه وحدت خدشه ناپذیر در نیروهاي مسلح مي‌داند. همانگونه که فرماندهاني در نیروهاي نظامي ونزوئلا اکنون در کنار و یا روبروي دولت ملي این کشور صف کشیده اند، در ایران نیز یا صف کشیده‌اند و ما نمي بینیم و یا صف خواهند کشید و همگان خواهند دید.

مدعیان حزب توده ایران، واقعیاتي به این آشکار را نمي‌توانند ببینند و بجاي کوشش براي نزدیکي به روح اساسنامه‌ها و برنامه‌هاي اولیه حزب توده ایران، به صورت راه توده چنگ مي اندازند و از این نشست تا آن نشست سرخود را گرم مي کنند و منتظر عبور زمان مي‌مانند که شاید دري به تخته‌اي خورده و ادعاهاي آنها ثابت شود. ادعاهائي که تازه اگر ثابت شود به نام مخالفان شناخته شده‌تر حزب توده ایران ثبت مي‌شود نه بنام کساني که خود توده‌اي‌اند و از نظر آن آقایان متهم!

بحث دیگري که راه توده با اپوزیسیون دارد تکامل جنبش، رشد آگاهي مردم در طول زمان و ضرورت حفظ ارتباط مردم با یکدیگر و دفاع از آزادي ها، حتي در اندک‌ترین حد آن است. وقتي کساني در مهاجرت یکشبه مي‌خواهند انقلاب کنند و ولي فقیه را به زیر بکشند و یا وقتي شرایط کشور را سیاه و دیکتاتوري را مسلط اعلام مي‌کنند، دیگر جائي براي بهرمگیري از شرایط موجود برایشان باقي نمي‌ماند و ضرورتي هم نمي‌بینند که اگر توازن نیروها عقب نشیني هم هم اجتناب ناپذیر کند و یا به جنبش تحمیل شود، این عقب نشیني را باید وجب به وجب انجام داد و براي هر وجب از آن تا آخرین رمق و با چنگ و دندان جنگید و هر وجب عقب نشیني را به پرداخت قیمتي سنگین براي نیروي مخالف جنبش تبدیل کرد.

راه توده به موجب همین باور و اینکه زمان به سود نیروهاي مخالف جنبش نیست نوشت: ".... یك گام به پیش اصلاح طلبان داخل کشور در اوضاع کنوني این است که آنان بر وسعت پایگاه خود بیافزایند... اما نیروهاي خارج کشور چه "چپ" و چه "راست"، پاسخ نظرات تئوریك خویش را نه در پیگیري تکامل جنبش و آزمون خود توده‌ها در درك شرایط مشخص ملي کشور، بلکه در پافشاري بر ذهنیات و اراده گرائي خود جستجو مي کنند. نگاه توهم آمیز و مشکوك به تغییرات عیني و به روند جنبش اصلاحات انقلابي در کشور و ندیدن واقعیت هاي موجود در نهایت خود فلج کامل نیروهاي اپوزیسیون را موجب خواهد شد."

برخلاف سالهاي دهه 1940 که کنفدراسیون خارج کشور سخنگوي مردم داخل کشور شده بود، این بار و بدلیل حضور جنبش در صحنه سیاسي کشور، همه چیز در آنجا معنا پیدا مي کند، در داخل کشور و به همین دلیل است که پیش از نگران فلج شدن و یا فلج نشدن اپوزیسیون خارج کشور باشیم، باید دغدغه ضرورت تنگ‌تر کردن حلقه محاصره جبهه راست در داخل کشور را داشت. مشي و سیاست توده‌اي، در کنار توده مردم ایران مفهوم پیدا مي کند، در غیر اینصورت حضور در زیر هر پلاکاردي که نام حزب توده ایران را داشته باشد، اما محتواي توده‌اي آن را نداشته باشد به معني توده اي بودن نیست!

(ناتو در پراگ به ... از ص 39)

از مذاکراتي که به عقیده آن کشور فقط باعث اتلاف وقت مي‌گردند خسته شده است! در ژانویه سال گذشته پاول ولفوویتس، معاون وزیر دفاع ایالات متحده دکترین "اتحادیه عمل گراها" را اعلام نمود که از آن اینطور استنباط مي‌گردد که ایالات متحده از بحث‌هاي "فرمالیته" خسته شده و خواهان اقدام سریع به آن چیزي است که مي خواهد و بسته به موقعیت و زمان "متحدین" مناسب را براي خود یافته و انتخاب مي‌کند. حال این سؤال پیش مي‌آید که چرا ناتو از مدتها قبل لغو نشده و اصولا فایده گسترش وسیع آن - حتي بعنوان یک "منطقه آزاد نظامي" براي ایالات متحده چیست؟ واشنگتن براي این امر سه دلیل اصلي دارد:

اولا ایالات متحده مي‌تواند هر جا که لازم دانسته ، نیاز آن احساس شود و در جهت منافعش باشد به توانایي‌هاي نظامي و موقعیت استراتژیکي اعضاي پیمان دسترسي داشته باشد،

دوم اینکه بویژه کشورهاي کوچک که بعنوان اعضاي جدید پذیرفته مي‌شوند بازار عظیمي هستند براي صنایع نظامي ایالات متحده چرا که از جمله شرایط عضویت در پیمان مدرنیزه کردن ارتش و ادوات نظامي مي‌باشد و بالاخره

سوم اینکه ایالات متحده از طریق گسترش منطقه نفوذ ناتو در واقع پایگاههاي نظامي و خطوط تدارکاتي "پشت جبهه"بیشتري را براي خود ایجاد مي کند که براي آن کشور با دکترین "تنها ابر قدرت نظامي "بودن و ماندن از اهمیت حیاتي برخوردار است. از این رو وظایف "ناتو جدید" را بایستي در چارچوب سازماندهي مجدد ساختار راهبردي ایالات متحده و مناطق تحت الامر آن جستجو نمود. نه به بروکسل و مونیخ که پایگاههاي سیاسي و نظامي ناتو هستند بلکه به

U.S.European Command (USEUCOM)

در هایدلبرگ (آلمان) و اشتوتگارت (آلمان) و به

U.S.Central Command (USCENTCOM)

در تمپا (فلوریدا) نظر افکند. منطقه نفوذ "یو.اس. ایکوم" در شرق تا روسیه و قفقاز، در غرب تا گرینلند و کانادا و در جنوب تا جنوب آفریقا و منطقه نفوذ "یو.اس.سنتکوم" تمام خاور میانه و شمال و شرق آفریقا را در بر مي‌گیرد. مهمترین و تعیین‌کننده‌ترین تصمیمات نظامي در "یو.اس. ایکوم" و "یو.اس.سنتکوم" گرفته شده و در مناطق تحت نفوذ به اجرا در مي‌آیند؛ ناتو فقط یک زائده است و بس. بدین ترتیب است که ناتو در پراگ بخاک سپرده شد."

ما براي صلح ايستاده ايم

از جنگل هاي سبز ويتنام تا صحراي سوزان عربستان

گفتگوي "م. باران" با يک سرباز قديمي ضد جنگ ويتنام که بدليل مبارزه براي صلح به امريکا راه ندارد

"دارنل استيون سامرس" از پيشکسوتان جنبش ضد جنگ ويتنام در امريکاست. او که متولد 1947 است، در سال 1966 وارد ارتش امريکا شد و دو سال بعد به ويتنام اعزام شد. در ويتنام بدليل مخالفت با ادامه جنگ بازداشت، زنداني و سپس به امريکا باز گردانده شد. در سال 1970 يکي از بانيان "مرکز فرهنگي مالکم ايکس" و سپس سخنگوي آن شد. استيون سامرس بعدها به آن دليل که در امريکا تحت تعقيب بود و خطر جاني او را تهديد مي کرد خاک امريکا را ترک کرده و از سال 1972 در کشورآلمان مقيم شد.

در سال 1982 در کميته "جنگ را پايان دهيد" در اروپا شرکت کرد. در همان سال حکم دستگيري اش توسط ژنرال الکساندر هيگ دبيرکل وقت ناتو صادر و زنداني شد.

او که متولد ميشيگان است، در "گتو"هاي مختلف بزرگ شد و مبارزه عليه تبعيض نژادي و مبارزه اجتماعي را در همان گتوها آموخت و از 12 سالگي مبارزه را شروع کرد.

گفتگوي زير با استيون، با انگيزه آگاهي از مقاومت هاي احتمالي در ارتش امريکا، در صورت آغاز جنگ در عراق و گسترش آن در منطقه صورت گرفت که مي خوانيد:

- از جنگ ويتنام نزديك به 30 سال مي گذرد. در اين مدت آتشفشان هاي زيادي خاموش شده اند، اما امثال تو گويا همچنان فعالند؟

استيون: اين که آتشفشان هاي زيادي خاموش شده اند يك واقعيت است، خيلي ها ديگر فعال نيستند. گاه از خودم دليل اين خاموشي را مي پرسم. آنچه در باره خودم مي توانم بگويم اينست که معتقدم سرنوشت ما به فعاليت سياسي که مي کنيم بستگي دارد. شخصا در اين چارچوب است که از خود احساس رضايت مي کنم. خيلي ها بدليل سرخوردگي ها و يا تغيير اوضاع سياسي و يا طولاني شدن زمان مبارزه و دست نيافتن به آرزوها و آرمان ها و يا دلائل و بهانه هاي مختلف کناره گرفته و از ميدان خارج شده اند. عده زيادي هم کشته و يا اعدام شده اند. در زندان هاي امريکا و در ديگر کشورها. جمع زيادي هم از دهه 60 به بعد همچنان در زندان ها بسر مي برند. دستگاه هاي جبار و قدرتمند دولتي افراد زيادي را به کام مرگ کشيده و يا در خود جذب کرده است.

- آيا فروپاشي اتحاد شوروي در اين انفعال تاثير داشته است؟

استيون: نه. ابدا، گرچه اين حادثه بسيار دور از انتظار و در عين حال غم انگيز بود. غم انگيز از اين جهت که مردم به سيستمي باور کرده و براي آن ميليون ها قرباني داده بودند و بعد اين سيستم جلوي چشمشان پرپر شد. البته هيچ سيستم و هيچ دولتي مقدس نيست. اما آنچه مربوط به ما مي شود اينست که بايد براي آنچه مي خواهيم و به آن معتقد هستيم بجنگيم و هر مبارزه اي هم قوانين خود را دارد و آن اينکه هيچ توقفي در کار نيست.

- تشابهي ميان جنگ ويتنام و جنگي که همه انتظار آغاز آن را در عراق دارند مي بيني؟

استيون: از نظر من اين ارتباط وجود دارد. نخست اينکه اکثر جنگ طلبان کنوني امريکا که مقامات حساس دولتي را در اختيار دارند و يا کساني که پشت پرده سياست جنگي امريکا قرار گرفته اند و حرف آخر را مي زنند- چه در عرصه سياسي و چه در عرصه نظامي- از دست اندرکاران جنگ ويتنام بوده اند. براي مثال کساني مانند ژنرال پاول هم در جنگ ويتنام فعال بود و هم در جنگ خليج در سال 1991 و حالا وزير خارجه امريکاست.

دوم اينکه تحت عنوان "مبارزه با تروريسم" و در آن زمان تحت عنوان " دفاع از دمکراسي و مبارزه با کمونيسم" اهداف مشترکي دنبال مي شوند" يعني سلطه بر منطقه، کنترل آن، دراختيار گرفتن منابع زيرزميني و استقرار يک رژيم سرسپرده و دلخواه امريکا. به اين ترتيب در ماهيت سياست هاي تجاوزگرانه کاخ سفيد تغييري بوجود نيآمده است.

- در رابطه با عراق، گاهي احساس مي شود که در سياست هاي امريکا تناقض هايي وجود دارد. از يک طرف ادعا مي کنند که قادر به حمله هستند و اطرف ديگر پاي متحدين خود را وسط مي کشند و از آنها انتظار حمايت دارند.

استيون: در اينجا ما با يک تاکتيک حساب شده روبرو هستيم. مسلما در دستگاه رهبري امريکا، يعني آنهايي که تصميم نهايي را مي گيرند افرادي وجود دارند که مي خواهند به تنهايي سرنوشت جهان را بدست بگيرند. اما حتي اين عده هم مي دانند که اين رويايي تحقق ناپذير است. باز همين افراد بر اين باورند که گرچه اين امري امکاناپذير است اما به يکبار آزمايش مي ارزد. با اين حال جريان واقع بين تري در رهبري امريکا به اين معتد است که به دلائلي بهتر است پاي متحدين خود، از جمله انگلستان و احتمالا ترکيه و ديگر متحدين غربي را هم به ميدان بکشند، زيرا مي دانند که نمي توانند به تنهايي با جهان بجنگند.

- آيا امريکا به تنهايي قادر به حمله به عراق هست؟

استيون: با بررسي دقيق وضعيت مي توان به اين نتيجه رسيد که نه. آنها به تنهايي قادر به حمله نيستند، اما با اينحال آنها مي توانند روي اين مسئله فکر کنند و در اين تفاوتي وجود دارد. به اين مسئله بايد توجه داشت که ارتش امريکا در سراسر جهان پراکنده است و اين آنها را مجبور به همکاري با متحدين خود مي کند.

- آيا امريکا بيشتر به دلائل نظامي قادر بهحمله يک جانبه به عراق نيست و يا به دلائل سياسي؟

استيون: از هر دو جهت قادر به اين کار نيست. باز تکرار مي کنم که اين دليل برآن نيست که آنها از کوشش خود براي حمله يک جانبه دست برخواهند داشت. حالا طرف ديگر قضيه را در نظر بگيريم. صدراعظم آلمان از همان ابتدا عنوان کرد که به هيچ وجه در حمله نظامي به

عراق شرکت نمي کند و يا بطور فعال شرکت نمي کند. اما حالا مردم مي بينند که از هر نظر به آنها دروغ گفته اند و آلمان در خفا آماده هرگونه همکاري با امريکاست.

حالا به سئوال مربوط به تشابهات جنگ ويتنام و خليج باز گرديم.

ارتش امريکا بدون حمايت کشور فدرال آلمان به هيچ وجه قادر به حمله به ويتنام نبود. در آلمان 400 هزار سرباز امريکايي با تمام تجهيزات لجستيکي مربوط به آن مستقر بود. شعار آن دوران که دائم در گوش ما تکرار مي شد اين بود "امريکا- آلمان- ويتنام و ويتنام- آلمان- امريکا. يعني استقرار سربازان در امريکا، آلمان و ويتنام به اعتقاد من آلمان در نقشه هاي نظامي تجاوزکارانه امريکا چه از نظر موقعيت سوق الجيشي خود و چه از نظر تامين منافع مالي جنگ و استقرار نيروي نظامي امريکا در آلمان اهميت فوق العاده اي دارد و اين اقدام يک جانبه را براي امريکا دشوار مي کند.

- حمله امريکا به جنبش هاي رهائي بخش معمولا سالها طول کشيده و همين طولاني شدن فرصت کافي را براي جنبش هاي ضد جنگ و ضد امريکايي فراهم آورده و امريکا را مجبور به عقب نشيني کرده است. اکنون مشاهده مي شود که امريکا به حمله هاي سريع و کوتاه مدت دست مي زند زيرا هم کم خرج ترند وهم فرصت اعتراض را از بين مي برند. شما به اين امر چگونه نگاه مي کنيد.

استيون: اين مسئله تا حدودي درست است؛ اما جنگ خليج از سال 1991 شروع شده و تا به حال هم ادامه دارد. البته با در نظرگرفتن محاصره اقتصادي و تلفات ناشي از آن که در حقيقت ادامه جنگ است. و اگر آن جنگ را در ادامه و در ارتباط با جنگ ايران وعراق در نظر بگيريم يک مدت 15 ساله را در بر مي گيرد که اميدوارم اشتباه نکرده باشم. جنگ هاي برق آسا يک مسئله تاکتيکي است و از اهميت زيادي هم برخوردار است، اما هميشه امکانپذير نيست و نتيجه دلخواه را هم بدست نمي دهد. اصل قضيه در اين خلاصه شده است "نبرد در قتلگاه به پايان رسيده، اما جنگ ادامه دارد."

- به موضوع مورد علاقه شما باز گرديم. آيا در ارتش امريکا در حال حاضر نيروهاي آلترناتيو وجود دارند؟

استيون: درتمام ارتش هاي جوامع طبقاتي مبارزه و جنبش طبقاتي وجود دارد و ارتش امريکا هم از اين امر مستثني نيست. حتي مي توان ادعا کرد که بخاطر ويژگي جامعه امريکا جنبش مقاومت در آن از هر کشور بزرگ سرمايه داري قوي تر نيز هست و داراي سنت ديرينه نيز مي باشد. اما هيچ خبري در باره آن در مطبوعات جهان منتشر نمي شود. آمار دقيق درحال حاضر در اختيار ندارم، با اين حال مي توانم از قيام بزرگ سياهان در ارتش بخاطر برابري حقوق با سفيد پوستان در ابتداي قرن نام ببرم. قيام بزرگتر از آن در سال 1922 در واشنگتن بوجود آمد. بعد از پايان جنگ جهاني دوم سربازان امريکايي بخاطر بازگشت به خانه در سراسر شهرهاي آلمان تظاهرات کردند. در نظر داشته باشيم که سربازان در امريکا از اقشار پائين جامعه اند و اکثرا از خانواده هاي کارگري بر مي خيزند. بيشتر کساني هستند که به دلائل گوناگون به زندان محکوم مي شوند و حکومت هم آنها را در سر دو راهي زندان و خدمت نظام قرار ميدهد. همين ها هستند که با ما تماس مي گيرند و خواهان کمک فکري هستند، زيرا دقيقا مي دانند به چه کساني خدمت مي کنند و خودشان چيزي جز يک شماره نيستند.

امکان جلوگيري از جمله به عراق وجود دارد؟ چه عاملي باعث متوقف شدن جنگ امريکا در ويتنام شد؟

استيون: ابتدا به سئوال دوم پاسخ مي دهم که به نوعي به سئوال اول هم مربوط مي شود و در ضمن براي روشن شدن بسياري از مسائل اهميت دارد.

امريکا در آن زمان ادعا مي کرد و يا بهتر است بگويم براي ما سربازان موعظه مي کرد که بخاطر "دفاع از دمکراسي و رهايي بشريت از کمونيسم" وارد جنگ شده است. اما بتدريج، حتي براي سربازان ساده نگر آن زمان هم کاملا مشخص شده بود که موعظه گران ما عوامفريباني بيش نيستند. در نظر بگيريد براي سربازي که از تبعيض نژادي رنج مي برد، داراي هيچ حقوقي نيست، از هر نوع آمورش محروم شده و انسان درجه دوم جامعه محسوب مي شود و مي داند که هر لحظه ممکن است براي هدفي پوچ کشته شود دمکراسي چه معني مي تواند داشته باشد؟ در مورد کمونيسم هم اگر شري بود اين شر براي طبقات غارتگر بود و طبقات محروم با آن مشکلي نداشتند. بدينگونه بود که مقاومت در ارتش شروع شد. نسل جديد از ابعاد آن بکلي بي خبرند. خلاصه جريان اين است که سربازان از اجراي فرامين سر باز مي زدند و خرابکاري مي کردند. هليکوپترها به دلائل نا معلومي سقوط مي کردند، کشتي ها و تانکها از حرکت مي ماندند و صدها افسر بدست سربازان کشته مي شدند. در خارج از جبهه تقريبا در تمام کشورهاي متروپل و خصوصا امريکا جنبش بين المللي ضد جنگ و کميته هاي دفاع از خلق ويتنام بوجود آمده و در حال گسترش بود و اين طبقات حاکم را به وحشت انداخته بود. اما مهمتر از هر چيز نبرد جانبازانه و قهرمانانه خلق ويتنام بود که ارتش قدرتمند و زورمند امريکا را مجبور به عقب نشيني کرد. امروز هم مجموعه اين عوامل مي توانند موثر واقع شوند. طبيعي است که جنبش ضد جنگ را بايد در سراسر جهان تقويت کرد. طبيعي است که بايد مردم را با اين حقيقت آشنا ساخت که بدون شرکت فعال در سياست و زندگي سياسي به چيزي دست نمي يابند. و باز طبيعي است که مردم را به اين باور بايد رساند که با بي تفاوتي و به سادگي گذشتن از کنار مسائل مهم سياسي نه تنها چيزي بدست نمي آورند بلکه آنچه را هم که دارند از دست مي دهند. به همين دليل است که ما روي سياسي کردن نظاميان کار مي کنيم و آنها خود به اين نتيجه مي رسند که گرچه اسلحه بوسيله طبقه حاکمه براي به زير سلطه درآوردن خلق هاي ديگر در دستشان گذاشته اند اما از همان اسلحه مي توانند براي سرنگوني همان طبقه استفاده کنند. اين شعار ما در جنگ ويتنام بود" سلاح ها را به عقب برگردانيد"

- بسياري از مردم ايران خصوصا جوانان و حتي بخشي هم از نيروهاي اپوزيسيون دخالت نظامي امريکا در ايران را زمينه ساز سرنگوني حکومت کشور خودشان مي دانند و از آنجا که اين حکومت را نمي خواهند، دخالت امريکا را مفيد ارزيابي مي کنند.

استيون: تصور نمي کنم مردم ايران آنقدر کم حافظه شده باشد که فراموش کنند چه کساني کودتاي 1953 را سازمان دادند و چگونه کشورشان با همه منابع آن در اختيار بيگانگان قرار گرفت و چگونه موج کشتار در ايران براه افتاد و زندان ها پر شد. سازمان اطلاعات و امنيت همه چيز را درکنترل خود گرفت و اين همان تشکيلاتي است که امريکا پايه ريزي کرد و کارکنان آن در مدارس مخصوص در امريکا و يا شعبه آن در اسرائيل تعليم ديدند. (بقيه درصفحه 30)

اطلاعیه شورای سربازان " علیه جنگ - برای صلح"
خطاب به تمام نیروهای صلح دوست جهان

جنگ دائم را
با مقاومت دائم خنثی کنید!

جمعی از سربازان امریکایی دوران جنگ ویتنام بر فعالیت شورائی که با نام "شورای صلح- علیه جنگ" در زمان جنگ ویتنام تاسیس و فعال کرده بودند افزوده‌اند. دور جدید فعالیت این شورا همزمان است با دخالت مستقیم ارتش امریکا در افغانستان و زمینه چینی برای حضور نظامی در عراق.

این شورا در برخی از کشورهای اروپایی نیز دفاتری دارد که از زمان جنگ ویتنام باقی مانده است. این دفاتر نیز اکنون فعال شده اند و مسئولین و مرتبطین با آن‌ها، در تظاهرات و اعتراضات ضد جنگ ماه‌های اخیر در کشورهای اروپائی شرکت می‌کنند. آخرین حضور آنها در تظاهراتی بود که در شهر برلین آلمان در اعتراض به حمله نظامی امریکا به عراق برپا شد و "شورای صلح- علیه جنگ" نیز با شعارها و پلاکاردهای مستقل خود در آن شرکت کرد. این شورا، در تظاهرات برلین اعلامیه‌ای را توزیع کرد که اخیرا بصورت قطعنامه به زبان‌های مختلف جهانی منتشر و روی سایت‌های شبکه بین‌المللی اینترنت قرار گرفته است. متن این بیانیه را در ادامه می خوانید و متن گفتگویی را از مسئول دفتر این شورا در کشور آلمان نیز در پی می‌خوانید. آدرس ای میل و نحوه ارتباط با این شورا نیز در ادامه همین اعلامیه منتشر می شود:

«یک سال بعد از 11 سپتامبر، اکنون آشکار شده است که اتحاد بزرگ "امپریالیستهای مهربان" - نامی که آنها به خود داده اند- از سیاست "جنگ علیه تروریسم" برای مقاصد خود سوء استفاده می‌کنند و می‌کوشند زیر پوشش این شعار به هر کجای جهان و با هر وسیله ممکن، هر زمان که خواستند حمله کنند.

قطعنامه‌های جهانی آشکارا نادیده گرفته می‌شوند و برای هیچ مرزی، جز مرزهای خود حرمت قائل نیستند. کشتی‌های تجاری با وقاحت در آب‌های آزاد بین المللی کنترل می‌شوند، اسیران جنگی را به بند کشیده و مانند بردگان به اردوگاه هایی می‌فرستند که در آن ها "قرار داد بین المللی ژنو" هیچ اعتباری ندارند.

این اتحاد بزرگ برای مردم افغانستان، فیلیپین و یمن مرگ به ارمغان آورده است. نیروهای نظامی به این کشورها گسیل می‌شوند و در حالیکه خود را برای حمله به عراق و ورود به خاک این کشور آماده کرده‌اند، ایران، عربستان، کره شمالی و 60 کشور دیگر را نشانه گرفته‌اند.

رهبران امریکا که ادعای حاکمیت بر جهان را دارند و خود را هم قاضی و هم مجری احکام معرفی می‌کنند، با دیگر کشورهای قدرتمند علیه مردم جهان وارد کارزار شده‌اند.

آنها، در عین حال در کشور خود پلیس را حاکم کرده‌اند و از همان روش‌هایی استفاده می‌کنند که در گذشته نیز برای مقابله با جنبش‌های ضد جنگ و مقابله مردم از آن استفاده می کردند.

بنام "دفاع از آزادی" دست به همان اقداماتی می‌زنند که ادعای جنگ با آن را دارند. به این ترتیب است که جنگ در خارج از مرزها با سرکوب و در داخل با فشار پلیسی همراه شده است.

ما پیشکسوتان و سربازان جنگ ویتنام، همه کشورها و نیروهای حاضر در ارتش‌های شرکت‌کننده در جنگ را به مبارزه، امتناع و سرپیچی از فرامین دعوت می کنیم.

آنها که به جنگ متوسل شده اند هرگز "مهربان" نبوده‌اند که اکنون باشند. آنها همواره در جستجوی راهی بوده و هستند که کنترل سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان را در اختیار داشته باشند. مدعی دفاع از تمدن هستند، اما تمدن چه معنایي می تواند داشته باشد وقتی معنای عملی آن دفاع از بردگی، استثمار، نژاد پرستی و جنگ دائم شده است.

البته، در میان خود و بر سر تقسیم منافع اختلاف نیز دارند: امریکا و هم پیمان آن انگلستان می‌کوشند لقمه گواراتر را برای خود بردارند، در حالیکه شرکای آنها، یعنی آلمان، فرانسه و روسیه در تدارک برداشتن گام‌های دیگری در شطرنج بزرگ جهانی‌اند.

برای آنها مهم نیست که شما در کجا بدنیا آمده‌اید، مهم اینست که در خدمت آنها باشید. آنها از ما به عنوان مهره‌های یک شطرنج جنگی و بعنوان یک قربانی تا زمانی که نیازمندند استفاده خواهند کرد. اگر در این جنگ زنده بمانید، بعدها درک خواهید کرد که مهره شکست خورده شطرنج بودن به چه معنایی است. مانند ما سربازان زنده مانده جنگ ویتنام و کره که دورانداخته شده‌ایم و با اثرات روانی ناشی از جنگ به حاشیه رانده شده‌ایم و این یعنی مرگ تدریجی.

شما خطرات ناشی از استعمال مواد شیمیایی و میکروبی که عوارض آن را به نسل‌های بعد از خود نیز منتقل خواهید کرد فراموش نکنید.

"سازمان القاعده" را مسئول حمله به امریکا معرفی می‌کنند، اما حقیقت اینست که بن‌لادن و همکارانش محصول توطئه‌های قدرت‌های بزرگ‌اند. براستی نباید از خود پرسید در دنیای زیر زمینی و تیره و تاریک دسیسه‌ها چه کسانی طراح اصلی‌اند؟ چه کسانی از پذیرش اجرای توطئه سرباز زدند و چه کسانی آن را پذیرفتند؟

امریکا و متحدین آن وسائل جنگی کافی در اختیار صدام و طالبان گذاشتند و آنها را برای مقاصد خود به صحنه فرستادند و همه چیز تا زمانی که منافع امریکا تامین می‌شد بر وفق مراد بود. این رژیم‌ها و شبکه‌های ترور که قبلا مدافعان آزادی لقب داشتند، برای سرکوب خلق‌های خود مورد حمایت قرار گرفتند و برای جنگ از آنها استفاده شد. آنها فقط زمانی "تهدید برای تمدن جهانی" شدند که زمان استفاده از آنها سپری شده و باید قربانی توطئه‌های دیگر می شدند.

(بقیه در ص 30)

سیاست ایالات متحده
آلوده به اتمي است

اين "آقائي" براي جهان گران تمام مي شود

داوود آذري

ساعت هشت و پانزده دقيقه روز ششم اگوست سال 1945 اولين بمب اتمي در ارتفاع پانصدمتري برفراز مرکز شهر هيروشيما منفجر شد. بر اثر اين انفجار حرارتي معادل يک هزار و هفت صد درجه سانتي گراد منطقه را سوزاند و در مرکز شهر سنگ و أجر ذوب شدند. از انسان‌ها يا چيزي باقي نماند و يا سايه سوخته‌اي بر جدار بتن‌هاي آب شده.

آتش به قطر 750 متر و يک موج فشار غير قابل تصور همه چيز را از سر راه برداشت. ابر انفجاري به ارتفاع 16 کيلومتر به شکل قارچ از زمين به سمت آسمان روئيد. بدنبال آتش و موج انفجار، تشعشعات راديو اکتيويته‌اي که ايجاد شد که اثراتش حتي در نسل کنوني نيز باقي است.

141 هزار انسان در همان سال جان خود را از دست دادند و 10 هزار نفر در سال 1946 و تا امروز شما کشته شدگان به 200 هزار نفر رسيده است. هنوز هم بر اثر تشعشعات راديو اکتيويته بر پدران و مادران، فرزندان ناقص الخلقه بدنيا مي آيند.

سه روز بعد، يعني در تاريخ نهم اگوست سال 1945 رهبر ايالات متحده دستور ريختن بمب اتمي دوم را بر روي ناکازاکي صادر کرد. در اين انفجار دوم 60 تا 80 هزار انسان جان خود را از دست دادند.

اين دو بمباران در شرايطي صورت گرفت که شکست و تسليم ژاپن در جنگ دوم امري کاملا روشن بود، اما کشورهاي هم پيمان امريکا در جنگ عليه آلمان هيتلري بايد مي دانستند بعد از جنگ با چه قدرتي روبرو هستند و پيروز جنگ در جبهه سرمايه‌داري کيست و چرا بايد با او در برابر اتحاد شوروي متحد باقي ماند!

فاجعه‌اي که اکنون و بدنبال حوادث انفجاري نيويورک در جريان دنبال مي شود و فرماندهي آن با ايالات متحده امريکاست، در واقع ادامه همان بمباران اتمي در پايان جنگ دوم جهاني است. ژاپن مغلوب در جنگ قرباني نمايش قدرت امريکا شد، همانگونه که عراق نابود شده بايد قرباني تثبيت فرماندهي جهان توسط ايالات متحده شود. آن کلام دهشتناک جورج بوش که ما اگر لازم باشد از سلاح‌هاي مرگبار مينياتوري هم استفاده خواهيم کرد، ناظر بر اين همان منطقي است که هيروشيما و ناکازاکي را بمباران کرد. سلاح مرگباري که گفته مي شود تاسيسات را نابود نمي‌کند، اما انسان را پودر مي‌کند! مردم عراق قرباني چنين فاجعه‌اي خواهند شد؟ اگر ايران قرباني بعدي نباشد، حداقل از عوارض آن در امان خواهد ماند؟

سلاح اتمي دنبال يک "منطق سياسي" است. اين منطق از نظر ايالات متحده يعني زانو زدن جهان در برابر قدرت نظامي آن. براي اين فرماندهي 7 دهه انتظار کشيده شده است.

خيزي که ايالات متحده پس از بمباران اتمي هيروشيما و ناکازاکي براي فرماندهي جهان برداشته بود، در سال 1950 با رقابتي جدي روبرو شد. اتحاد شوروي نيز به سلاح اتمي دست يافت و از آن تاريخ تا زمان فروپاشي اتحاد شوروي رقابت در توليد سلاح اتمي با جنگ سرد تبليغاتي جهان سرمايه‌داري عليه سوسياليسم و اتحاد شوروي از يک سو و قراردادهاي محدودکننده آزمايش‌هاي اتمي همراه شد. هر يک مي‌کوشيدند ديگري را متوقف سازند.

با فروپاشي اتحاد شوروي، آن ملاحظات رقابتي پايان يافته و ايالات متحده تمام قرار دادهاي مربوط به آن سال‌ها را بي‌اعتبار و مربوط به دوران جنگ سرد مي‌داند. حتي دفاع متحدين امريکا در ناتو از اين قرار دادها نه تنها بي‌اعتبار است، بلکه بتدريج به جرم تبديل مي‌شود. دفتر جهان از نظر ايالات متحده ورق خورده است و در برگ سفيدي که روبروي بشريت قرار گرفته امريکا مي خواهد خود به تنهائي هر آنچه را مي خواهد بنويسد. با فرو ريختن برج‌هاي دوقلوي مرکز تجارت جهاني در نيويورک، نگارش اين دفتر آغاز شد و اکنون در همان خطوط نخست اين برگ جديد، اشغال افغانستان و تدارک اشغال عراق و سلطه کامل بر خليج فارس و تعيين سرنوشت براي کشورهاي منطقه ثبت شده است.

بوش پسر در سخنراني در مراسم سالانه پايان دوره آکادمي نظامي "وست پوينت" براي نخستين بار بصورت مستقيم از حق ايالات متحده براي استفاده از سلاح‌هاي هسته اي بعنوان "اقدام پيشگيرانه" سخن به ميان آورد. او استفاده از سلاح هسته‌اي را در چارچوب "استراتژي سنتي ارعاب و مهار" تشريح کرد و گفت: "در مقابل دشمنان کنوني ايالات متحده ديگر ارعاب نمي‌تواند مهارکننده باشد... برخلاف گذشته که دشمنان امريکا ار ارتش‌هاي بزرگ و ظرفيت‌هاي صنعتي بالا براي به خطر انداختن مردم امريکا استفاده برخوردار بودند، امروز شبکه‌هاي سياه ترور و کشورهاي ضعيف هستند که امريکا را با سلاح‌هاي کشتار جمعي و راکت هاي دوربرد تهديد مي کنند."

بوش سپس با تاکيد بر دفاع از وطن و ساخت سپر دفاع موشکي گفت: "جنگ عليه ترور هرگز در دفاع به پيروزي نخواهد رسيد، بلکه بايد صحنه نبرد را به خانه دشمن منتقل کرد، برنامه‌هايش را بر هم ريخت و ضربات پيشگيرانه را وارد آورد، چرا که اگر صبر کنيم تا دشمن عمل کند زمان را از دست مي دهيم... ما در دنيائي زندگي مي کنيم که در آن تنها راه رسيدن به امنيت عمل در راه امنيت است... ما در جنگ هستيم، جنگ بين خير و شر و امريکا از ذکر نام شر هيچ ابائي ندارد..."

به اين ترتيب، جنگ براي سلطه بر بازار مصرف جهاني، آقائي در بورس‌هاي بزرگ جهان و سلطه بر نفت بعنوان يگانه انرژي موجود جهاني آغاز شد و ايران درکنار عراق و کره شمالي بعنوان کشورهاي شرور قرار گرفت. عراق جاده ايست که بايد براي رسيدن اسرائيل به نفت و آب‌هاي خليج فارس هموار شود، ايران سرپلي است که هنوز خطر اتحاد با روسيه و رسيدن اين رقيب قديمي به خليج فارس وجود دارد و کره شمالي دست بلند چين است که بايد کوتاه شود. (بقيه در ص32)

ناتو در پراگ به خاک سپرده شد

در آخرين اجلاس كشورهاي عضو پيمان آتلانتيک شمالي - ناتو - در شهر پراگ، پايتخت جمهوري چک در روز پنجشنبه 21ر11ر2002 ، سه كشوربالتيک (استلند، لتلند و لتوان) همراه با اسلووني، اسلوواكي، بلغارستان و روماني بعنوان هفت عضو جديد به عضويت اين پيمان درآمدند.

اين وسيعترين گسترش اين سازمان در تاريخ پنجاه و سه ساله آن است و در آينده نزديک قرار است كشورهاي ديگر موسوم به "خرابه‌هاي اقتصادي"، از آنجمله مقدونيه و كروواسي نيز به اين پيمان بپيوندند. در نگاه اول پيوستن اين كشورها آن چنان مهم به نظر نميرسد، ولي گسترش ناتو در مرزهاي شرقي نه تنها از نقطه نظر نظامي، بلكه از نظر سياسي حائز اهميت است. كشورهاي بزرگ عضو ناتو با وارد ساختن اين كشورها به ناتو، عملا امكان هر گونه سياست خارجي مستقل را از اين كشورها سلب كردند.

همچنين، جدا از نزديک شدن به مرزهاي روسيه، كه مورد نظر و علاقه امريكاست، گسترش ناتو تا مرزهاي شرقي؛ براي كشورهاي بزرگ اروپايي تلاشي است جهت جلوگيري از بوجود آمدن يک منطقه حائل بين كشورهاي بزرگ سرمايه‌داري براي دفاع از منافعشان در خاور نزديک و ميانه. درعين حال اين امر پنهاني نيست كه با پذيرش شتابزده كشورهاي كوچک اروپاي شرقي سابق در ناتو، كشورهاي بزرگ اروپايي مي‌كوشند مانع اتحاد جداگانه اين كشورها با امريكا و جلوگيري از سياست‌هاي استراتژيک آمريكا شوند كه تک روي‌هاي خشن آن حتي با ساختارهاي ناتو نيز سازگار نيست.

با اين توصيف، ناتو گسترش يافت، اما اين گسترش به مفهوم جاوانه شدن ناتو نيست. نه تنها چنين نيست، بلكه اين گسترش آغاز فروپاشي ناتو و شكل‌گيري اتحادها و بلوک بندي هاي نظامي جديدي است كه پس از فروپاشي اتحاد شوروي و خيزهاي جنگي امريكا در سطح جهان در حال شكل‌گيري است. امري كه در جنگ دوم جهاني نيز طي 6 سال تدارک ديده شد و جهان را به دو اردوگاه جنگي موافق و مخالف ناسيونال سوسياليسم هيتلري تقسيم كرد.

به عقيده وزارت دفاع امريكا – پنتاگون - وظيفه ناتو دفاع از منافع عمومي كشورهاي غربي است، اما به آن شرط كه اين منافع با منافع ويژه ايالات متحده منطبق باشند، چرا كه آتلانتيک شمالي بدون ايالات متحده مفهومي ندارد!؟

در اين اجلاس همچنين تشكيل يک ارتش واكنش سريع وابسته به اين سازمان به تصويب رسيد. اين ارتش 21000 نفره مي‌بايستي تا اكتبر سال 2006 قادر به انجام "عمليات سريع" در هر نقطه جهان ظرف مدت پنج روز باشد. از ديگر نكات قابل توجه در اين اجلاس تغييراتي بود كه در موضع آلمان در قبال حمله نظامي به عراق بوجود آمد.

دولت آلمان خواست امريكا را پذيرفت و به ارتش اين كشور اجازه داد تا بدون هر نوع قيد و شرطي از پايگاههاي نظامي امريكا در آلمان، در صورت نياز استفاده كند. همچنين دولت آلمان پذيرفت سربازان مجروح جنگي امريكا به بيمارستان‌هاي آلمان منتقل شده و تحت درمان قرار گيرند. به موجب يک توافق ديگر، دولت آلمان پذيرفت كه نيروي دريايي اين كشور مستقر در شاخ آفريقا در صورت وقوع اقدامات تروريستي عليه كشتي‌هاي آمريكايي مستقر در منطقه براي اين نيروها وارد عمل شود.

با توجه به پايان جنگ سرد و برچيده شدن ديوار برلين و پايان توافق‌هاي ناشي از شكست آلمان در جنگ جهاني دوم، دولت امريكا پايگاه‌هاي نظامي خويش در اين كشور را از سال 1990 به بعد تخليه كرده بود، اما در دوران اخير ايالات متحده بار ديگر خواهان استفاده از اين پايگاه ها و بويژه محل سرفرماندهي نيروهاي امريكايي در شهر "هايدلبرگ" شده بود. دولت آلمان در ابتدا با اين خواست موافقت نكرده و خواهان طرح خواست امريكا در چارچوب پيمان ناتو شد. امريكا جدا از توافق‌هاي ناتو و بصورت مستقل و در چارچوب مقاوله نامه‌هاي پايان جنگ جهاني دوم بين آلمان و امريكا خواهان استفاده از پايگاه نظامي امريكا در خاک آلمان بود.

در مذاكرات پراگ آلمان سرانجام به خواست امريكا براي استفاده از پايگاه‌هاي امريكا در آلمان توسط ارتش اين كشور موافقت كرد. صدر اعظم آلمان بطور ضمني و با اشاره به قراردادهاي في مابين آلمان و امريكا در دوران جنگ سرد، بعنوان يک اهرم فشار از سوي امريكا اشاره كرد، گرچه كماكان بر اين نكته كه "آلمان به طور فعال در عمليات جنگي عليه عراق شركت نخواهد كرد " تاكيد نمود. تاكيدي كه هنوز ادامه دارد، اما در صورت نخستين تفاهم ها بر سر منافع حاصل از جنگ در عراق و تضمين منافع آلمان در منطقه دگرگون خواهد شد.

مراسم خاكسپاري

در ارتباط با گردهمايي كشورهاي عضو پيمان ناتو در پراگ پايتخت جمهوري چک، پذيرش اعضاي جديد در اين پيمان و گسترش بيشتر آن به شرق، هفته نامه "همبستگي نو" چاپ آلمان در مطلبي با عنوان "در پراگ ناتو به خاک سپرده شد" از جمله نوشت:

"ژنرال دوگل مي‌گويد: «اتحادها به همان سرنوشتي دچار خواهند شد كه دختران جوان و گلهاي رز، همه به مرور زمان پژمرده مي گردند.»

تعجب‌آور و در نگاه اول متناقض به نظر مي‌آيد كه با اينكه ناتو واقعا در حال "پژمرده" شدن است، ولي همزمان "گسترش" نيز مي‌يابد... منابع آگاه حتي از پذيرش كشورهاي ماوراء قفقاز و آسياي ميانه در آينده گزارش مي دهند، امري كه ناتو را بيشتر به يک "منطقه آزاد نظامي" تبديل مي‌كند. البته اين سازمان مدتهاست كه ديگر نه يک سازمان نظامي چندجانبه بلكه "اتحاديه"ايست كه كاملا در كنترل ايالات متحده مي باشد. بدين ترتيب در اينجا تناقض ديگري نيز مشاهده مي شود:

از يک سو ناتو به سرعت گسترش داده مي شود و از طرف ديگر بر هيچ كس پوشيده نيست كه اين سازمان براي ايالات متحده به يک زائده مزاحم تبديل گرديده است. از ديد ايالات متحده دوستان "قديمي" اروپايي عضو ناتو از نظر نظامي "ناتوان" و از نظر سياسي "پرچانه" هستند، و ايالات متحده (بقيه در ص 34)

چشم قهرمان بسته شد

در فاصله انتشار دو شماره راه توده، (121 و 122) قديمي‌ترين زنداني سياسي ايران "صفرقهرمانيان" چشم بر جهاني كه آن را در صلح و ميهني كه آن را آباد و سرفراز مي خواست فرو بست.

پيرامون شخصيت و زندگي صفرقهرماني چه آنها كه سالهائي را در كنار وي در زندانهاي شاهنشاهي سپري كرده بودند و چه آنها كه بيرون از زندان و عموما پس از انقلاب 57 با گذشته و شخصيت وي آشنا شده بودند بسيار گفتند و نوشتند. حتي در مطبوعاتي كه از سوي بخش پرقدرتي از حاكميت جمهوري اسلامي زير منگنه سانسور قرار دارند.

تجليل از وي، در نوشته‌هاي پراكنده و كوتاه مطبوعات داخل كشور خلاصه نشد. چه در داخل و چه در خارج از كشور مراسم يادبودي نيز براي وي برپا شد. براي چريك سالخورده‌اي كه در رعناني و جواني در صفوف حزب دمكرات آذربايجان ايران، براي دادخواهي روستائيان تفنگ بدست گرفت و مقابل خوانين و زمينداران ايستاد. وقتي به زندان شاهنشاهي رفت قدي افراشته داشته و زماني كه درهاي زندان به همت انقلاب 57 باز شد و از پشت ديوارهاي بلند پا به خيابان هاي ناديده گذاشت پشتي خميده داشت. 31 سال زندان!

خاكسپاري او در امام زاده طاهر كرج به ديدار زجر كشيدگان زندان‌ها، از قتل عام رها يافتگان و نسل جواني انجاميد كه با گذشته و آنچه بر سه نسل قبل از او رفته آشنا مي شود. دو مراسم سومين و هفتمين روز خاموشي ابدي صفرخان نيز همينگونه گذشت.

در خارج از ايران نيز چند مراسم يادبود فارغ از تنگ نظريها و فرصت طلبي هاي ملي و قومي براي صفر خان برپا شد و آنجا كه به اين گرايش‌ها فرصت داده شد از حضور ياران و همفكران صفرخان كاسته شد. صفرخان در آستانه پيروزي انقلاب 57 و با گشايش درهاي زندان‌هاي شاهنشاهي از زندان آزاد شد و در پلنوم 16 حزب توده ايران، غيابا به عضويت كميته مركزي برگمار شد. او خود به تنهائي نماد و پيكره حزب توده ايران بود و تا واپسين دم حيات نيز بر اين پيمان خويش پايدار ماند. صادقانه زيست و صادقانه آنچه را مي انديشيد بيان داشت. دو كتاب خاطراتي كه از او - بويژه آنكه به همت علي اشرف درويشيان تنظيم شده- برجاي مانده، خاطرات صفرخان نيست، خاطرات دو نسل در زندان هاي شاهنشاهي است كه او براي ثبت در تاريخ بازگوئي كرده است. بمانيم و ببينيم كه پيكره سنگي اش در نقطه اي از خاك ايران بر بلندي بايستد و آزادي و آزاد مردي را پاسداري و نگهباني كند.

راه توده چرا با تاخير منتشر شد؟

راه توده 122 با تاخيري پرسش انگيز منتشر شد. پرسش ها دليل علاقه و اشتياق خوانندگان اين نشريه به انتشار و دريافت و مطالعه ديدگاه هاي منتشره در آنست و پاسخ ما نيز ساده و بي تكلف است:

1- تغيير برنامه فارسي 98 فارسي به ايكس پ كه آموزش آن نيازمند زمان بود و هنوز بطور كامل مشكل رفع نشده است.2- مشكل مالي انتشار نشريه كه اين نيز همچنان باقي و دست و پا گير است. 3- سرعت حوادث و رويدادهاي ايران و ضرورت بهره گيري بيشتر از امكانات اينترنتي.

يگانه راه انتخابات مردمي

برگزاري دومين انتخابات شوراهاي شهر و روستا در دستور كار وزارت كشور جمهوري اسلامي قرار گرفته است. اين درحالي است كه انحلال شوراي شهر تهران، از سوي جبهه استبداد و ارتجاع به ضربه اي براي بي اعتبار ساختن شوراها تبديل شده است. از سوي ديگر، به اميد مردم به امكان تحميل عقب نشيني به اين جبهه و برقراري حاكميت مردم بر سرنوشت خويش از طريق شركت در انتخابات ضربات مهلكي خورده است. اين نا اميدي همزمان شده است با رشد اميد به فشارهاي بيروني بر حاكميت. اين در شرايطي است كه نه تنها امريكا تمايل و خواست خويش براي حضور همه جانبه در ايران را پنهان نمي كند، بلكه مطبوعات اين كشور، بي پروا به طرح حمله نظامي به ايران و يا تقسيم ايران اشاره ميكنند. در اين ميان سقوط كاهش دم افزون اميد مردم به داخل و جلب اميد آنها به خارج از كشور بهترين فرصت ها را براي اين دخالت فراهم ساخته است. كشورهاي عربي منطقه نيز ايران را، تحت تاثير سياست هاي ماجراجويانه، ناصادقانه و دوگانه حاكميت جمهوري اسلامي از محاسبات ديپلماتيک كنوني منطقه بر سر آينده عراق كنار گذاشته اند و انزواي پيش آمده شرايط را براي سياست هاي امريكا مطلوب تر ساخته است.

به اين ترتيب و با توجه به اينكه دورنماي شركت مردم در انتخابات مجلس و رياست جمهوري آينده و سقوط اعتبار و مشروعيت مجموع حاكميت در انتخابات شوراها به نمايش در مي آيد، اين انتخابات و بويژه ميزان شركت مردم در آن اهميتي چند جانبه يافته است. تا آنجا كه ما اطلاع داريم و بموجب گزارش هائي كه دريافت داشته ايم، يگانه راه براي حضور مردم در پاي صندوق هاي راي در انتخابات شوراها، حضور چهره هاي ملي، دگرانديش و ملي مذهبي خوش نام و مورد قبول مردم شانه به شانه صادق ترين نيروهاي طرفدار اصلاحات بنيادين در حاكميت بعنوان نامزدهاي انتخاباتي در اين انتخابات است. اينكه حاكميت ظرفيت پذيرش چنين حضوري را دارد يا نه و يا چنين رويدادي را مي توان به جبهه ضد اصلاحات تحميل كرد يا خير، بيش از هر چيز به توازن نيروهاي داخلي و واقعيات بيروني و خارج از اراده حاكميت بستگي دارد. بايد كوشيد اين پذيرش و جلب حضور گسترده مردم در انتخابات شوراها را بعنوان يک وظيفه ملي و در چارچوب دفاع از استقلال ملي كشور ممكن ساخت و اين ممكن نيست، مگر در ابتدا پذيرش اين واقعيت و سپس بيان صريح و بي پرده آن!

با اين هدف و عزم ملي، پيش بسوي برگزاري يک انتخابات مردمي براي شوراها و تبديل آن به نمونه‌اي براي دو انتخابات مجلس و رياست جمهوري آينده!

Rahe Tudeh No. 122 1, 2003
Postfach 126926 10609 Berlin Germany
شماره حساب بانكي:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany
2ر5 Euro **4 دلار آمريكا و 4/5 دلار كانادا**
2.5 Euro, 4 US$ & 4.5 Canada $
تلفن تماس 0049-30-34560642
آدرس اينترنت: http://www.rahetude.de
آدرس ايميل: anore@gmx.de